

به نام خداوند جان و خرد

فارسی

پایه دوازدهم

۱۴۹۹ - ۱۴۹۸

ملکا ، ذکر تو گویم

ستایش

تحمیدیه سه ویژگی دارد:

۱- حمد خدا (خداوند را به بزرگی می ستاید و تنزیه و تقدیس می کند.) ۲- اظهار نیاز به درگاه حق ۳- بیان درخواست برآوردن نیاز در این مناجات، بیشتر به برشمردن صفات خداوند توجه شده است.

۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

قلمرو زبانی:

مَلِک : پادشاه ، صاحب مَلِک . ج ملوک (مَلِک : فرشته / مَلِک : قلمرو / مَلِک : آنچه در تصرف کسی است) / ذکر: یادکردن، در اینجا ستایش / خدایی ، راه نمایی : قافیه / مَلِک : الف) که تو راهنمای من هستی (مضاف الیه) ب) که تو راه را به من می نمایی (متمم)

که: حرف ربط (وابسته ساز) تو پاکی و (حرف ربط هم پایه ساز) خدایی (خدا هستی)

قلمرو ادبی:

استعاره : ملکا: استعاره از خداوند (خداوند به پادشاه سرزمین وجود تشبیه شده است.) / تلمیح: بیت یادآور سوره حمد است.

قلمرو فکری:

خدایا تو را ستایش می کنم که پاک و منزّه هستی. بارالها ، جز راهی که تو به من نشان می دهی ، راه دیگری نمی روم (جز به راهی که تو راهنمایم هستی، نمی روم)

۲- همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

قلمرو زبانی:

واژه « همه » در این بیت « قید » است و به معنای « فقط » به کار رفته است. / فضل: بخشش / پویدن : به شتاب رفتن به هر سو، جستجوی چیزی، تلاش / سزایی: سزاوار و شایسته هستی / « ی » فعل مخفف اسنادی است

قلمرو ادبی:

جناس : جویم ، پویم ، گویم / تلمیح : ایاک نعبد و ایاک نستعین/همه توحید تو گویم :قُلْ هُوَ اللهُ اَحد.

قلمرو فکری:

فقط به درگاه تو روی می آورم و تنها فضل و بخشش تو را طلب می کنم. فقط تو را به یگانگی می ستایم، زیرا که تنها تو شایسته یگانگی هستی .

این بیت بر توحید و ترک هرچه جز خدا، تکیه دارد.

۳- تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

قلمرو زبانی:

حکیم : صاحب حکمت ، دانا / کریم : بخشنده / نماینده: آشکار کننده ، نشان دهنده / ثنا: ستایش. با واژه « سنا : نور و روشنائی» اشتباه نشود / سزاوار: شایسته

قلمرو ادبی:

واج آرای مصوت بلند « ی »

قلمرو فکری:

تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی. تو بخشنده و بنده نواز هستی و شایسته ستایش هستی.

۴- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیای

قلمرو زبانی:

شبه:جمع آن « اشباه » به معنی شبیه، مانند، شبیه (با واژه « اشباح » اشتباه نشود ؛ مفرد آن « شبیح » است.) / وهم: گمان، خیال

قلمرو ادبی:

وهم، فهم: جناس ناقص اختلافی / واج آرای « ن » مصرع اول، یادآور این سخن حضرت علی (ع) است: هُوَالَّذی لَا یُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمِّ وَلَا یَتَأَلَّهُ غَوْصُ الْفِطَنِ. نهج البلاغه / ۷ / « خدایی که همت های دورپرواز او را ادراک نمی توانند کرد و تعمق و هوش ها، وی را درنتواند یافت. » / مصرع دوم تلمیح دارد به آیه « لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ » (چیزی شبیه او نیست)

قلمرو فکری:

خداوند! زبان ها در توصیف تو ناتوانند زیرا تو در عقل و اندیشه محدود آدمی، نمی گنجی. شبیه و نظیری هم برای تو نمی توان یافت زیرا تو حتی در خیال و گمان ما در نمی آیی.

۵- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

قلمرو زبانی:

همه: در این بیت بهتر است به معنی « سراسر و سراپا»/ عزّ : عزیز شدن (متضاد « ذل » / جلال : بزرگی و بزرگواری / یقین : بی شک / سرور : شادی / جزا: در بار معنایی مثبت یعنی پاداش کار نیک به کار رفته است./ جود : بخشش ، سخاوت ، کرم

قلمرو ادبی :

تناسب (مراعات نظیر): عزّ و جلال / تلمیح: مصراع اول به دو صفت عظمت و حکمت الهی اشاره دارد. (بیان صفات ثبوتیه خداوند)؛
مصراع دوم تلمیح است: الله نور السموات و الارض / واج آرای: « ی » تکرار همه
قلمرو فکری :

خداوندا ! سراسر بزرگی و جلال هستی و سراسر علم و یقین هستی. سراسر نور و شادمانی، بخشش و پاداش هستی.

۶- همه غیبی تو بدانی ، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی ، همه کمی تو فزایی
قلمرو زبانی :

همه: صفت مبهم است، زیرا همراه اسم آمده است.

قلمرو ادبی :

جناس: غیبی، عیبی / تضاد: بیشی، کمی / بکاهی، فزایی. / مصراع اول تلمیح دارد به دو صفت « عَلام الغیوب » و « سَتار العیوب »
بودن خداوند تعالی. / مصراع دوم تلمیح دارد به آیه « تُعْزَمَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلَّ مَنْ تَشَاءُ »
قلمرو فکری :

خداوندا ! همه امور پنهان ما را می دانی (عالم الغیب هستی) و همه عیبهای ما را از نظر دیگران می پوشانی (ستار العیوب هستی) و
همه کم و زیاد شدن ها به دست توست.

۷- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
قلمرو زبانی :

مگر: شبه جمله به معنی الف): امید است ب): « شاید » / همه : قید تاکید / « ش » در « بودش » نقش متممی دارد. (بُود برای او)

قلمرو ادبی :

مراعات نظیر (تناسب) : لب و دندان / آتش، دوزخ / مجاز : لب و دندان مجاز از « همه وجود » / روی : ایهام تناسب : (۱) چهره (۲)
امکان یافتن
قلمرو فکری :

سنایی با تمام وجود تو را به یگانگی می ستاید. امید است که برای او از آتش دوزخ رهایی باشد.

حکیم سنایی غزنوی

چند سوال:

۱- مفهوم مصراع « همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی » چیست؟

۲- مفهوم آیه ی « تُعْزَمَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلَّ مَنْ تَشَاءُ » در کدام بیت آمده است؟

الف) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی ، همه کمی تو فزایی

ب) همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

۳- مصراع « همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی » به کدام صفات خداوند اشاره دارد ؟

۴- با توجه به بیت « ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی » به سوالات داده شده
پاسخ دهید:

الف) نقش دستوری « تو » را بنویسید. ب) « پاک » چه نقش دستوری دارد؟

ج) « و » در مصراع اول چه نوع « و » است؟ د) « مَ- » چه نقش دستوری دارد؟

۵- در بیت « لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید / مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی » :

الف) « مجاز » را مشخص کنید و مفهوم آن را بنویسید. ب) « مگر » به چه معنی است؟

ج) « ش » چه نقش دستوری دارد ؟

جواب ها :

۱- همه ی کم و زیاد شدن ها به دست توست. ۲-الف. ۳- عَلام الغیوب - ستار العیوب

۴- الف) مضاف الیه ب) مسند ج) حرف ربط هم پایه ساز د) مضاف الیه یا متمم

۵- الف) لب و دندان، مجاز از همه وجود . ب) امید است ، شاید ج) متمم

مَنْتَ خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

قلمرو زبانی:

مَنْت: سپاس، احسان. نیکویی... در حق کسی / را: حرف اضافه به معنی « برای » / عَزَّ و جَلَّ: گرامی، بزرگ و بلند مرتبه است. « جمله معترضه است / طاعت: فرمانبرداری / ش: متمم است « طاعت از او » مرجع « خداوند » / موجب: سبب، باعث / قربت: نزدیکی / به شکر اندرش: در شکر گزاری او (خداوند) دو حرف اضافه برای یک متمم / مزید: زیادی / مُمدّ: یاری رسان / حیات: زندگی / مفرّح: شادی بخش / ذات: وجود /

قلمرو ادبی:

سجع: قربت، نعمت، حیات، ذات. / تضاد: فرو می رود، بر می آید. / تلمیح: لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (اگر سپاس بگذارید بر نعمت شما می افزایم) / اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ

قلمرو فکری:

احسان و سپاس مخصوص خداوند توانا و بزرگ است که فرمانبرداری از دستورات او، سبب نزدیکی به او می گردد و شکر کردن او باعث زیادی نعمت می شود. هر نفسی که فرو می بریم یاری رساننده زندگی است و چون بر می آید شادی بخش روح و هستی است. پس در هر نفس کشیدن دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی (ممد حیات بودن، مفرح ذات بودن) سپاس گزاری واجب است.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟

« اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ »

قلمرو زبانی:

که: در مصراع اول نقش دستوری « مضاف الیه » دارد. چون ضمیر است و پس از نقش نمای اضافه آمده است. / کز: که از

قلمرو ادبی:

مجاز: دست و زبان، مجاز از کل وجود / کنایه: « از عهده به درآمدن » کنایه از توانایی انجام کاری داشتن. تضمین: آوردن بخشی از آیه قرآن (آیه ۱۳ سوره سبا) در متن

قلمرو فکری:

هیچ کس نمی تواند آن گونه که شایسته خداوند باشد او را سپاس گزاری کند.

« اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ »

ای خاندان داوود، شکر به جای آرید و اندکی از بندگان من شکر گزارند.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

کس نتواند که به جای آورد

قلمرو زبانی:

به: خوب است / تقصیر: کوتاهی کردن، سستی کردن در کار / عذر: توبه، پوزش / سزاوار: صفت جانشین موصوف / ورنه: وگرنه حذف به قرینه معنوی: سزاوار خداوندیش کس نتواند که (شکر) به جای آورد.

قلمرو ادبی:

شعر در قالب « قطعه » است، چون فقط مصراع های زوج آن دارای قافیه است.

قلمرو فکری:

همان بهتر که بنده از گناه خویش به درگاه الهی روی آورد و توبه کند. وگرنه هیچ کس نمی تواند آن گونه که سزاوار خداوند باشد او را عبادت کند.

* باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

قلمرو زبانی:

را: « همه را » به معنی « به » است / بی حساب: بی اندازه / رسیده: رسیده است (فعل ماضی نقلی در سوم شخص، معمولاً است « حذف می شود) / خوان: سفره / بی دریغ: بی مضایقه / کشیده: گسترده است / ناموس: آبرو، شرافت / فاحش: آشکار، هر بدی که از حد در گذرد / پرده دیدن: رسوا کردن / وظیفه: مقرری، مستمری / وظیفه: مقرری، وجه معاش / روزی: رزق / وظیفه روزی: رزق مقرر و معین / منکر: زشت، ناپسند / نبرد: قطع نمی کند امروزه هم می گوئیم « بریدن نان و روزی کسی ».

قلمرو ادبی:

تشبیه: باران رحمت - خوان نعمت - پرده ناموس - وظیفه روزی (تشبیه روزی به وظیفه)

قلمرو فکری:

رحمت خداوند شامل حال همه آفریدگان است (صفت رحمانی خداوند) و سفره نعمت بی مضایقه خداوند همه جا گسترده است. (منعم بودن خداوند) آبروی بندگان را با وجود گناه کاریشان نمی ریزد (ستار العیوب) و رزق و روزی مقرر آنها را با وجود خطا کار بودنشان قطع نمی کند. (رزاق بودن خداوند)

*** فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.**

قلمرو زبانی:

فراش: گسترده فرش / صبا: باد شرقی که به فارسی باد بهار می گویند. / گفته: دستور داده است / فرش زمردین: فرش سبز رنگ، سبزه و گل ها / زمرد: سنگ قیمتی سبز که در جواهرسازی استفاده می شود / دایه: زن شیر دهنده غیر از مادر / بنات: جمع بنت، دختران / نبات: گیاه / مهد: گهواره.

قلمرو ادبی:

تشبیه: فراش باد صبا (باد صبا مانند فراش است) - دایه ابر بهاری (ابر بهاری مانند دایه ای است) - بنات نبات (نبات مانند بنات هستند) - مهد زمین (زمین مانند مهدی است که تکان می خورد و حرکت می کند) / استعاره: فرش زمردین استعاره از گل ها و سبزه ها (گل ها و سبزه ها مانند فرشی هستند) / تناسب: باد صبا، بهار، نبات. / جناس: نبات، نبات /

تشخیص: به باد صبا دستور بدهد، به ابر بهاری دستور بدهد.

قلمرو فکری:

به باد بهاری دستور داده است تا سبزه ها را که همانند فرشی سبز رنگ هستند، برویاند و به ابر بهاری دستور داده است تا گیاهان را که همانند دخترانی هستند در زمین که همانند گهواره ای است بپروراند.

*** درختان را به خلعت نوروژی قبا ی سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.**

قلمرو زبانی:

خلعت: جامه دوخته که برگی به کسی بخشد. / قبا: نوعی لباس بلند مردانه / ورق: برگ. / در برگرفته: بر تن پوشانده. / شاخ: شاخه / قدوم: آمدن، قدم نهادن / موسم: زمان، فصل / ربیع: بهار /

قلمرو ادبی:

تشخیص: درختان قبا داشته باشند.

تشبیه: قبا ی سبز ورق (ورق «برگ» مانند قبا هستند) - اطفال شاخ (شاخه ها مانند اطفال هستند) - کلاه شکوفه (شکوفه ها مانند کلاهی هستند)

تناسب (مراعات نظیر): درخت، برگ، شاخه / برگ، شاخه، ربیع، شکوفه /

قلمرو فکری:

خداوند به عنوان هدیه عید نوروز بر تن درختان لباسی از برگ های سبز پوشانده و بر سر شاخه های کوچک که مانند کودکان و اطفال هستند به میمنت فرارسیدن بهار، شکوفه ها را که مانند کلاهی هستند نهاده است.

*** عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.**

قلمرو زبانی:

عصاره: شیر، آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند / تاک: درخت انگور / شهد: شیرینی، عسل، در اصل عسلی که از موم جدا نکرده باشند / فایق: برتر، برگزیده / تربیت: پروردن / باسق: بلند

قلمرو ادبی:

تناسب: عصاره، شهد / خرما، نخل، باسق

قلمرو فکری:

شیره انگوری، به قدرت خداوند به شیرینی برتر و هسته خرمایی با تربیت و پرورش او (خداوند) به نخلی بلند تبدیل شده است.

*** ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار**
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی:

- نان به کف آوردن: روزی به دست آوردن / غفلت: بی خبری / از بهر: برای، برای تو / سرگشته: حیران / فرمانبردار: در فرمان تو هستند، صفت فاعلی مرکب مرخم / شرط انصاف نباشد: دور از انصاف است.

قلمرو ادبی:

تناسب: ابر ، باد ، مه ، خورشید ، فلک / کنایه : نان به کف آوردن / مجاز: « ابر و باد و مه و خورشید و فلک » مجاز از همه عالم / « نان » مجاز از رزق و روزی / کف (« کف » گفته منظور « دست » است) / تشخیص: ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کاری باشند.

قلمرو فکری:

تمامی آفریده های خداوند در کار هستند تا تو روزی و رزقی به دست آوری و آن را در بی خبری نخوری . تمام هستی در خدمت تو هستند و دور از انصاف است که تو فرمان خدا را به جای نیاوری.

*** در خبر است از سرور کاینات و مَفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمهٔ دور زمان محمد مصطفی ، صلی الله و علیه و آله و سلم،**

قلمرو زبانی:

خبر : سخنی از پیامبر ، حدیث / نهاد فعل « است » : عبارت های بعد از « هر گه... » / کاینات: جمع کاینه ، موجودات جهان / مَفخر : آن چه بدان فخر کنند ، مایهٔ فخر / رحمت عالمیان : مایهٔ بخشش جهانیان / صفوت : برگزیده ، خالص از هر چیز / تتمه : باقی مانده ؛ تتمه دور زمان: مایهٔ تمامی و کمال گردش روزگار ، مایهٔ تمامی و کمال دور زمان رسالت / دور زمان : روزگار

قلمرو فکری:

در حدیثی از سرور و فخر موجودات عالم، رحمت عالمیان و برگزیدهٔ انسان ها و به جای ماندهٔ روزگار حضرت محمد مصطفی ، درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد، آمده است.

شَفِیعٌ مُطَاعٌ نَبِیٌّ کَرِیمٌ قَسِیمٌ جَسِیمٌ نَسِیمٌ وَ سِیمٌ
بَلَّغَ الْعُلَى یَکْمَالِهِ ، کَشَفَ الدَّجَى یَجْمَالِهِ حَسَنَتِ جَمِیعُ خِصَالِهِ ، صَلَّوْا عَلَیْهِ وَ آلِهِ
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

قلمرو زبانی:

شَفِیع: شفاعت کننده (خواهشگر) / مطاع: فرمانروا (اسم مفعول از اطاعت) / نبی: پیام آور / کریم: بخشنده / قسیم: صاحب جمال. / جسیم: خوش اندام / نسیم: خوش بو / وسیم: دارای نشان پیامبری / بلغ: رسید / کشف: کنار زد / الدجی: تاریکی / حَسَنَت: زیباییست / خِصَال: خصلت ها و خوی ها .

قلمرو ادبی:

- دیوار اَمّت: تشبیه (اَمّت مانند دیواری محکم است) استعاره (اَمّت مانند قلعه ای است که دیوار دارد). / تلمیح: داستان حضرت نوح . تناسب (مراعات نظیر): موج ، بحر، کشتیان. / اسلوب معادله (مصراع دوم (چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟) مثالی است برای مصراع اول (چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان)

قلمرو فکری:

او پیامبری است که شفاعت کننده (خواهشگر)، فرمانروا ، پیام آور، بخشنده ، صاحب جمال، خوش اندام ، خوش بو ، دارای نشان پیامبری می باشد به واسطهٔ کمال خود به مرتبهٔ بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی ها را بر طرف کرد ؛ همهٔ خوی ها و صفات او زیباییست ؛ بر او و خاندانش درود بفرستید. امت و پیروان تو غمی ندارند زیرا حامی و پشتیبانی چون تو دارند همان گونه که سرنشینان کشتی نوح ترسی از موج و غرق شدن ندارند چرا که ناخدا و کشتیبانی چون نوح دارند.

هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار ، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جل و علا - بردارد ، ایزد تعالی در او نظر نکند . بازش بخواند ؛ باز اعراض فرماید . بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.

قلمرو زبانی:

پریشان روزگار: بدبخت / انابت : توبه ، بازگشت به سوی خدا . / بازش : باز او را (« ش » مفعول است) / اعراض : روی برگرداندن / دیگرش : « ش » مفعول است / تضرع : زاری کردن ، التماس /

قلمرو ادبی:

استعاره : دست انابت (انابت مانند موجودی است که دست دارد » لطفا موضوع اضافهٔ اقترانی را فراموش کنید)

قلمرو فکری:

هر گاه یکی از بندگان گناهکار پریشان احوال به امید برآورده شدن توبه ، به درگاه او توبه کند ، خداوند بلند مرتبه به او توجهی نمی کند . بندهٔ گنهکار دوباره خداوند را می خواند. دو باره خداوند روی بر می گرداند. دوباره ، خداوند را با زاری و التماس می خواند.

*** حق - سبحانه و تعالی- فرماید: یا مَلَائِکَتِی قَدْ اسْتَحِیْتُ مِنْ عِبْدِی وَ لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ.**
دعوتش را اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

قلمرو زبانی :

سبحان : پاک و منزّه / دعوتش : دعا ، « ش » مضاف الیه . دعوت او /

قلمرو ادبی :

تضمین : عین آیه قرآن را در متن آورده است

قلمرو فکری :

خداوند پاک و بلند مرتبه می فرماید: ای فرشتگانم، من از بنده خودم شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس او را آمرزیدم. خواسته اش را برآورده کردم و آرزویش را برآوردم. چرا که از زیادی دعا و زاری بنده خود شرم دارم .

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

قلمرو زبانی :

کرم : بخشش / شرمسار : « سار » پسوند دارندگی است.

قلمرو فکری :

کرم و لطف خداوند را ببین که بنده ای خطا کرده است و او شرمسار می شود.

*** عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عبدناک حقّ عبادتک ، و
واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که : ما عرفناک حقّ معرفتک .**

قلمرو زبانی :

عاکف : کسی که در مدت معینی در مسجد بماند و به عبادت بپردازد. / جلال: بزرگی / تقصیر: کوتاهی در عبادت ، گناه / معترف: اعتراف کننده / واصفان : ج واصف، وصف کنندگان ، ستایش کنندگان / حلیه : زینت ، زیور / جمال : زیبایی / تحیر : حیرت ، سرگردانی / منسوب : نسبت داده شده.

قلمرو ادبی :

تشبیه : کعبه جلال (جلال او مانند کعبه است)، حلیه جمال / جناس: جلال ، جمال / تضمین.

قلمرو فکری :

عبادت کنندگان عظمت و بزرگی او به کوتاهی خود در عبادت اقرار می کنند و می گویند : تو را چنان که شایسته توست پرستش نکردیم و ستایندگان جمال خداوندی در حیرت و سرگردانی اند و اقرار می کنند که : تو را چنان که شایسته شناسایی توست ، نشناختیم .

**گر کسی وصف او ز من پرسد عاشقان کشتگان معشوق اند
بی دل از بی نشان چه گوید باز؟ برنیاید زکشتگان آواز**

قلمرو زبانی :

او : خداوند / بی دل : انسان عاشق خداوند / بی نشان : خداوند.

قلمرو فکری :

اگر کسی وصف خداوند را از من بپرسد من که دل از دست داده ام (در وجود معشوق غرق شده ام) چگونه می توانم از وجود بی نشان خبر بدهم.

عاشق در وجود معشوق فانی می شود و از خود حرکت و آوازی ندارد. پس چگونه این عاشق فانی شده می تواند از معشوق خود (خداوند) خبر بدهد؟

*** یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده ؛ آن که که
از این معاملات باز آمد یکی از یاران به طریق انبساط گفت : « از این بوستان که بودی ، ما را چه تحفه
کرامت کردی ؟ »**

قلمرو زبانی :

صاحب دل: عارف. / جیب : یقه، گریبان / مراقبه: در اصطلاح عرفانی نگاهداری دل از خیال غیر خدا. / سر به جیب مراقبه فرو بردن : در حالت تفکر و تأمل عارفانه قلب خود را از هر چه غیر خدا حفظ کردن / بحر : دریا / مکاشفت : کشف کردن و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است. / مستغرق : غرق شده / از این بوستان: حالت مکاشفه. / تحفه : هدیه / ما را : برای ما /

قلمرو ادبی :

کنایه : سر به جیب مراقبه فرو بردن - در بحر مکاشفه مستغرق بودن / تشخیص : مراقبه جیب داشته باشد /

تشبیه : بحر مکاشفت (مکاشفه مانند دریایی است) / استعاره : معامله (اعمال عبادی مانند معامله ای است که انجام می دهند) / بوستان : استعاره از مرحله مکاشفه و مراقبه /

قلمرو فکری :

یکی از عارفان که در حالت تأمل و تفکر عارفانه قلب خود را از خیال هر چه غیر خدا حفظ کرده بود و در صدد آشکار ساختن و پی بردن به حقایق بود؛ وقتی از این اعمال عبادی فارغ شد ، یکی از یاران به او گفت: « از این حالت مکاشفه و معرفت، برای ما چه هدیه ای آورده ای؟ »

***گفت: « به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم ، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسدیم ، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»**

قلمرو زبانی :

خاطر : دل، یاد / درخت گل: معارف حقایق الهی، جمال معشوق / دامنم از دست برفت : اختیارم را از دست دادم. / « م » در گلم : مفعول. / « م » در دامنم: رقص ضمیر و مضاف الیه.

قلمرو ادبی :

استعاره : درخت گل (حقایق الهی مانند درخت گلی بود) - بوی گل « لَذَّتْ تجلیات » / کنایه : دامن از دست دادن

قلمرو فکری :

گفت : در نظر داشتم که وقتی به معارف حقایق الهی رسیدم برای هدیه به دوستان چیزی بیاورم وقتی به حقایق الهی رسیدم به واسطهٔ گل (جمال الهی) آن چنان از خود بی خود شدم که اختیارم از دست رفت و در وجود حق فانی شدم.

*** ای مرغ سحر ، عشق ز پروانه بیاموز
این مدعیان در طلبش بی خبران اند**
**کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
کان را که خبر شد ، خبری باز نیامد**

قلمرو زبانی :

مرغ سحر: بلبل گوینده. نماد عاشق و سالک. / پروانه: عاشق واقعی. بارز ترین ویژگی آن صبر و خاموشی است/ را : فک اضافه ، جان آن پروانه سوخته شد/ شد : مُرد.

قلمرو ادبی :

تشخیص : مرغ سحر مورد خطاب قرار گرفت /

قلمرو فکری :

ای عاشق ، عشق واقعی را از پروانه بیاموز که جانش را در آتش (عشق) از دست می دهد ولی اعتراضی نمی کند . این کسانی که ادعای شناخت خدا را می کنند از وجود او بی خبرند آن کسی که از خدا نشان می یابد زبانش بریده می شود و سکوت اختیار می کند.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید:

معنا	واژهٔ معادل
دارای نشان پیامبری	وسیم
شادی بخش	مفرح
به خدای تعالی باز گشتن	انابت
قطع کردن مقرری	بریدن

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد. (قربت : نزدیکی- غربت : دوری) / (حیات: زندگی - حیاظ: محوطه) / (منسوب: نسبت داده شده. - منصوب : گماشته)

۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر ، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

ح (تحیر - فاحش - مفرح) / ق (مستغرق - مراقبت - قربت) / ع (خِلعت - ربیع - عصاره)

۴- در عبارت زیر ، نقش دستوری ضمائر پیوسته را مشخص کنید

« بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت » بوی گل مرا (مفعول) دامن از دست من (مضاف الیه)

۵- به عبارت های زیر توجه کنید:

الف) همنشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد.

ب) آرزو گفت : « از نمایشگاه کتاب چه خبر؟ »

در عبارت « الف » ، فعل جمله دوم ، ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله می تواند به فعل جمله دوم ؛ یعنی « است » پی ببرد . در این جمله ، حذف فعل به « قرینهٔ لفظی » صورت گرفته است.

در عبارت « ب » جای فعل « داری » در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه ای در ظاهر جمله ، شنونده را به وجود « فعل »

راهنمایی نمی کند ، تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل « داری » از جمله دوم حذف شده است ؛ در این جمله ، حذف به « قرینهٔ معنوی » صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد ، آن را « حذف به قرینهٔ لفظی » گویند اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد ، « حذف به قرینهٔ معنوی » است. در متن درس ، نمونه ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

قلمرو ادبی :

۱- واژه های مشخص شده ، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

مرغ سحر: کسانی که فقط ادعای عشق می کند پروانه : عاشق حقیقی

۲- با توجه به عبارت های زیر به پرسش ها پاسخ دهید:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابری بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

الف) آرایه مشترک دو عبارت را بنویسید. سجع (کشیده ، رسیده - بگسترده ، بپرورد) تشبیه (باران رحمت - خوان نعمت

- فراش باد صبا - دایه ابر بهاری - بنات نبات)

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است ؟ استعاره (گل ها و سبزه ها مانند فرش زمردین هستند)

قلمرو فکری :

۱- معنی و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید:

عاکفان کعبه جلالتش به تقصیر عبادت معترف که : ما عبادناک حق عبادتک .

یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

۲- مفهوم کلی مصراع های مشخص شده را بنویسید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه برای زندگی تو تلاش می کنند تا تو در غفلت و بی خبری نمانی

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

وقتی تو پشتیبان امت هستی ، پس غمی نیست.

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

انسان عاشق وقتی به مرحله فنا فی الله می رسد دهانش دوخته می شود.

۳- از کدام سطر درس ، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است ؟

هیچ نقاشی نمی بیند که نقشی بر کند وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای سعدی

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

عاشقان کشتگان معشوق اند برنیاید زکشتگان آواز

گلچینی از سوالات نهایی

۱- عصاره ی تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

۲- منظور از « درخت گل » در عبارت زیر چیست؟

گفت : « به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه ی اصحاب را »

۳- درختان را به خلعت نوروزی قبا ی سبز ورق در برگفته.

۴- تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

۵- نوع نثر « باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده» چگونه است؟

۶- عبارت « پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد.» بر کدام صفت پروردگار تأکید دارد؟

۷- در بیت « بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد» منظور از « تقصیر » چیست؟

۸- پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد.

۹- در بیت زیر مراد از « مرغ سحر» و « پروانه» چیست؟

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد.

۱۰- در بیت زیر دو آرایه ی ادبی مشخص کنید:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان.

۱۱- هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات .

۱۲- بازش بخواند باز اعراض کند.

۱۳- در عبارت زیر سعدی به کدام صفات خداوند اشاره می کند؟

خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد.

۱۴- در عبارت « فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده.» مقصود از « فرش زمردین » چیست؟

۱۵- شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاد.

۱۶- با توجه به عبارت « به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه ی اصحاب را چون برسدیم ، بوی گلم چنان مست

کرد که دامنم از دست برفت.»

الف) « به درخت گل رسیدیم» بیانگر کدام حال عرفانی است؟ ب) « دامنم از دست برفت » کنایه از چیست؟

- ۱۷- منت خدای را عز و جلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت
- ۱۸- به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه ی اصحاب را چون برسیدم ، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
- ۱۹- با توجه به عبارت « وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد » :
- الف) عبارت به کدام صفت خداوند اشاره دارد؟ (ب) منظور از « وظیفه ی روزی » چیست؟
- ۲۰- یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود.
- ۲۱- دایه ی ابری بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد.
- ۲۲- در خبر است از صفوت آدمیان.
- ۲۳- اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاد.
- ۲۴- عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف.
- ۲۵- صفوت آدمیان و تتمه ی دور زمان.
- ۲۶- کدام گزینه مفهوم بیت « ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد » را بیان می کند؟
- الف) بیان عشق و شیدایی. (ب) پاک باختگی و بی ادعایی (ج) اتحاد و همیاری.
- ۲۷- تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.
- الف) منظور از تربیت چیست؟ (ب) مرجع ضمیر « ش » به چه کسی بر می گردد؟
- ۲۸- عصاره ی تاکی به قدرت او شهد فایق شده.
- ۲۹- در مصرع « از دست و زبان که بر آید » ، « که » چه نقش دستوری دارد؟
- ۳۰- « حسنت جمیع خصاله » یعنی چه؟
- ۳۱- در عبارت « یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده. » منظور از « مکاشفت » چیست ؟ و در اصطلاح عرفانی به چه معنا است؟
- ۳۲- بار دیگرش به تصرّع و زاری بخواند. حق - سبحانه و تعالی- فرماید: ... دعوتش را اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

پاسخ ها

- ۱- شیره ی درخت انگوری به قدرت خداوند به شیرینی برگزیده و خوبی تبدیل شد و هسته ی خرمابا پرورش او (خداوند) به نخل بلندی تبدیل شد. ۲- یار، جمال حق ، جلوه ای از جمال حق. ۳- به عنوان هدیه و تحفه ی عید نوروز بر تن درختان لباسی از برگ های سبز پوشانده است. ۴- بلند ۵- نثر مسجع ۶- ستارالعیوب (پوشاننده ی عیب ها یا عیب پوشی) ۷- کوتاهی کردن در عبارت (گناه) ۸- پرده ی آبروی بندگان را به خاطر گناهان فاحش و قطعی آن ها نمی دَرَد (آبرویشان را نمی ریزد) و روزی مقرر شده را به خاطر خطاهای زشت انسان قطع نمی کند. ۹- مرغ سحر استعاره از کسانی که ادعای عشق دارند. پروانه : عاشق حقیقی. ۱۰- تلمیح ، مراعات نظیر ، تشبیه . ۱۱- هرگاه نفس می کشیم باعث ادامه ی زندگی است و وقتی نفس بیرون می آید باعث شادی جان می شود. ۱۲- روی برگرداندن. ۱۳- خداوند منعم و رزاق ، ستار العیوب. ۱۴- سبزه ها ۱۵- بهار. ۱۶- الف) مشاهده و رسیدن به کشف و شهود. (ب) اختیارم را از دست دادم. ۱۷- سپاس خداوند عزیز و بلند مرتبه را که اطاعت از او موجب نزدیکی به او می شود و شکر نعمت هایش باعث افزایش نعمت می شود. ۱۸- به یادم بود وقتی به درخت گل برسم برای هدیه ی دوستان دامنم را پر از گل کنم وقتی رسیدم بوی گل چنان مرا مست کرد که اختیارم را از دست دادم. ۱۹- الف) رزاق بودن . (ب) روزی ای که برای هر کس مقرر شده است. ۲۰- یکی از عارفان که در حالت تأمل و تفکر عارفانه قلب خود را از خیال هر چه غیر خدا حفظ کرده بود ۲۱- به ابر بهاری که همچون دایه ای است دستور داده تا دختران گیاه را در گهواره زمین پرورش دهد. ۳۶- برگزیده و خالص از هر چیزی ۲۲- در حدیثی از برگزیده ی انسان ها آمده است. ۲۳- بر سر شاخه های کوچک با رسیدن فصل بهار کلاهی از شکوفه گذاشته است. ۲۴- گوشه نشینان کعبه ی جلال الهی به کوتاهی کردن در عبادت اعتراف می کنند. ۲۵- برگزیده و خالص. ۲۶- ب ۲۷- الف) پروراندن با دست قدرت الهی ، (ب) خداوند. ۲۸- برگزیده تر ، برتر. ۲۹- مضاف الیه. ۳۰- تمامی خصلت ها ی او نیکو است. ۳۱- کشف کردن ، آشکار کردن. پی بردن به حقایق عرفانی. ۳۲- دوباره خداوند را با التماس صدا می کند ، خداوند بلند مرتبه می فرماید توبه (دعای) بنده ام را قبول کردم و آرزویش را بر آورده ساختم ، زیرا از دعا و التماس زیاد او شرمندم ام.

گمان

گنج حکمت

گویند که بطی در آب روشنایی می دید. پنداشت که ماهی است. قصدی می کرد تا بگیرد و هیچ نمی یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نیبوستی، و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

بط : مرغابی

پنداشت : تصوّر می کرد
قصّی می کرد : تلاش می کرد
آزمودن : امتحان کردن
حاصلی ندید: نتیجه ای نگرفت
فرو گذاشتن : رها کردن ، صرف نظر کردن
بدیدی: می دید
گمان بردی : فکر می کرد، خیال می کرد
قصّی نپیوستی : اقدام نمی کرد
ثمرت : نتیجه
قلمرو فکری: تجربه ناقص یا نتیجه نادرست گرفتن از تجربه های روزگار مایه شکست و ناکامی است.

درس دوم

مست و هشیار

قالب شعر: قطعه / محتوا : ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر شاعر.
شعر مست و هشیار از پروین اعتصامی نمونه خوب فن مناظره است.

۱- مُحْتَسِب مستی به ره دیده و گریبانش گرفت / مست گفت : «ای دوست ، این پیراهن است افسار نیست»
قلمرو زبانی :

محتسب: ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / مرجع ضمیر «ش»: مست ؛ نقش مضاف الیه / دوست:
منظور محتسب / افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب والاغ می بندند.

قلمرو ادبی:

تناسب: گریبان و پیراهن / تضاد: است و نیست / جناس: مست و است / گریبان کسی را گرفتن کنایه از به او گیر دادن
قلمرو فکری :

محتسب (مامور) در راه مستی را دید و گریبانش را گرفت مست گفت: ای دوست این پیراهن است که آن را گرفته ای افسار نیست .
مفهوم: اشاره به برخورد تحقّرامیز مأموران حکومتی است با متهم.

۲- گفت : «مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی» گفت: «جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست»
قلمرو زبانی :

مستی: مست هستی / افتان و خیزان: (قید)حالت راه رفتن فرد مست، تلو تلو خوران

قلمرو ادبی:

کنایه: هموار نبودن راه، کنایه از گستردگی فساد در جامعه / تناسب: می روی ، راه رفتن / تضاد: افتان و خیزان

قلمرو فکری :

(محتسب) گفت تو مست هستی به همین دلیل تلو تلو خوران راه می روی. (مست)گفت: «جرم راه رفتن من نیست، جامعه پراز فساد و خلاف است.»

۳- گفت : «می باید تو را تا خانه قاضی برم» گفت : «رو، صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست»

قلمرو زبانی :

رو و آی: فعل امر برو و بیا / می باید: لازم است

قلمرو ادبی:

ایهام: بیدار (الف) مقابل خواب (ب) هشیار نباشد// تضاد: صبح و شب/ تضاد در افعال

قلمرو فکری :

(محتسب)گفت باید تو را به خانه ی قاضی ببرم .پاسخ داد که برو و صبح بیا چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست (خود قاضی الان مست و ناهشیار است) / مفهوم: مسئولان به فکر آسایش و خوشی خود هستند نه در فکر و اندیشه ی مردم

۴- گفت : «نزدیک است والی را سرای ، آن جا شویم» گفت : « والی از کجا در خانه خمار نیست »

قلمرو زبانی :

سرا : خانه ؛ منزل والی: حاکم . فرمانروا . استاندار را : فك اضافه (سرای والی) شویم : برویم / والی از کجا در خانه

خمار نیست: از کجا معلوم که والی ، خود در میخانه نباشد / خمار: می فروش (خانه خمار. میخانه) / استفهام انکاری(حتما آنجاست)

قلمرو فکری :

گفت: خانه حاکم نزدیک است به آن جا برویم. مست جواب داد: از کجامعلوم که خود والی الان درمیخانه نباشد؟

مفهوم: اشاره به فاسد بودن و عیاشی مسئولان جامعه.

۵- گفت: «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

قلمرو زبانی:

داروغه: نگهبان

قلمرو ادبی:

تکرار: مسجد، گفت

قلمرو فکری:

گفت تا نگهبان را باخبر کنم برو و درمسجد بخواب. مست گفت: «مسجد جای افراد بدکار نیست». مفهوم: بی توجهی و بی احترامی به اماکن مقدس (داخل شدن مست به مسجد)

۶- گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

قلمرو زبانی:

دینار: سکه طلا / وارهان: خلاص کن. نجات بده / شرع: دین. شریعت. مذهب / درهم: سکه نقره. درم. پول نقد

قلمرو ادبی:

تناسب: درهم و دینار

قلمرو فکری:

(محتسب)گفت: «به من پنهانی رشوه بده و خود را خلاص کن.» گفت: «رشوه در دین جایگاهی ندارد.» (کار خوبی نیست) مفهوم: اشاره به «رواج رشوه خواری در جامعه»

۷- گفت: «از بهر غرامت، جامعه ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»

قلمرو زبانی:

از بهر: حرف اضافه، برای / غرامت: چیزیکه تاوان آن لازم باشد؛ جبران خسارت مالی / پود: رشته های افقی لباس / تار: رشته های عمودی لباس /

قلمرو ادبی:

تناسب: جامه، پود، تار / کنایه: (جامه)نقشی زپود نیست: کنایه از "نخ نما بودن و فرسودگی جامه"

قلمرو فکری:

گفت: برای خسارت، لباس را از تنت بیرون می آورم. جواب داد: لباس من پوسیده و نخ نما است.

مفهوم: ۱- رشوه خواری ۲- نشانه فقر و تهی دستی افراد جامعه

۸- گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

قلمرو زبانی:

آگه: مخفف «آگاه» / ت (افتادت): جابه جایی ضمیر شخصی؛ کلاه از سرتو در افتاد / کزسر در افتادت کلاه - توضیحات (۲) جز معنای ظاهری تعادل نداشتن مست را می رساند. ضمناً "در قدیم بدون کلاه و دستار در بین مردم ظاهر شدن نوعی ننگ و بی ادبی تلقی می شد. / عار: ننگ. رسوایی بدنامی

قلمرو ادبی:

تناسب: سر و کلاه.

قلمرو فکری:

گفت: «با خبر نیستی که کلاه از سرت افتاده است» (و تعادل نداری) جواب داد: «در سر عقل باید باشد کلاه نداشتن عیب و ننگ به شمار نمی آید.»

۹- گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی» گفت: «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

قلمرو زبانی:

بیهوده گو: صفت فاعلی. مرکب مرخم (بیهوده گوینده) و ارتکاب آن.

قلمرو ادبی:

تضاد: کم و بسیار.

قلمرو فکری:

گفت: «شراب زیاد نوشیده ای به همین دلیل مست و از خود بی خود گشته ای.» گفت: ای فرد بیهوده گوینده، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست (حرام، حرام است).

مفهوم: نفس خطا و حرام بودنِ عمل مهم است نه میزان (مقدار) انجام آن.

۱۰- گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را» گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست»

قلمرو زبانی:

حد: مجازات شرعی / هشیار مردم: ترکیب وصفی مقلوب (مردم هشیار) هشیار مخفف «هوشیار» است و یک واژه مرکب / تضاد: هشیار و مست

قلمرو ادبی:

تضاد: مست و هشیار / تکرار: هشیار / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری:

(محتسب) گفت: «باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند» پاسخ داد: «یک انسان هشیار را در این جامعه نشان بده؛ در این جامعه، کسی هشیار و سالم نیست.»

مفهوم: در اجتماع، فساد گسترده و فراگیر شده است دیگر کسی سالم نیست.

ارتباط معنایی دارد با:

پروین اعتصامی

«گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه (هرآنکه) هست گیرند»

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

- گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببند، بگیرد و حد زند.

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. / حد: مجازات شرعی

- از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم
غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن.

۲- فعل های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

- گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» / گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟» شویم: برویم نیست: بودن، وجود داشتن

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست حافظ
آگاه نیست: آگاهی ندارد راه نیست: راهی ندارد

- ریشه های ما به آب / شاخه های ما به آفتاب می رسد / ما دوباره سبز می شویم قیصر امین پور می شویم: می گردیم.

قلمرو ادبی:

مناظره خسرو با فرهاد

۱- نخستین بار گفتش: «کز کجایی؟» بگفت: «از دار مُلک آشنایی»

نخستین: صفت شمارشی / ش: متمم «به او گفت» / دار مُلک: پایتخت / آشنایی: عشق / تشبیه: آشنایی مانند پایتخت است

بگفت: «آن جا به صنعت در چه کوشند؟» بگفت: «اندوه خرنده و جان فروشند»

صنعت: کار، پیشه / انده خریدن: منایه از تحمل کردن غم و اندوه / جان فروختن: کنایه از جان فشانی کردن / استعاره: اندوه و جان مانند کالایی هستند که خرید و فروش می شوند.

بگفتا: «جان فروشی در ادب نیست.»
 «ا» در «بگفتا» الف پاسخ یا مناظره /
 بگفت: «از دل شدی عاشق بدین سان؟»
 از دل: از صمیم دل / جناس: سان، جان
 بگفتا: «دل ز مهرش کی کنی پاک؟»
 بگفت: «آن گه که باشم خفته در خاک»
 دل از مهر کسی پاک کردن: کنایه از فراموش کردن / در خاک خفتن: کنایه از مردن
 بگفت: «او آن من شد زو مکن یاد»
 بگفت: «این، کی کند بیچاره فرهاد؟»
 چو عاجز گشت خسرو در جوابش
 نیامد بیش پرسیدن صوابش
 صواب: درست / ثواب: پاداش نیکو
 به یاران گفت کز خاکی و آبی
 ندیدم کس بدین حاضر جوابی نظامی

«ی» در خاکی و آبی، «ن ی» نسبت است / «ی» در حاضر «جوابی»، مصدری است.

۲- متن درس از نظر شیوه بیان (جد- طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسب عیب مگوید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

هر دو یک موضوع اجتماعی را بیان می کنند. و از طریق مناظره سعی می کنند به زبان ساده مطلب را تفهیم کنند.
قلمرو فکری:

۱- هر یک از مصراع های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

- گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» (رشوه خواری)

- گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست.» (اوضاع نامساعد جامعه)

۲- در هر یک از بیت های «هشتم» و «نهم» بر چه موضوعی تاکید شده است؟
 بیت هشتم: عدم توجه به ظاهر

بیت نهم: مهم خود عمل است که نباید انجام بگیرد.

۳- درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت های زیر توضیح دهید.

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم حافظ

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست» همه

نیرنگ باز هستید و من فریب نیرنگ های شما را دیگر نمی خورم

گفت مست «ای محتسب بگذار و رو» از برهنه کی توان بردن گرو؟ مولوی

گفت: «از بهر غرامت، جامعه ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»
 از افراد فقیر جامعه نمی توان رشوه گرفت چرا که دیگر برای آنها چیزی نماند است.

چند سوال:

۱- با توجه به بیت: «گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی/ گفت: ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست.» مفهوم مشخص شده را بنویسید.

۲- بیت زیر به کدام مسئله ی اجتماعی اشاره دارد؟

گفت: «مستی زان سبب افتان و خیزان می روی» / گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

۳- در مصراع «گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست» ناهمواری راه بر کدام مسئله ی اجتماعی دلالت می کند؟

۴- در شعر پروین اعتصامی مصراع «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» به کدام پدیده ی اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

۵- در مصراع «گفت باید حد زند هشیار مردم، مست را.» مقصود از «حد زند» چیست؟

۶- تا داروغه را گوییم در مسجد بخواب

۷- با توجه به بیت زیر فرد مست علت افتان و خیزان بودن خود را در چه می داند؟

گفت مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

۸- نوع «را» در مصرع «گفت: نزدیک است والی را سرای، ان جا شویم» چیست؟

جواب ها:

۱- کار حرام، حرام است و کم و زیاد آن فرقی ندارد.

۲- فساد و ناهنجاری های جامعه (اوضاع نابه سامان اجتماع)

۳- اوضاع نا به سامان و فساد حاکم بر جامعه.

۴- رشوه خواری.

۵- انجام مجازات شرعی.

۶- نگهبان

۷- فاسد بودن جامعه

۸- فک اضافه

شعر خوانی

در مکتب حقایق

۱- ای بی خبر، بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی:

بی خبر: ناآگاه / بکوش: تلاش کن / صاحب خبر: دل آگاه / راهرو: رونده راه / راهبر: پختگی مرحله عشق. واژه های مرکب: صاحب خبر - راهرو - راهبر.

قلمرو ادبی:

تضاد: راهرو (کسی که تازه راه عشق را شروع می کند) راهبر (کسی که راه عشق را به پایان رسانده است).

قلمرو فکری:

ای کسی که از اسرار عالم خبر نداری کوشش کن که خبری به دست آوری؛ تا رونده راه نباشی، کی می توانی به مرحله رهبری برسی.

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی:

ادیب: معلم، آموزگار / هان: شبه جمله، آگاه باش / پسر: منظور سالک و راهرو بی تجربه بی خبر / پدر: منظور رهبر و مرشد صاحب خبر

قلمرو ادبی:

تشبیه: مکتب حقایق (حقایق مانند مکتبی است) ادیب عشق (عشق مانند آموزگار است) کنایه: «پسر بودن» کنایه از بی تجربه بودن؛ «پدر شدن» کنایه از با تجربه شدن

قلمرو فکری:

ای پسر هوشیار باش، بکوش که در مکتب حقیقت جهان، نزد آموزگار عشق درس بیاموزی و روزی به ولایت برسی.

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

قلمرو زبانی:

چو: مثل و مانند / ره: راه عشق / کیمیا: علمی که می تواند ماهیت اشیا را تغییر دهد و آن ها را ارزشمند سازد.

قلمرو ادبی:

تشبیه: مس وجود (وجود و جسم مانند مس کم ارزش هستند) / تو مانند مردان راه از همه چیز دست بشوی / کیمیای عشق (عشق مانند کیمیا است) / تو مانند زر بشوی. / کنایه: دست شستن (ترک تعلقات) / زر شدن: ارزشمند شدن / تناسب: مس، زر

قلمرو فکری:

مثل مردان طریقت، وجود مادی خود را (که مثل مس کم ارزش است) رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا با ارزش بشوی.

۴- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی:

خور: خوردن، خوراک / خواب و خور: زندگی مادی / ت: مفعول / مرتبه: مقام اصلی /

قلمرو ادبی:

مجاز: «خواب و خور» مجاز از امور مادی و کارهای مشترک با کارهای حیوانات / کنایه: به خویش رسیدن: به مقام والای انسانی رسیدن / «بی خواب و خور شدن» کنایه از «به امور مادی توجه نکردن»

قلمرو فکری:

خواب و خوراک تو را از جایگاه اصلی تو دور کرد وقتی می توانی به مقام اصلی خودت برسی که کارهای مادی را ترک کرده باشی.

۵- گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

قلمرو زبانی:

بالله: به خدا قسم / فلک: آسمان / از آفتاب خول تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

قلمرو ادبی:

تشبیه: نور عشق حق (عشق حق مانند نوری است) / تناسب: دل، جان - آفتاب، فلک

قلمرو فکری:

اگر نور محبت خدا به دل و جانت بیفتد؛ به خدا قسم که از آفتاب آسمان زیباتر و بهتر می شوی.

۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی:

یک دم: لحظه ای / بحر: دریا، یم / بحر خدا: معرفت / گمان مبر: شک نکن / هفت بحر: در قدیم در روی زمین هفت دریا تصور می کردند، تمام دنیا / تر شدن: آلوده شدن

قلمرو ادبی:

کنایه : یک دم / تر شدن : کنایه از آلوده شدن / تناسب: بحر ، تر / استعاره : بحر خدا استعاره از « معرفت » / تناقض : غرق بشود و یک موی تر نشود /

قلمرو فکری:

اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی ، شک نکن ، زیرا که یک موی تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

قلمرو زیبایی:

از پای تا سر : تمام وجود / ذوالجلال : صاحب جلال و بزرگی / چو : وقتی که ، زمانی که / بی پا سر شدن در راه حق : یعنی عاشق به دآوری یا به ملامت دیگران توجه نداشته باشد / ت : مضاف الیه (سر تو)

قلمرو ادبی:

کنایه : « بی پا و سر شدن » کنایه از « فانی شدن »

قلمرو فکری:

اگر در راه خدا چنان بی قرار شوی که سر از پا نشناسی ؛ تمام وجودت از سر تا پا به نور خدا مبدل می شود.

۸- وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زیبایی:

وجه خدا : ذات حق / ت : مضاف الیه ، جهش ضمیر (منظر نظر تو) / منظر : جای نگریستن / نماند: فعل ماضی در معنی مضارع (نخواهد ماند) صاحب نظر: آن که عالم معنا را درک می کند.

قلمرو ادبی:

تناسب: وجه (چهره) ، منظر ، نظر / جناس : منظر ، نظر

قلمرو فکری: رضا و خشنودی خدا اگر مورد نظرت باشد ؛ دیگر شکی باقی نمی ماند که صاحب نظر می شوی.

۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زیبایی:

بنیاد هستی تو : بنیاد خود پرستی تو (دل بستگی های تو) / زیر و زبر: دچار تغییر / در دل مدار : نگران این زندگی مباش

قلمرو ادبی:

استعاره : هستی تو مانند ساختمانی است که بنیاد دارد. / تضاد: زیر و زبر / تکرار: زیر و زبر / کنایه : در دل مدار.

قلمرو فکری:

اگر توجه تو از علایق دنیایی دور شود ، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی تو خواهد بود.

۱۰- گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک درگه اهل هنر شوی

قلمرو زیبایی:

هوا : آرزو، میل / وصال : رسیدن / حافظا : ای حافظ / درگه : بارگاه / اهل هنر : هنرمندان ، اهل فضیلت که ورای این هستی مادی را می شناسند.

قلمرو ادبی:

تشبیه : هوای وصال (وصال مانند هوا است) تو مانند خاک درگه شوی / ت : مضاف الیه /

قلمرو فکری:

ای حافظ ، اگر آرزوی وصال در سر تو هست ؛ باید خاک درگاه مردمی شوی که اهل فضل و هنر هستند

درک و دریافت :

۱- برای خوانش این شعر ، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید:

الف) بیت های سوم و پنجم باید تعلقات مادی را کنار گذاشت تا به حقایق الهی دست یافت.

ب) بیت های ششم و نهم نور خدا در دل انسان بتابد ، انسان به مقامات بالا دست پیدا می کند و هیچ چیز نمی تواند به او آسیب برساند.

درس سوم

آزادی

۱- ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است قلمرو زیبایی: ناله : شعر / بهر : برای / مسلک : روش ، رفتار / گرفتار : گرفتار شده « گرفت + ار » / بیت دو جمله اسنادی است

قلمرو ادبی: « مرغ اسیر » استعاره از شاعر یا آزادی خواه/ ناله / تناسب: اسیر ، قفس ، گرفتار / تشبیه (مسلک پرنده گرفتار مانند من است)

قلمرو فکری: سروده های من ، فقط به خاطر میهن است. من و پرنده گرفتار در قفس ، همانند هم هستیم و به خاطر محروم شدن از آزادی است که می نالیم.

۲- همت از باد سحر می طلبم گر ببرد خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است
قلمرو زبانی: همت : اراده ، در بیت به معنی « یاری و کمک » است / طرف: کناره ، کنار / رفیق: آزادی خواهان/ گر: پیوند وابسته ساز.

قلمرو ادبی: تشخیص: از باد سحر کمک طلبیدن - باد سحر نماد خبررسانی / « چمن » استعاره از ایران - آزادی (سرزمین آزاد مانند چمن سرسبز هستند) / همت طلبیدن : کنایه از یاری خواستن

قلمرو فکری: از نسیم سحری که آزاد است یاری می خواهم تا ناله های درد آلوده مرا به کسانی که آزاده و آزادیخواه هستند برساند.

۳- فکری ای هموطنان ، در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند، مثل من است
قلمرو زبانی: هم وطنان : وندی ، منادا / هر کس: اسم مبهم

قلمرو ادبی: تشبیه: هر کس « فکری به حال خود نکند » مثل من اسیر می شود

قلمرو فکری: ای هم وطنان برای آزادی وطن از تسلط بیگانگان و حکومت ستمگرانه باید بکوشید که اگر چنین نکنید، همیشه به همین صورت مثل من در اسارت خواهید بود.

۴- خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است

قلمرو زبانی: او : مرجع ضمیر « خانه » است / خانه : سرزمین ، ایران / اجانب : ج اجنبی : بیگانگان / ش : مفعول (آن خانه را ویران کن) / بیت الحزن : خانه غم ، ماتمکده. / بیت الاحزان : خانه غم ها ، جای بسیار غم انگیز ، طبق روایات نام کلبه ای است که حضرت یعقوب در آن در غم فراق یوسف گریه می کرده است.

قلمرو ادبی: استعاره : « خانه » استعاره از ایران / تلمیح / اغراق (با اشک سرزمینی را ویران کردن) / آن خانه بیت الحزن است: تشبیه.

قلمرو فکری: سرزمینی که به دست بیگانگان آباد شود ؛ با اشک آن سرزمین را ویران کن زیرا که آن وطن ، خانه غم و ماتم است

۵- جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

قلمرو زبانی: جامه : لباس / بدر: پاره کن / ننگ : رسوایی / کم از : بی ارزش تر از / کاو: مخفف "که او" /

قلمرو ادبی: تناسب: جامه غرقه به خون ، کفن / تضاد : جامه ، بدر/ کنایه : کم از کفن بودن/ غرقه به خون بودن : شهید شدن/ کفن: نماد کم ارزشی

قلمرو فکری: کسی که خود را در راه آزادی و استقلال میهنش فدا نکند، از مرده بدتر است و لباسی را که به تن دارد، از کفن هم بی ارزش تر است.

۶- آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

قلمرو زبانی: آن کس : محمد علی شاه / ملک : سرزمین / سلیمان کردیم : پادشاه ساختیم / اهرمن : شیطان

قلمرو ادبی: تلمیح : داستان حضرت سلیمان . / استعاره : محمد علی شاه مانند شیطان است. / تضاد: اهریمن ، سلیمان / سلیمان: نماد فرمانروایی و عدالت گستری. / اهرمن: نماد خباثت و بدی

قلمرو فکری: آن کسی را که پادشاه این سرزمین کردیم تا سرزمین ما را آباد کند ؛ ملت ایران اکنون به این حقیقت پی برده است که محمد علی شاه شیطانی است که در اندیشه ویران کردن این سرزمین است

دیوان اشعار ، ابولقاسم عارف قزوینی

دفتر زمانه

۱- هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

قلمرو زبانی: هرگز : قید / کم و بیش : نیاز های مادی ، وابستگی ها / غم نداشت : غم نمی خورد / آری: قید /

قلمرو ادبی: تشخیص: دل مانند اسنان غم داشته باشد / تکرار : غم - بیش و کم/ عکس : کم و بیش ، بیش و کم. / کم و بیش: مجاز از وابستگیها

قلمرو فکری: هر گز دلم غصه کم و زیاد داشتن را نمی خورد ؛ به همین دلیل هیچگاه غمگین نبود و غمی نداشت . (آزاد از تعلقات مادی است)

۲- در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

قلمرو زبانی: از قلم افتادن : فراموش شدن، به حساب نیامدن/ نام : آوازه ، شهرت / صاحب قلم : اندیشمند ، هنرمند / ملت: اسم جمع

قلمرو ادبی: تشبیه : دفتر زمانه (روزگار مانند دفتر است) / تناسب : دفتر ، قلم / صاحب هنر / مجاز : قلم مجاز از « اندیشه » / نام از قلم فتد: کنایه از نادیده گرفته می شود/ صاحب قلم: کنایه از نویسنده.

قلمرو فکری: هر ملتی که اندیشمند نداشته باشد خیلی زود نام و آوازه اش از روزگار محو خواهد شد .

۳- در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت

قلمرو زبانی: اهل خرد : خردمندان / فکر جامعه : آرای اکثریت جامعه

قلمرو ادبی: مجاز : پیشگاه : مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه : مجاز از « مردم جامعه »

قلمرو فکری: هر کسی که به فکر مردم جامعه احترام نگذارد ، خودش نزد خردمندان محترم نیست.

۴- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

قلمرو زبانی: تهی : خالی / را : حرف اضافه « برای ما » / فراغت : آسودگی ، آسایش / جمشید : نام پادشاه معروف / جم : پادشاه بزرگ

قلمرو ادبی: لف و نشر : جیب « لف ۱ » ، جام « لف ۲ » مال « نشر ۱ » می « نشر ۲ » / تلمیح به پادشاهی جمشید و پادشاهان بزرگ

جناس: جم ، جام / کنایه : جام تهی بودن : بدون خوشی بودن

قلمرو فکری: با آن که از نظر مادی چیزی ندارم ؛ اما آسودگی من به گونه ای است که پادشاهان بزرگ هم آسایشی مثل من را ندارند.

۵- انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی چون فرخی ، موافق ثابت قدم نداشت

قلمرو زبانی: انصاف : برابر داشتن که بر هیچ طرف زیادی نشود / عدل : انصاف ، امری بین افراط و تفریط / فرخی : نام شاعر/ بسی: ضمیر مبهم ، در نقش قید

قلمرو ادبی: تخلص : آوردن نام شاعر در شعر / تشبیه : هیچ کس مثل فرخی موافق ثابت قدم نداشت. / تشخیص : عدل و انصاف موافق داشت.

قلمرو فکری: عدالت و انصاف موافقان زیادی داشت اما هیچ کس در راه وفاداری به عدالت و انصاف مثل فرخی ، پابرجا و استوار نبود

دیوان اشعار ، فرخی یزدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی: ۱- معنای واژه «همت» را در بیت های زیر بررسی کنید.

الف) همت اگر سلسله جنبان شود / مور تواند که سلیمان شود وحشی بافقی عزم ، اراده.

ب) همت بدرقه راه کن ای طایر قدس / که دراز است ره مقصد و من نو سفرم حافظ دعا، آرزو

۲- در کدام بیت ها، یکی از ارکان جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

۱- فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس نکند مثل من است (هر کس فکری به حال خود « برای آزادی خود» نکند) حذف به قرینه لفظی

۲- خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است (تو آن را از اشک ویران کن) حذف به قرینه لفظی

۳- جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که تنگ تن و کم از کفن است (که آن جامه) حذف به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: ۱- کدام یک از ترکیب ها و واژه های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

الف) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است.

مرغ اسیر : مجاز و استعاره از شاعر / نشان یوسف دل از چه زنجانش؟ مرغ گرفتار : معنای واقعی حافظ

ب) بدین شکسته بیت الحزن که می آرد

منظور « دل » است و در معنای مجازی .

چه کسی برای من شکسته حال در این خانه غم و اندوه ، از یوسف دلم که در چاه زنجدان او افتاده است نشانی می آورد؟

پ) در بیت الاحزان درآمد و نالید؛ چنانچه هر پرنده بر بالای سر یعقوب بود، بنالید. قصص الانبیاء

حقیقت

۲- با توجه به بیت های زیر ، به پرسش ها پاسخ دهید:

- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید و جم نداشت

- در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر مئتی که مردم صاحب قلم نداشت

الف) در باره تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید. جمشید، نام پادشاه معروف و بزرگ است . مدت سلطنت وی حدود هفت صد سال بود. نخستین کسی است که جاده ها در کوه ها و صحرا ها ساخت. در اواخر سلطنت

ادعای خدایی کرد و ضحاک بر او چیره شد و با ارّه او را به دو نیم کرد. جمشید جامی داشت منسوب به « جام جم » که با نگاه کردن به آن نادیده ها را می دید.
(ب) مصراع های مشخص شده را با توجه به آرایه « کنایه » بررسی کنید.

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است : کنایه از فقیر بودن و خوشی نداشتن

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم : روزگار نامش را از یاد خواهد برد و به فراموشی خواهد سپرد.

قلمرو فکری : ۱- شعر « آزادی » نمونه ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمد علی شاه اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت های زیر را بنویسید:

الف) آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است
(ب) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
۲- در متن درس ، مقصود از موارد زیر چیست؟

الف) رفیقی که به طرف چمن است : کسانی که در آزادی روزگار را سپری می کنند به فکر جامعه خود نیستند.

(ب) مردم صاحب قلم : انسان های صاحب اندیشه و هنر،

۳- به غزل هایی که محتوای آنها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است ، غزل اجتماعی می گویند؛ در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی های سیاسی و اجتماعی ، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده های شاعرانی چون محمد تقی بهار ، عارف قزوینی و فرخی یزدی می توان نمونه های آن را یافت.
از این دیدگاه ، متن درس را تحلیل و بررسی کنید.

شعر، به موضوعاتی چون آزادی ، بیگانگی ستیزی ، وجود حاکمان ستم گر و زورگو می پردازد و مردم را به تلاش بیشتر برای پیشرفت جامعه تشویق می کند.

۴- فرخی یزدی ، در بیت آخر ، خود را با کدام ویژگی معرفی می کند؟ ثابت قدم بودن برای به دست آوردن انصاف و عدل و آزادی خواه و متعهد

۵- با توجه به ادبیات پایداری ، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

الف) جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن پدر آن جامه که ننگتن و کم از کفن است عارف قزوینی
(ب) فرخی ز جان و دل می کند در این محفل دل نثار استقلال ، جان فدای آزادی فرخی یزدی

برای آبادانی و استقلال وطن باید از جان و تن گذشت. جامعه برای پیشرفت نیاز به انسان های از خود گذشته دارد.

گنج حکمت خاکریز

پاراگراف اول :

قلمرو زبانی : کَلّه قندی : ارتفاع کله قندی در شمال دشت استان ایلام قرار دارد که در عملیات والفجر ۳ ، ازاد گردید. / خاکریز: اسم مرکب ، به خاک های انباشته شده ای که به صورت طولی در روی سطح زمین قرار گرفته باشند، خاکریز می گویند - خاکریز دوجداره : ترکیب وصفی، به دو ردیف خاکریز که به موازات یکدیگر در یک امتداد قرار گرفته باشند / خاکریز دوجداره می گویند / شهید: شاخص / ایمان داشت و تحویل می دهیم : فعل مرکب

قلمرو ادبی : خطوط دشمن شکسته شد: کنایه از شکست دشمن

پاراگراف دوم :

قلمرو زبانی : در راس آنها : مهم تر از بقیه / گر صفت شغلی ، جهاد گر : وندی

قلمرو ادبی : زیر آتش گرفتن کنایه از : کشتار و نابود کردن روایت سنگسازان ۲ ، عیسی سلمانی لطف آبادی

درس پنجم

دماوندیه

۱- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو زبانی: دیو سپید : آخرین مرحله از هفت خوان رستم (مرحله ۱: رخس ، شیر را می کشد ۲- غلبه تشنگی بسیار بر رستم و رفع تشنگی ۳- رستم، اژدها را می کشد. ۴- کشته شدن زن جادوگر به دست رستم ۵- گرفتاری اولاد دیو به دست رستم ۶- جنگ با ارزنگ دیو ۷- دیو سپید به دست رستم کشته می شود.) پای در بند : گرفتار / گنبد : عمارت مدور / سپید : فرایند واجی
قلمرو ادبی: تشخیص : ای دیو سپید ، ای گنبد گیتی ، ای دماوند (هر موجودی غیر از انسان مورد خطاب قرار بگیرد، تشخیص است)
کنایه : پای در بند بودن کنایه از « زندانی بودن » / استعاره : دیو سپید ، گنبد گیتی (گیتی مانند عمارتی است که گنبد دارد)
تلمیح : به جنگ رستم با دیو سپید. / اغراق : دماوند گنبد گیتی باشد (اغراق در بلند بودن) / گنبد گیتی بودن: کنایه از بلند و برافراشته بودن

قلمرو فکری: ای دماوند که همانند دیو سفید گرفتار هستی و همانند بام جهان بلندی.

۲- از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند
قلمرو زبانی: سیم : نقره / کله خود: کلاه جنگی / آهن : سنگ ها و صخره ها / میان : کمرکش ، وسط / در مصرع اول " نهاده ای " و در مصرع دوم " بسته ای " به قرینه معنوی حذف شده اند
قلمرو ادبی: استعاره : سیم (برف ها مانند نقره سفید هستند) ، کمر بند آهنی : سنگ ها و صخره های تیره رنگ میان کوه / تشبیه : سیم مانند کلاه خود است. / تناسب: سر، کلاه خود - سیم ، آهن - میان ، کمر بند / ایهام : میان (الف) کمر (ب) میان کوه
قلمرو فکری: برف بر قله ات همانند کلاه جنگی مرد جنگجو نشسته است. سنگ ها و صخره ها همانند کمر بندی آهنینی هستند که به کمر بسته ای (کلاه جنگی از نقره بر سرداری و یک کمر بند آهنی نیز به کمر داری).

۳- تا چشم بشر نبیند روی بنهفته به ابر ، چهر دل بند
قلمرو زبانی: تا : به دلیل این که ، حرف ربط / ت : مضاف الیه (روی تو) / بنهفته : ماضی نقلی « بنهفته ای » / چهر : چهره / دل بند : زیبا ، دلربا

قلمرو ادبی: حسن تعلیل : دلیل بلندی کوه دماوند را این می داند که چشم بشر چهره او را نبیند. / تناسب: چشم ، چهر ، روی
قلمرو فکری: به دلیل این که انسان ها چهره دلربای تو را نبینند چهره زیبای خود را در میان ابرها پنهان کرده ای

۴- تا وارهی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند
قلمرو زبانی: وارهی : وارهی : رها بشوی / دم : سخن / ستوران : چهارپایان / نحس : شوم ، نامیارک / دیو مانند: مانند دیو /
قلمرو ادبی: دم مجاز از سخن / استعاره : ستوران (انسان های نادان مانند ستور هستند) / تشبیه : مردم مانند دیو شوم هستند. / ایهام : دم (الف) سخن و بانگ (ب) کنار و پهلوی
قلمرو فکری: برای این که از هم صحبتی با انسان های حیوان صفت و مردم دیو مانند رها شوی...

۵- با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند
قلمرو زبانی: سپهر : آسمان / شیر سپهر : خورشید / اختر سعد : ستاره نیک ، سیاره مشتری، سعد اکبر است / اختر نحس : سیاره « زحل » است

قلمرو ادبی: تشخیص : با خورشید پیمان ببندد / کنایه : پیمان بستن ، پیوند کردن / اغراق : با خورشید پیمان بستن و با سیاره مشتری پیوند بستن / حسن تعلیل /
قلمرو فکری: با خورشید عهد و پیمان دوستی بسته ای و با سیاره مشتری آشنایی برقرار کرده ای.

۶- چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند،
قلمرو زبانی: چون : وقتی / جور : ظلم و ستم / گردون : آسمان / آوند : آنگ ، آویزان ، آویخته (این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است)

قلمرو ادبی: تشخیص: آسمان به زمین ستم بکند. خفه و خاموش شدن زمین / تضاد : زمین و گردون/ زمین: مجازا مردم
قلمرو فکری: وقتی زمین از ظلم و ستم آسمان این گونه سرد و سیاه ساکت و معلق شد...

۷- بناوخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند
قلمرو زبانی: بناوخت : زد / فلک : آسمان /

قلمرو ادبی: تشخیص : زمین از روی خشم مشت بنوازد ، ای دماوند / تبیه: دماوند مانند مشت است / تناسب: بناوخت ، مشت / مجاز : زمین مجاز از « مردم » است / مشت: نماد خشم و قیام و اعتراض
قلمرو فکری: زمین از شدت خشم مشتتی به سوی آسمان کوبید، ای کوه دماوند آن مشت تو هستی.

۸- تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

قلمرو زبانی: مشت درشت : مشت گره کرده / پس افکند : میراث (صفت مفعولی مرخم) / روزگار : دو تلفظی / « ی » در « روزگاری » مخفف فعل هستی /

قلمرو ادبی: تشبیه : تو مانند مشت هستی / تشخیص: روزگار مشت گره کرده داشته باشد / مجاز : روزگار مجاز از « مردم روزگار »

قلمرو فکری: ای کوه دماوند تو مشت گره کرده روزگار هستی که میراث قرن های گذشته است

۹- ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی: شو: برو / ضربتی چند: چند ضربه «چند: صفت مبهم»/ وی: آسمان
قلمرو ادبی: تشخیص: ای مشت زمین / دماوند به عنوان مشت، نماد مردم زمین است. / مراعات نظیر و تضاد: زمین و آسمان- مشت و بنواز

قلمرو فکری: ای کوه دماوند به سوی آسمان برو و چند ضربه ی سخت بر آسمان بزن (چون بر زمین ستم کرده است)

۱۰- نی نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نی آم ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: نه نه «قید» - نی: شبه جمله / نی آم: نیستم
قلمرو ادبی: تشخیص: ای کوه/ روزگار مجازا مردم روزگار
قلمرو فکری: نه نه، تو مشت روزگار نیستی، از این سخن خود راضی نیستم.

۱۱- تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی: فسرده: یخ زده، منجمد / ورم: برآمده / یک چند: مدتی
قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند قلب هستی / تشخیص: زمین قلب داشته باشد / ایهام: فسرده: الف) یخ زده ب) افسرده / مجاز: زمین مجاز از «مردم زمین» / استعاره: ورم استعاره از برآمدگی / حسن تعلیل: علت برآمدگی دماوند به خاطر دردمندی زمین
قلمرو فکری: ای دماوند تو قلب یخ زده مردم زمین هستی که از شدت درد، برجسته شده ای.

۱۲- تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضما د کردند

قلمرو زبانی: تا: به دلیل آن که / کافور: نوعی عطر سفید رنگ/ ضما د: مرهم، دارو که بر جراحت نهند. ضما د کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن/

قلمرو ادبی: استعاره: کافور (برف ها مانند کافور هستند) ورم: استعاره از برآمدگی کوه / حسن تعلیل /
قلمرو فکری: برای این که درد و ورم تو از بین برود، مرهمی از کافور بر روی آن گذاشته اند.

۱۳- شو منفجر ای دل زانه وان آتش خود نهفته میسند

قلمرو زبانی: منفجر شو: قیام کن (شو: فعل اسنادی) / آتش: خشم
قلمرو ادبی: تشخیص: ای دل زانه، زمانه دل داشته باشد. / آتش استعاره از خشم و نفرت درونی: (خشم مانند آتش است) / مجاز: زمانه مجاز از مردم زمانه /
قلمرو فکری: ای کوه دماوند، قیام کن و آن آتش خشم درون خود پنهان نکن.

۱۴- خاموش منشین، سخن همی گوی افسرده مباحش، خوش همی خند

قلمرو ادبی: تشخیص: سخن گفتن و خندیدن کوه/ خوش خندیدن کنایه از شاد بودن/ تضاد: افسرده، خوش - خاموش ننشستن، سخن گفتن

قلمرو فکری: ساکت نباش و اعتراض کن، غمگین مباحش و شادمان باش. (آوردن همی بر سر افعال امر همی خند و همی گوی ویژگی سبکی است)

۱۵- پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند

قلمرو زبانی: سوخته جان: شاعر جان سوخته /

قلمرو ادبی: آتش: استعاره: خشم درون و غم/ سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده/

قلمرو فکری: آتش خشم خود را پنهان نکن، از این شاعر دل سوخته، پندی بشنو.

۱۶- گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت، به جانت سوگند

قلمرو زبانی: آتش دل: خشم و اعتراض / داری: مضارع التزامی / سوزد: مضارع اخباری «می سوزاند» / ت: مضاف الیه / فعل به قرینه معنوی حذف شده است: به جانت سوگند می خورم ...

قلمرو ادبی: کنایه: جانت می سوزد «نابود می شوی» استعاره: آتش استعاره از خشم /

قلمرو فکری: اگر آتش خشم خود را پنهان نگه داری، به جانت سوگند می خورم که نابود خواهی شد.

۱۷- ای مادر سر سپید، بشنو این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: سر سپید: برف های قلّه کوه / سیاه بخت فرزند: فرزند بخت سیاه دماوند می داند /

قلمرو ادبی: استعاره: مادر (کوه دماوند مانند مادر است) / سر مجاز از «مو» / سر سپید: استعاره از برف/ سیاه بخت: کنایه از بدبخت

قلمرو فکری: ای کوه دماوند، پند این فرزند سیاه بخت را بشنو.

۱۸- بروکش ز سر این سپید معجر به بنشین یکی کبود اورند

قلمرو زبانی: بروکش: بردار / معجر: روسری، سر پوش / اورند: اورنگ، تخت، سریر/

قلمرو ادبی: استعاره : سپید معجز « برف » / معجز از سر کشیدن : کنایه از ترک درمانگی و سستی / مجاز : « اورند » مجاز از شکوه و شوکت / پر اورند نشستن : کنایه از به دست گرفتن قدرت / سپید و کبود : تضاد
قلمرو فکری : ان روسری سفید خود را از سرت بردار (قیام کن) و بر تخت فرمانروایی بنشین.

۱۹- بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند
قلمرو زبانی : بگرای : فعل امر از مصدر گراییدن : حمله کن ، آهنگ کن / گرزه : ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک / شرزه : خشمگین و خطرناک / شرزه شیر : ترکیب وصفی مقلوب / ارغند : خشمگین و قهرآلود ، دلیر (« صفت » « شیر » است /
قلمرو ادبی : تشبیه : تو مانند ازدها حمله کن / چون شیر بخروش / جناس : گرزه ، شرزه
قلمرو فکری : حمله کن همانند ازدهایی زهر آلوده و همچون شیری خشمگین بخروش (دعوت به مبارزه با استبداد حاکم)

۲۰- بفکن ز پی این اساسی تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند
قلمرو زبانی : تزویر : ریا ، دورویی / بگسل : پره کن ، جدا کن /
قلمرو ادبی : استعاره : تزویر مانند بنایی است که پایه و اساس دارد / کنایه : از پی افکندن : نابودی / از پی گسستن : کنایه از نابود کردن
قلمرو فکری : این بنای دو رویی را از بیخ و بن برکن (حکومت شاهنشاهی) و این نسل و تبار را ویران کن.

۲۱- بر کن ز بن این بنا که باید از ریشه ، بنای ظلم برکنند
قلمرو زبانی : برکن : نابود کن
قلمرو ادبی : بنا استعاره : از ظلم / تشبیه : بنای ظلم (ظلم مانند بنایی است) / از بن برکنند و از ریشه کندن کنایه از نابود کردن /
قلمرو فکری : اساس بنای ظلم را از بین ببر که حق است ریشه ظلم کنده شود.

۲۲- زین بی خردان سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند
قلمرو زبانی : بی خردان : افراد بی خرد / سفله : پست و فرومایه / داد : حق و عدالت
قلمرو ادبی : تضاد : بیخردان . خردمند / واج آرای : مصوت " و " و د
قلمرو فکری : حق مردمان خردمند ستم دیده را از این ستمگران بی خرد بگیر (نابودشان کن)
محمد تقی بهار
کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی : ۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

سریر مُلک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد ظهورالدین فاریابی اورند
دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم شهریار سفله
۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املایی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

بی خردان سفله - این اساس - مردم نحس - قلب فسرده

۳- در بیت های زیر ، ترکیب های اضافی را مشخص کنید:
الف) تو مشّت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند
ب) زین بی خردان سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند

مشّت روزگار - گردش قرن ها - دادِ دل - دلِ مردم

قلمرو ادبی : ۱- در کدام بیت آرایه «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. بیت های سوم - پنجم - هفتم

۲- در بیت های زیر، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) از سیم یکی کُله خُود ز آهن به میان یکی کمر بند سیم : برف / آهن : سنگ ها و صخره ها

ب) پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنو یکی پند آتش : خشم

۳- شعر های «دماوندیه» و « مست و هشیار » را از نظر قالب مقایسه کنید. شعر « دماوندیه » در قالب قصیده سروده شده است و شعر « مست و هشیار » در قالب قطعه. هر دو شعر، نمادین است و محتوای آنها ، ترسیم و به تصویر کشیدن وضع موجود و فساد و تزویر در عصر شاعر است.

قلمرو فکری : ۱- محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان ، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتّاکي ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیر پذیری از این معانی گفته است ؛ با توجه به این نکته ، به پرسش های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟ **دماوند : جامعه و سرزمین ایران است**
سوخته جان : خود شاعر

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می گوید «تو قلب فسرده زمینی / از درد، ورم نموده یک چند»؟ **تو قلب غمگین ایران زمین هستی که از غم و غصه این مردم ، ورم کرده ای**

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند
۳- مفهوم مشترک سروده های زیر را بنویسید:

الف) شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند
ب) دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز ، تو پرده پوشی چرا؟
قیام کن و سکوت را کنار گذاشتن

روان خوانی **جاسوسی که الاغ بود!**

پاراگراف اول :

قلمرو زبانی: پانزده تا مین : « تا » ممیز است

قلمرو ادبی: به دیده منت : کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن / از دیوار راست بالا رفتن : کنایه از کار دشواری را انجام دادن /
چاه کنندن : در اینجا کار غیر ممکن انجام دادن

جمله: حاجی از حرف هایم خنده اش می گیرد تا با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم.

قلمرو زبانی: عن قریب : به زودی / عامل تخریب : گروهی که وظیفه خنثی کردن مین را به عهده داشتند. / چه بسا : قید/ کاجی به از هیچی : فعل اسنادی «است» به قرینه معنوی حذف شده است.
قلمرو ادبی: گل و گلاب : کنایه از عزیز و دوست داشتنی / کاجی به از هیچی : (ضرب المثل) در هر موقعیتی ، حرف زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است ؛ یعنی ، کم هر چیز بهتر از نبود آن است. / کار بگذارید: کنایه از مین گذاری / یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم : کنایه از کار غیر ممکن کردن

جمله: حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی تا جای مین کار می گذارم!

قلمرو زبانی: من به جان مادرم : « قسم می خورم » فعلی که به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی: سرکار گذاشتن: کنایه از به سُخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل/ بالا غیرتا!! : از روی غیرت و تعصب (اصطلاح است) / به دنبال نخود سیاه فرستادن : کنایه از فرستادن دنبال کاری که طول بکشد / کار می گذارم : کنایه از عملی می کنم /

جمله: حاجی جلو می آید. پیشانی ام را می بوس ... تا خرید و فروش خر کنیم

قلمرو زبانی: بدل: احمد رضا / زُل : با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن. / چموش : اسب و خر لگد زن / شرارت : بدی

قلمرو ادبی: از چمشانش شرارت و حيله گری می بارد : شرور و حيله باز است / استعاره مکنیه : شرارت مانند بارانی است که می بارد

جمله مین ها را که کاشتیم، تا ... و دوباره راه می افتد.

قلمرو زبانی و فکری: سلانه سلانه : آرام آرام کنایه از « بی حال و آویزان » است که از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده است. / پوزه دهان حیوان

جمله نزدیک تر که می شویم، تا ... سر و صورت احمد رضا می کوبد.

قلمرو زبانی: افسار: ریسمانی که به وسیله آن چهارپا را می بندند، لگام. / مثل بچه خر روی زمین بنشیند / خیلی تابلو هستی: در دید هستی، آشکار هستی/

جمله: دو نفری سعی می کنیم تا... بی موقع باز شود.

قلمرو زبانی: شبه جمله: ای لعنت/ دل توی دلمان نیست: نیست: فعل غیر اسنادی /

قلمرو ادبی: انگار مگسی توی گوشش رفته: ناآرامی و بی قراری خر / زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم / این جای کار را دیگر نخوانده بودیم: کنایه از پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص / دهانی که بی موقع باز شود: کنایه از در جایی که نباید حرف زد، حرف زده بشود.

جمله: از اول تا آخر آوازش... تا حریف یک الاغ نشدیم؟

قلمرو زبانی: جفتک: چهار پایی با هر دو پا از عقب لگد بزند. / چهار نعل: نوعی دویدن سریع در حیوانات / لو برویم: شناسایی بشویم / مواضع: موضع، جایگاه، مکان

قلمرو ادبی: دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند/ کنایه: در برویم: فرار کنیم

جمله: حاجی خودش به استقبال ما می آید؛ تا... به الاغ زد، اضافی بود!

قلمرو زبانی: مو به مو: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن/ کوتاهی نکردید: سستی نکردید/ شاخص: «خان» در گروه اسمی «احمد رضا خان»

قلمرو ادبی: کنایه: مو به مو: کامل و دقیق / کنایه: به باد دادید: تلف کردید، از بین بردید. / کنایه: کوتاهی نکردید: کامل و درست انجام دادید

جمله: روزهای سخت ما خیلی زود می رسد. تا... از ته دل خندیدیم...

قلمرو زبانی: بچه های شناسایی: از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقر و ادوات و در کل امکانات دشمن است / بعثی: منسوب به حزب «بعث»

قلمرو ادبی: کنایه: شاخ درآوردن: تعجب فراوان / مجاز: دل: وجود عربلو

درک و دریافت:

۱- درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید. داستان به شیوه طنز بیان شده است این را می توان از گفت و گو های میان افراد متوجه شد.

۲- در باره فضا و حسن و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید. فضای داستان صمیمی است و عاطفی و طنز حاکم بر این فضا صمیمیت را افزوده است

درس ششم

نی نامه

۱- بشنو این نی چون شکایت می کند از جدایی ها حکایت می کند

قلمرو زبانی: چون: آن گاه که، زمانی که / جدایی: جدایی انسان از عالم معنا / حکایت، شکایت: مفعول قلمرو ادبی: استعاره: «نی» استعاره از مولانا یا انسان آگاه و آشنا با عالم معنا. / جناس: حکایت، شکایت قلمرو فکری: به صدای نی آن گاه که حکایت می کند گوش بده. نی از جدایی های ما از عالم حقیقت حکایت می کند.

۲- کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیوم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: نیستان: عالم معنا / تا: از لحظه ای که / نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند / ببریده اند، نالیده اند: ماضی نقلی (آمدن ب بر سر فعل ماضی از مختصات سبکی است)

قلمرو ادبی: استعاره: نیستان. / مجاز: «مرد و زن» مجاز از همه هستی یا همه انسان ها.

قلمرو فکری: نی می گوید: از آن روزی که مرا از عالم معنا جدا کرده اند، همه مردم از فریاد و زاری من نالان و گریان هستند.

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: سینه: انسان سینه سوخته و درد عشق کشیده و جدایی دیده / شرحه شرحه: پاره پاره «شرحه: گوشته که از درازا بریده باشند» شرح: باز کردن، توضیح دادن / فراق: دوری / اشتیاق: میل قلب به دیدار محبوب؛ در این مصراع، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی

قلمرو ادبی: مجاز: «سینه» مجاز از انسان آگاه و عاشق ، سینه سوخته /

قلمرو فکری: برای بیان درد اشتیاق ، شنونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده باشد و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد

۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی: کاو: که او / وصل: رسیدن/ روزگار: دوتلفظی (روزگار، روزگار)/ ماند: فعل اسنادی در معنی شد

قلمرو ادبی: تضاد: دور، وصل / جناس: اصل، وصل / تلمیح: به حدیث: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» و تلمیح به آیه: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

قلمرو فکری: هر کسی از اصل خود (بازگشت به سوی خدا) دور و جدا مانده باشد سرانجام به اصل و مبدأ خود باز می گردد.

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی: نالان: بن مضارع «نال» + علامت صفت فاعلی «ان» / جفت: همدم / بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کند است / خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر و سلوک به سوی حق شادمان هستند

قلمرو ادبی: مجاز: «خوش حالان و بد حالان» مجاز از همه مردم- تضاد

قلمرو فکری: من با همه مردم خواه آنان که در سیر و سلوک خود موفق بوده اند و خواه آنان که نا موفق بوده اند، ناله خود را سر داده ام و راز دل خویش را در این ناله ها باز گفته ام.

۶- هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظن: گمان، پندار / اسرار: رازها

قلمرو ادبی: جناس: من، ظن / تمثیل.

قلمرو فکری: هر کسی در حد فهم خود، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.

۷- سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی: ناله: بن مضارع + ه / نیست در مصراع اول: فعل اسنادی، در مصراع دوم: فعل غیر اسنادی (= ندارد) و نیست، جناس تام *** بنابر این در این بیت ذوقافیتین هست / لیک: اما (حرف پیوند هم پایه ساز)

قلمرو ادبی: جناس: دور، نور / مجاز: «چشم و گوش» مجاز از کل حواس / استعاره: نور استعاره از معرفت و بصیرت / قلمرو فکری: اسرار من در ناله های نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد.

۸- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور: پوشیده، پنهان / دید: دیدن «مصدر مرخم» / دستور: اجازه / را: حرف اضافه به معنی «برای» /

قلمرو ادبی: تکرار: جان / عکس: تن ز جان و جان ز تن /

قلمرو فکری: گرچه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی: بانگ: فریاد / نای: نی / نیست باد: جریان هوا نیست / نیست باد: نابود باد «بشود» (فعل داعی) / کاندلر: که اندر: کاربرد اندر به جای در (دستور تاریخی) / «فتاد» کاربرد تاریخی فعل ماضی افتاد است.

قلمرو ادبی: تشبیه: این بانگ نی آتش است / استعاره: «نی» استعاره از «عشق» است / استعاره: «آتش» در مصراع دوم استعاره از «عشق» / جناس همسان (تام): نیست باد، نیست باد/ بیت، ذوقافیتین است.

قلمرو فکری: ناله نی فقط دمیدن نفس و باد در آن نیست بلکه آتش هجران و شوق وصال عامل این صدا است و هر کسی از این عشق و شوق بیگانه است باید نابود شود.

۱۰- آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد

قلمرو زبانی: کاندلر: که اندر «در» / فتاد: افتاد

قلمرو ادبی: تشبیه: آتش عشق «عشق مانند آتش است» / استعاره: «جوشش عشق» عشق مانند آبی است که می جوشد / جناس: می، نی / حسن تعلیل: دلیل جوشیدن می را جوشش عشق بیان می کند.

قلمرو فکری: عامل ناله نی و به جوش آمدن و صاف شدن می، وجود عشق است.

۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

قلمرو زبانی: حریف: همدم، هم صحبت / هر که: هر انسان عاشق/ یار: معشوق / برید: جدا شد / پرده: «در مصراع اول» نغمه، نوا. و در مصراع دوم «حجاب و ستر» / پرده دریدن: راز را آشکار کردن. / ما: عاشقان

قلمرو ادبی: تشخیص: نی همدم کسی باشد / کنایه: «پرده دریدن» کنایه از رسوا کردن-کنایه از افشای راز / جناس همسان «تام» / پرده، پرده / جناس: برید و درید / بریدن از کسی کنایه از: جدایی

قلمرو فکری: نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده اند همراه و همدم است و نوا های آن سبب فاش شدن راز های عاشقان می گردد

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق : پادزهر ، ضد زهر / دمساز : مونس ، همراه ، درد آشنا

قلمرو ادبی: پارادوکس « تناقض » : اینکه نی هم زهر باشد و هم پادزهر / تضاد : زهر و تریاق / تشبیه : همچون نی / هر دو مصراع استفهام انکاری است.

قلمرو فکری: نی هم زهر است و هم پاد زهر . در عین درد آفرینی ، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد)

۱۳- نی حدیث راه پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند

قلمرو زبانی: حدیث : سخن / راه پر خون : راه عشق /

قلمرو ادبی: تشخیص: نی سخن بگوید/ استعاره: «راه پر خون» استعاره از عشق «عشق مانند راهی پراز خون است»/ تلمیح : داستان لیلی و مجنون

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عشق عاشقانی چون مجنون سخن به میان می آورد

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: محرم : راز دار ، معتمد ، همدم / هوش : عشق / بی هوش : عاشق / مر : از حروف تاکید است که در متن های قدیمی

همراه « را » می آید. / را : فک اضافه « مشتری زبان » (هر گاه « را » میان مضاف و مضاف الیه بیاید ؛ فک اضافه است)

قلمرو ادبی: پارادوکس « تناقض » : بی هوش محرم هوش باشد / مجاز : « زبان » مجاز از سخن / گوش، هوش، جناس/ تشخیص : گوش مشتری زبان باشد / اسلوب معادله: مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است. / گوش: مجاز از شخص درآشنایی است که از ناله های گوینده درد باخبر است.

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند ؛ تنها عاشق (بی هوش) محرم است ، همان گونه که « گوش» برای ادراک سخنان زبان، ابزاری مناسب است

۱۵- در غم ما روزها بی گاه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: بی گاه شدن : روزهای زندگی سپری شد ، بی وقت ، به پایان رسیدن (هنگام غروب) /

قلمرو ادبی: جناس : روز ، سوز / کنایه : « روزها بی گاه شد » کنایه از « سپری شدن روزهای زندگی » / روزها : مجاز از عمر

قلمرو فکری: روز ها و ایام عمر من با سوز و گداز در غم محبوب به شب رسید و به سر آمد

۱۶- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: بیت هفت جمله دارد روزها گر رفت ، گو ، رو ، باک نیست ، تو بمان ؛ ای آنکه ، جز تو پاک نیست/ ای آن که: (ای آن کسی) : منادا و شبه جمله / مرجع ضمیر تو : معشوق ، خدا /

قلمرو ادبی: تشخیص: به روزها بگو / رفتن روزها : تشخیص / جناس : پاک ، باک / تضاد : رو ، بمان

قلمرو فکری: اگر روز های عمرم سپری شد اهمیتی ندارد، تنها تو با من بمان چرا که تو (معشوق ، خدا) برای من مهم هستی نه چیزی دیگر

۱۷- هر که جز ماهی ، ز آبش سیر شد هر که بی روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: بی روزی : بی نوا ، درویش / سیر شدن : بی میل شدن / روزش دیر شد : خسته شد

قلمرو ادبی: استعاره : « ماهی » استعاره از عاشق / آب : استعاره از عشق و معرفت الهی / جناس: سیر ، دیر

کنایه : « روزش دیر شد » کنایه از « خسته شدن»

قلمرو فکری: تنها ماهی دریای حق (عشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد ، ملول و خسته می شود. (روزگارش تباه و بیهوده می شود)

۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی: پخته : انسان عاشق و واصل (نقش مضاف الیه) / خام : انسان بی تجربه در راه عشق (مضاف الیه) / والسلام: شبه جمله

قلمرو ادبی: تضاد : پخته ، خام/ پخته : کنایه از عاشق و عارف واصل ، / خام: کنایه از انسان بی بهره از عشق/ کوتاه کردن سخن: کنایه از سخن نگفتن و سکوت،

قلمرو فکری: آن که راه عشق نسپرده است ، از حال عارف واصل بی خبر است. بنابراین بیش از این سخن را ادامه نمی دهم و آن را تمام می کنم.

مثنوی معنوی، مولوی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی: ۱- معنای واژه « دستور » را در بیت های زیر مشخص کنید:

الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور	که با نادان نه شیون باد و نه سور	اسعد گرگانی	وزیر
ب) گر آیدون که دستور باشد کنون	بگویم سخن پیش از ای رهنمون	فردوسی	فرمان ، اجازه

۲- نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت را بنویسید .

هر کسی از ظن خود شد یار من
(یارمن : مسند)
از درون من نجست اسرار من
(اسرار من : مفعول)

قلمرو ادبی: ۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه «جناس تام (همسان) » بررسی کنید.
(الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

مصرع اول : « نیست باد » یعنی « جریان هوا نیست » **مصرع دوم :** « نیست باد » یعنی « نابود بشود »
(ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید
« پرده » اول یعنی نوا و آهنگ « پرده » دوم یعنی « ستر ، حجاب »
۲- به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش ، بلبل را به گفتار آورد صائب تبریزی
در این بیت، مصرع دوم در حکم مصداقی برای مصرع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصرع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصرع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می گویند.
توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصرع ، استقلال معنایی و نحوی دارند ؛ به گونه ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.
نمونه:

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را زیب النسا
شانه می آید به کار زلف در آشفته گی آشنایان را در ایام پریشانی بپرس سلیم تهرانی
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را سیل ، یکسان می کند پست و بلند راه را غنی کشمیری

در کدام بیت درس، شاعر از « اسلوب معادله » بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید. بیت ۱۴، چون مصرع دوم یک مثال عینی است برای مصرع اول که یک موضوع ذهنی را بیان می کند.

قلمرو فکری: ۱- مقصود مولوی ، از « نی » و « نیستان » چیست ؟ نی : مولوی ، انسان آگاه و عارف نیستان: جوار خداوندی

۲- کدام بیت، بی این سخن مشهور: « کل شیء یرجع الی اصله » (هر چیزی سرانجام به اصل خود باز میگردد) اشاره دارد؟ بیت

چهارم

۳- حافظ، در هریک از بیت های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید .

(الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
بی گمان کسی در طریق عشق به مبدأ هستی واقف اسرار نگشت؛ هر رهروی براندازه اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت تصویری دارد. / بیت ششم.

(ب) زمانه گر بزند آتش به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
اگر روزگار خرمن زندگانی مرا به آتش کشد ، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دو روزه از پر کاهی کن ارزش تر است.
بیت شانزدهم.

۴- هر یک از مفاهیم جدول زیر ، از کدام بیت درس دریافت می شود؟

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	۱۳
اشتقاق پایان ناپذیر عاشق	۱۷
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق	۱۲

سوالات نهایی

۱. در بیت : « کز نیستان تا مرا ببریده اند / از نفیرم مرد و زن نالیده اند. » مقصود از « نیستان » چیست؟

۲. با توجه به شعر زیر به سوالات پاسخ دهید:

« هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر بی روزی است، روزش دیر شد

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید ، والسلام

الف. منظور از « ماهی » چیست؟ ب. مصرع اول بیت دوم به چه معنا است؟

۳. با توجه به بیت « هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر بی روزی است، روزش دیر شد. » « بی روزی » و « دیر شدن روز » به ترتیب به چه معناست؟

۴. با توجه به ابیات زیر:

« آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
نی حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید»

الف) معنای « نیست باد » در مصراع اول و دوم را بنویسید. (ب) واژه ی « حریف » در بیت دوم به چه معنی به کار رفته است؟
۵. با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم.

الف. منظور مولانا از « اصل خویش » چیست؟ ب. در بیت دوم منظور از « خوش حالان » چیست؟

۶. تفاوت معنایی « پرده » را در بیت « نی حریف هر که از یاری برید / پرده هایش پرده های ما درید » بیان کنید

۷- هر کسی از ظن خود شد یار من

۸- در غم ما روز ها بیگاه شد روزها با سوز ها همراه شد.

۹- در نیابد حال پختخ هیچ خام.

۱۰- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

۱۱- محرم این هوش جز بی هوش نیست

جواب ها:

۱. عالم معنا. ۲. الف. عاشق واقعی. ب. آن که راه عشق نسپرده ، از حال عارف واصل بی خبر است. ۳. بی بهره از عشق. ملول و خسته شدن. ۴. الف. در مصراع اول: تنها نفس و دمیدن نیست. در مصراع دوم: نیست و نابود شود. ب. همدم. ۵. الف. بازگشت به سوی حق. ب. خوش حالان رهروان راه حق اند که از سیر به سوی حق شادمان اند. ۶. نغمه های نی. راز. ۷- هرکسی در حد فهم خود یار من شد. ۸- عاشق عمرش را با درد و غم عشق سپری می کند و روزها را با سوز دل به دل به پایان می برد. ۱۰- تن از جان آگاهی دارد و جان تن را درک می کند و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست ۱۱- حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند تنها عاشق (بی هوش) محرم است.

آفتاب جمال حق

گنج حکمت

قلمرو زبانی : مرا آن لحظه یاد کن : « را » حرف اضافه است . به معنی « از » / تجلی : آشکار شدن ، جلوه کردن. نمودار شدن /
قرب: نزدیکی ، متضاد « بُعد » / حضرت : پیشگاه الهی / تاب: درخشش ، نور / بر من زند: بتابد / مرا از خود یاد نیاید: از خود یادم نمی آید. « م » مضاف الیه است . / مستغرق : آنکه سخت سرگرم امری و مسءله ای است . در اصطلاح عرفانی ، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هر چه نگرد او را ببیند و در حقیقت مبه مقام فنا دست یابد. / دامن کسی را گرفتن : کنایه از متوسل شدن /

قلمرو ادبی: آفتاب جمال : تشبیه « زیبایی همانند آفتابی است که می درخشد » /

درس هفتم

در حقیقت عشق

مفهوم کلی: شناخت مقدمه محبت – محبت مقدمه عشق – عشق بالاترین درجه است.

« در حقیقت عشق » نام دیگر رساله « مونس العشاق » شیخ شهاب الدین سهروردی است. در مکتب سهروردی « عرفان » و « فلسفه » مکمل یکدیگرند و عشق بالاترین درجه محبت است . او عشق مجازی را وسیله ای برای رسیدن به عشق حقیقی می داند.

بند اول: بدان که از جمله نام های حسن ... به هر دیده ، روی ننماید.

قلمرو زبانی: حسن : در لغت یعنی زیبایی و نیکویی در اصطلاح تصوف یعنی « کمال ذات احدیت » / جمال : زیبایی ، زیبایی ازلی خداوند / کمال : کامل بودن ، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز ، سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب / هر چه موجودند : تمام موجودات / روحانی و جسمانی : بدل / روحانی : منسوب به روح ، معنوی ، ملکوتی ، آنچه از مقوله روح و جان باشد. / جسمانی : منسوب به جسم ، مقابل روحانی / طالب : خواهان / میل : علاقه / نیک اندیشه کنی : خوب بیندیشی / مطلوب : خواسته / وصول : رسیدن / الا : به جز / ماوا : مکان / روی ننماید : چهر نشان نمی دهد.

قلمرو ادبی: تشخیص: عشق هر کسی را به خود راه نهد / به هر دیده روی ننماید/ تضاد : جسمانی و روحانی / مجاز : « دیده » مجاز از « انسان » / سجع : کاربرد واژه های هماهنگ و مسجع در پایان جملات (جمال،کمال) (ندهد، نکند ننماید) / استعاره (تشخیص) راه ندادن عشق ، ماوا نکردن ، روی ننمودن عشق/ جمال و کمال : جناس ناهمسان

قلمرو فکری: و هر چه موجودند از روحانی و جسمانی طالب کمال اند: همه موجودات در مسیر تکامل گام بر می دارند و می خواهند به تکامل خود درست یابند . این امر ذاتی است و در فطرت هر موجودی ، « کمال جویی » است. / وصول به حسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق : رسیدن به خدا ممکن نیست مگر به یاری عشق /

بند دوم و سوم : محبت چون به غایت رسد، از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد. فی حقیقه العشق، شهاب الدین سهروردی

قلمرو زبانی : غایت : نهایت / آن را عشق خوانند : « عشق » مسند است / معرفت : شناخت / سیم : سوم / اول پایه،دوم پایه ، سوم پایه : ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: تشبیه : معرفت و محبت مانند دو پایه نردبان باشند. – عالم عشق

سودای عشق

بند اول : در عشق قدم نهادن ... و به رنگ خود گرداند. / در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

قلمرو زبانی : کسی را مسلم شود: قطعی شود ، مشخص شود . « را » حرف اضافه است / با خود نباشد : به فکر خود نباشد / ترک خود بکند: هواهای نفسانی را رها بکند و غرور را کنار بگذارد / ایثار : دیگری را بر خود برگزیدن / رخت نهادن : اقامت کردن ، ماندن / دیگری: شخص دیگر / سوزد : می سوزاند (از جمله افعالی است که گاهی با مفعول همراه است و گاهی بدون مفعول. در این عبارت نیاز به مفعول دارد) / قدم نهادن : وارد شدن / در عشق قدم نهادن : گروه نهادی/ کس جان نیست : که جانش نیست / با جان بودن : به فکر جان بودن / در سامان نیست : در خور نیست ، میسر نیست ، امکان ندارد. / به رنگ خود گرداندن : یک رنگی و یکی شدن / بیت سه جمله دارد / نقش دستوری بیت : در مصرع اول : جان ، با جان بودن (نهاد و گروه نهادی) / درسامان :مسند/ قدم:مفعول / عشق،عشق:متمم / «ش» : متمم

قلمرو ادبی: تشبیه : عشق آتش است . / کنایه : باخودنیودن ، ترک خود کردن،رخت نهادن ،به رنگ خود گرداندن. / تشخیص:

عشق جایی اقامت کند و رخت بنهد . / تشبیه : عشق به میدانی تشبیه شده است که در آن قدم می گذارند و وارد آن می شوند.

قلمرو فکری:کسی می تواند در میدان عشق قدم بگذارد که به فکر خود مادی نباشد و تعلقات را ترک بکند. عشق مانند آتش است. هر جا که عشق اقامت کند هیچ موجودی دیگر نمی تواند وارد آن جا شود. عشق مانند آتش سوزنده است و هر جا باشد جز خود به هیچ کس اجازه اقامت نمی دهد و به هر کجا که برسد آنجا را می سوزاند.

مفهوم:لزوم ترک تعلقات درعشق ، ترجیح عشق بر نفس، اتحاد عشق و عاشق

بیت : در راه عشق کسی می تواند قدم بگذارد که جانش را نادیده بگیرد ؛ نمی توان هم با جان خود بود و هم عاشق بود.

بند دوم : ای عزیز، به خدا رسی مَمات بی عشق می یاب.

قلمرو زبانی : فرض : لازم ، ضروری ، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است / لابد : ناچار / طالبان : طلب کنندگان ، خواستاران / از بهر : برای ، به این خاطر / چگونه زندگانی کند: امکان ندارد بتواند زندگی بکند. / مَمات : مرگ ، مُردن

قلمرو ادبی: تشخیص: عشق انسان را به جایی برساند. راه : مجاز از راه عرفان ، حیات و مَمات: تضاد(تقابل)

قلمرو فکری: ای انسان عزیز، رسیدن به خدا واجب است و به ناچار نزد عاشقان ، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است. عشق بنده را به خدا می رساند. پس عشق به این خاطر ، واجب است . کار عاشقان آن است که فقط عشق را جویا باشند. وجود عاشق وابسته به عشق است. انسان عاشق هرگز نمی تواند بدون عشق زندگی کند.

بند دوم: سودای عشق از زیرکی ... و بی رایایی باشد. در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

قلمرو زبانی : سودا : خیال ، دیوانگی ، معامله ، اشتیاق ، در اینجا مجاز از « دیوانگی » است / زیرکی : هوشیاری، باهوش بودن /

خود بین : کسی که فقط خود را می بیند / پرکین: پرازکینه / خودرای: مغرور / بی خودی : بی هوشی ، حالت از خود رستگی و به

معشوق پیوستن / بی رایایی : بی توجه به رای خود / بادا : فعل داعی است / برنا : جوان / بیت سه جمله ، کجا : قید/ خوش

سودایی : ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی : تضاد: پیر ، برنا / خودبین کنایه از مغرور / بی خودی کنایه از رهایی از غرور و خودخواهی/ سودا (مصرع دوم) ایهام

۱-معامله ۲- دیوانگی / عاشق و عشق: اشتقاق- جناس ناهمسان / عالم پیر:استعاره (تشخیص)

قلمرو فکری:دیوانگی عشق از هوشیاری این جهان بیشتر می ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها ، برتری می جوید . هر کسی که عاشق نیست خودبین و مغرور است . عاشق حقیقی کسی است که از خود رسته باشد و به معشوق رسیده باشد.

بیت : « در این دنیای کهن هر کجا که جوانی هست ؛ الهی که همیشه عاشق باشد چرا که عشق بهترین کالایی می تواند باشد که از بازار دنیا باید خرید »

ای عزیز، پروانه، ... همه خود آتش است. و این حدیث را گوش دار ... [چه بخواهی و چه نخواهی]. »

قلمرو زبانی : قوت : خوراک ، رمق ، نیرو / نداند: نمی تواند/ مُحب : دوستدار، عاشق / حبيب : دوست ، دوستدار
قلمرو ادبی: تناسب: پروانه ، آتش - قوت ، خوردن . تشبیه : آتش عشق (عشق مانند آتش است) / همه جهان آتش بیند (همه جهان مانند آتش بیند) / عشق خود آتش است/ تضمین : آوردن عین حدیث. / آتش : استعاره از عشق/ پروانه :نماد عاشق
قلمرو فکری : ای انسان عزیز ، پروانه نیروی خودش را از آتش می گیرد. بدون آتش آرام و قرار ندارد و وقتی در میان آتش می رود از وجود خود خبر ندارد ، تا زمانی که آتش عشق چنان کاری با او می کند که تمام جهان را فقط آتش می بیند ، و خودش را وارد آتش می کند تا بسوزد. اصلاً در چنین زمانی پروانه نمی تواند تفاوتی میان آتش و غیر آتش قایل شود؛ چرا ؟ چون که عشق تماماً خودش آتش است.

این حدیث پیامبر _ که درود خدا بر او باد - که گفت : « هنگامی که خدا بنده ای را دوست دارد ، عاشق او می شود و او را عاشق خود می کند ؛ پس به او می گوید: « بنده من ، تو عاشق من هستی و دوستدار من ، و من عاشق تو شده ام و تو را دوست دارم ، چه بخواهی چه نخواهی . تمهیدات، عین القضاة همدانی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

- ۱- از متن درس، معادل معنایی برای قسمت های مشخص شده بیابید. - شیدایی : سودا - ناگزیرم . لابد
- ۲- واژه های مهم املائی را در متن درس بیابید و بنویسید. طالب ، واسطه ، مأوا ، غایت ، خاص تر ، معرفت ، فرض ، دیوانگی . از بهر. حیات و ممات. عین القضاة
- ۳- به جمله های زیر و نقش دستوری واژه ها توجه کنید: الف) عشق، آزادی است. نهاد مسند فعل
ب) برخی عاشق را دیوانه می پندارند. (پ) عشق حقیقی ، دل و جان را پاک می گرداند. نهاد مفعول مسند فعل
اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه ای بیابید و بنویسید.
الف) نهاد + مسند + فعل (به خدا رسیدن فرض است)

ب) نهاد + مفعول + مسند+ فعل (او همه جهان را آتش بیند / آن را عشق خوانند / برخی عاشق را دیوانه می پندارند.)

قلمرو ادبی :

- ۱- کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.
در هر دو ، پروانه در میان آتش می سوزد. در تمام موارد «پروانه نماد عاشق است.» در متن درس پروانه خودش را به آتش می زند چون به آن نیاز دارد. در شعر عطار ، ابتدا شمع نوری نشان می دهد بعد پروانه خودش را به آتش می زند
۲- برای هر یک از آرایه های زیر، نمونه ای از متن درس بیابید.
کنایه: در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.
تشبیه: عالم عشق ، تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد. سودای عشق ، عشق آتش است.
سجع: بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد (قرار ، وجود ، سجع « مطرّف » چون فقط وزن آنها یکسان است « قَ / رار / وُ / جود) ، جمله نام های حُن یکی جمال است و یکی کمال.
قلمرو فکری :

- ۱- سهروردی، شرط دست یابی به عالم عشق را چه می داند؟ به عالم نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.
- ۲- درک و دریافت خود را از عبارت های زیر بنویسید.
الف) برتری عشق بر عقل / ارزشمندی دیوانگی عاشق بر عاقل
ب) رسیدن به خدا واجب است . / عشق انسان را به خدا می رساند.
۳- درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.
الف) پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند
ب) در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.
پ) وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می یاب.
ت) همه طالب حُسن اند و در آن می کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن - که مطلوب همه است -
شعر خوانی

صبح ستاره باران

۱- ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران بیداری ستاره ، در چشم جویباران

قلمرو زبانی : مهربان : واژه دو تلفظی / بوسه ها : وندی (بوس « بن مضارع بوسیدن » + ه + ها)
قلمرو ادبی : برگ نماد مهربانی است / تشخیص : برگ مهربان باشد - بوسه های باران - ستاره بیدار بماند . چشم جویباران/ استعاره : چشم جویباران (جویبار مانند موجودی است که چشم دارد) / تشبیه : تو مثل برگ هستی و از آن مهربان تر

قلمرو فکری : ای کسی که مهربان تر از برگ ها هستی در هنگام بارش باران ؛ و اشک ها مانند ستارگان بیداری هستن که از چشم همچون جویبار عاشقانت پدیدار شده است. (عشق تو ، چشمان عاشقان را اشک بار کرده است.)

۲- آیینۀ نگاهت ، پیوندِ صبح و ساحل
لبخند گاه‌گاهت ، صبح ستاره باران
قلمرو زبانی : ت : مضاف الیه (نگاه تو - لبخند تو) / لبخند : واژه مرکب (لب « اسم » + خند « بن مضارع ») / ستاره باران (ونی مرکب (ستاره + بار + ان)

قلمرو ادبی : تشبیه : آیینۀ نگاه - لبخند تو مثل صبح ستاره باران است . // تکرار : صبح / استعاره : ستاره (دندان های تو مثل ستاره ای هستند که با لبخند تو آشکار می شوند) /

قلمرو فکری : نگاه تو مثل آیینۀ ای است که صبح و ساحل را به هم پیوند می دهد؛ لبخند تو مثل صبح روشنی بخش است

۳- باز آ که در هوایت خاموشی جنونم
فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

قلمرو زبانی : بازآ: فعل پیشوندی / هوا: آرزو / جنون: دیوانگی / کوهساران : ونی (کوه + سار+ ان) م : مضاف الیه (جنون من) / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : تناقض : خاموشی فریاد برانگیزد / تشخیص : سنگ ها فریاد برآرند / اغراق : خاموشی از سنگ ها فریادها برانگیزد
قلمرو فکری : برگرد چرا که در آرزوی دیدار تو ، دیوانگی سکوتم از سنگ های کوهساران فریاد برانگیخته است.

۴- ای جویبار جاری ! زین سایه برگ مگریز
کاین گونه فرصت از کف دادند بی‌شماران

قلمرو زبانی : جویبار جاری : ترکیب وصفی / مگریز : فرار مکن / فرصت از کف دادن : بیهوده سپری کردن / بی شماران : افراد بی شمار / سه جمله

قلمرو ادبی : تشخیص: جویبار مورد خطاب قرار گرفته است / مجاز : کف (منظور « دست » است) / جویبار استعاره از عمر انسان/ سایه برگ مجاز از لطف و حمایت معشوق (امکانات زندگی) / از کف دادن کنایه از محروم شدن

قلمرو فکری : ای کسی که مثل جویبار زیبا هستی ، از این سایه برگ های با طراوت گریزان مشو ؛ چرا که انسان های بسیاری این فرصت ها را از دست داده اند (تو این فرصت را از دست نده)

۵- گفתי : « به روزگاران مهری نشسته » گفتم : « بیرون نمی توان کردحتی به روزگاران »

قلمرو زبانی : گفתי : فعل ماضی مطلق / روزگاران : دو تلفظی / به روزگاران : در طول روزگار. « ان » زمان است/ مهری نشسته : کنایه از عاشق شدن / نشسته : نشسته است « ماضی نقلی » / چهارجمله

قلمرو ادبی : تکرار : روزگاران / آوردن قسمتی از شعر سعدی «تضمین» / تکرار: به روزگاران

قلمرو فکری : گفתי : « در طول زمان ، مهر و محبتی در دل نشسته است » گفتم : « این مهر و محبت را نمی توان بیرون کرد حتی در طول زمان های بسیار. »

۶- پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوارِ زندگی را زین گونه یادگاران:

قلمرو زبانی : بسیار : افراد بسیار / نقش بستند: تصویر کردند ، نقاشی کردند، نوشتند/ بودند : غیراسنادی/ بسیار:قید/

قلمرو ادبی : تشبیه : زندگی مانند دیواری است که روی آن می نویسند. / مراعات نظیر: نقش ، دیوار /

استعاره : دیوار زندگی (زندگی مانند خانه ای است که دیوار دارد و روی آن می نویسند)

قلمرو فکری : پیش از این ، عشق نقش خورده بود و دیوار زندگی با عشاق بسیاری به یادگار مانده است.

۷- وین نغمۀ محبت ، بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

قلمرو زبانی : نغمه : آهنگ ، نوا / تا در زمانه باقی است آواز باد و باران : همیشه / مصرع دوم شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : تشبیه : نغمۀ محبت / کنایه : تا در زمانه باقی است آواز باد و باران / تناسب: باد ، باران / تشخیص : باد و باران آواز بخوانند.

قلمرو فکری : تنها مهر و محبت است که همیشه در دنیا باقی می ماند.

مثل درخت ، در شب باران ، محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

درک و دریافت :

۱- این شعر را با متن درس ششم ، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.

لحن این شعر تغزلی است و سرشار از احساسات و عواطف عاشقانه . درد فراق در آن موج می زند . کلام لحنی آرام و حزین و عاشقانه به خود می گیرد. از نظر لحن و آهنگ با درس ششم ، وضعیتی یکسان دارد . اما چون مثنوی (درس ششم) لحنی عرفانی است لحن و آهنگ آن اندکی محکم تر و حماسی تر ادا می شود.

۲- شفیعی کدکنی ، در کدام بیت ، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است ؟ توضیح دهید. بیت پنجم ، از شعر سعدی

« سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل / بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران » این بیت تضمینی است با اندکی تغییر .

از پاریز تا پاریس

درس هشتم

بند اول : پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ... ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.
قلمرو زبانی : پاریز : نام بخشی در شهرستان سیرجان در استان کرمان. / الاغ تور : به طنز « با الاغ حرکت کردیم » / فرسخ : فرسنگ ، حدود شش کیلومتر / ده فرسخ راه : وابسته و وابسته ، سه فرسخ کوهستانی / کران : نام روستایی در بخش پاریز / چریغ آفتاب : تلفظ محلی « چراغ » نزد مردم سیرجان ؛ طلوع آفتاب ، صبح زود / اُتراق : توقف چند روزه در سفر به جایی ، موقتاً در جایی اقامت گزیدن /

قلمرو فکری : مفهوم : کمبود امکانات ، سفر برای دانش ، سختی سفر
بند دوم : از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست ... و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

قلمرو زبانی : دانشسرای مقدماتی : مرکز تربیت معلم قدیم / دوباره : دو + بار + ه / دانشسرا : دان + -ش + سرا / تداعی : یادآوری ، به یاد آوردن / قریب : نزدیک /

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد ...
قلمرو زبانی : رفسنجان: شهری در کرمان/ محصل : دانش آموز / تجارت خانه : جایی که در آن عهد داد و ستد متمرکز می گردد . مکانی که بازرگانی در آن صورت می گیرد. / حواله : نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. / دهاتی : روستایی / کازیه : جا کاغذی ، جعبه چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند. / تحریر- ثبت: نوشتن

قلمرو فکری : مفهوم : ناامنی/ نظام اجتماعی سنتی / خجالت رودریاستی
نخستین روزی که از پاریز خارج شدم در صورتی که دنیا بی پایان است.
قلمرو زبانی : استبعاد : دور دانستن ، بعید شمردن چیزی ؛ استبعاد داشتن : بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری / غایت القصوا : حد نهایی چیزی ، کمال مطلوب /

قلمرو ادبی : تشبیه : سیرجان مانند آخر دنیا بود . / اروپا را مانند دنیا دانسته است /
قلمرو فکری : اما چه استبعادی دارد که اما بعید نیست که عمری داشته باشم که به کره ماه سفر کنم و خاطرات آن را بنویسم.
عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

قلمرو زبانی : امان : پایتخت کشور اردن / آتن : پایتخت کشور یونان. که نام آن را از « آتنا » ایزدبانوی خرد و جنگ و الهه نگهبان این شهر گرفته اند / سرپر: توقف کوتاه ، هرگاه مرغی از اوج ، یک لحظه بر زمین بنشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را « سرپرزدن » می گویند. / طیلسان : نوعی بالا پوش (ردا) ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش پنبه بود و بالای بدن ، کتف ها و پشت را می پوشاند.

قلمرو ادبی : تشبیه : تصورات تاریخی مانند دریایی است. / جزیره های کوچک و بزرگ، مدیترانه مثل طیلسان آبی رنگارنگ دوخته شده است. / طیلسان مدیترانه : اضافه استعاری (تشخیص)
فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران به مار غاشییه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

قلمرو زبانی : نوساز : نوساخته شده / مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند: به طنز یعنی « چیزی ندیده اند » / مهد: گهواره / دموکراسی : حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارهای آن به وسیله نمایندگانی که عموم مردم انتخاب می کنند انجام می شود / برای آب خوردن : کوچکترین کار / جزاره : ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمی که دمش روی زمین کشیده می شود/ مار غاشییه : ماری بسیار خطرناک در دوزخ ؛ غاشییه : سوره ای از قرآن ، یکی از نام های قیامت / از عقرب جزار به مار غاشییه پناه بردن : ضرب المثل است . بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن . « از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن » ؛ « از چاه برون آمدن و در دام افتادن »

قلمرو ادبی : عبارت « مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند.» به طنز بیان شده است . / تشخیص: شوخی روزگار / کنایه : « برای آب خوردن » کنایه از « کوچک ترین کار » / تشبیه : آتن مانند مهدی است / دموکراسی قرن بیستم را به عقرب جزاره تشبیه کرده است. / حکومت سرهنگ ها مانند مار غاشییه هستند /

قلمرو فکری : شوخی روزگار بازی های زمانه است که کشوری که شیوه حکومت دموکراسی و انتخابی از آن جا آغاز شده برای کوچکترین تصمیم ها انتخابات برگزار می کردند از ترس دموکراسی خطرناک امروزی که مانند عقرب گزنده است به حکومت نظامیان کودتاگر پناه بردند که مانند مار وحشتناکی است. مفهوم: پناه بردن از خطری به خطر بزرگتر ، بازی روزگار
رم ، پایتخت ایتالیا، شهری ... معمولاً از سوءهاضمه می میرند. «.

قلمرو زبانی : پایتخت ایتالیا : بدل / قطور : ضخیم ، کلفت / بارو : قلعه بارو های دود خورده : قدیمی / فراز : بالا / کرانه : طرف ، جانب، ساحل / تیر: رودی در ایتالیا / اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند: اوضاع دائم به یک حال نمی ماند/ حبشه : سرزمینی قدیمی در شرق آفریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی ، اریتره ، جیبوتی و سومالی است. در هنگام ظهور اسلام ، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و سرزمین وسیعی را در برداشت / مستعجل : زودگذر ، شتابنده / سوءهاضمه : بدگواری ، اختلال هضم /

قلمرو ادبی : تشخیص: دیوارهای بارو ها چیزی را بازگو کنند. / مجاز : کشورهای اطراف سواحل دریای سیاه و کرانه های فُرات از رم که رود تیبر در آنجاست فرمان می بردند / استعاره : دنیا همیشه به یک رو نمی ماند (دنیا مانند چیزی است که چهره داشته باشد)

تشبیه : آخرین چراغ امپراتوری : امپراتوری روم « مشبه » مانند چراغی بود. / امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می میرند ؛ یعنی از افراط در کارها از بین می روند. همانطور که ثروتمندان از پرخوری می میرند (خودشان عامل مرگ خودشان هستند) امپراتوری های بزرگ ، دائم به فکر گسترش قلمرو خود هستند و از درون مملکت خودشان بی خبر می مانند ، از این رو ، نابسامانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد ؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند . / تلمیح به بیتی از حافظ : « راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود »

دیوارهای کهن شعر معروف خودمان را تکرار کنیم. (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

قلمرو زبانی : طاق : سقف خمیده و محدب ، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند ؛ طاق ضربی : سقف ضربدری روی دیوار / یک روز : زمانی / چشم داشت : انتظار داشت ، امید داشت / از آن چشم می زد : از آن فرمان می برد ؛ بیم داشت ، هراس داشت /

قلمرو ادبی : تشخیص : دیوار های کهن حکایت داشته باشند / چشم داشتن کنایه : از انتظار داشتن / چشم زدن کنایه از ترسیدن قلمرو فکری : معنی یک روز دنیایی.. در روزگاران گذشته مردم جهان به روم امید بسته بودند و از قدرت آن در هراس بودند ولی امروزه به جای آن قدرت و شکوه ، اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ، ضعف آن را نشان می دهد. مفهوم : عبرت گرفتن از اوج و فرود قدرت ها در اثر گذر زمان

کاووس کیانی که کیاش نام نهاده اند کی بود؟ کجا بود ؟ کیاش نام نهاند؟

قلمرو زبانی : کاووس : نام یکی از پادشاهان کیانی / کیانی : کیانی : منسوب به کیان ، کیان : کی ها ، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا . / کی : کی : پادشاه ، هر یک از پادشاهان سلسله کیان / ش : جهش ضمیر « نامش را » / قلمرو ادبی : تلمیح : به حکومت پادشاهی کاووس / جناس همسان : کی (پادشاه) ؟ ، کی (چه موقع) و قافیه ی شعر قلمرو فکری : کاووس کیانی که او را پادشاه نامیده اند ؛ چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ چه کسانی او را پادشاه خواندند ؟

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان / این مُلک که بغداد و ریاش نام نهاند

قلمرو زبانی : رنگین : وندی (رنگ + ین) / مُلک : سرزمین ، قلمرو ، آنچه در تصرف باشد / بغداد : نام شهر / ری : نام شهر / ش : جهش ضمیر (نامش ، مضاف الیه کنام آن)

قلمرو ادبی : مجاز : خاک (منظور شهر و کشور است) / کنایه : « رنگین شدن از خون : جان باختن و شهادت » از « آباد شدن ، به شهرت رسیدن » / تناسب : بغداد ، ری (که نام شهر هستند) قلمرو فکری : این سرزمینی که آن را بغداد و ری می نامند (بیهوده به دست نیامده) ؛ چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده اند.

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نیاش نام نهاند

قلمرو زبانی : تیغ : شمشیر / جفا : ستم / چوب : مجاز از درخت نی / تهی : خالی

قلمرو ادبی : تشبیه : تیغ جفا (جفا مانند تیغ است) / تشخیص : به چوب جفا کنند و بر سر و تنش بکوبند. / حسن تعلیل : شاعر دلیل تهی بودن نی و نام نی داشتن را به خاطر تیغ جفا می داند / تناسب : سر ، تن / نی ، تهی / اغراق : صد (منظور عدد نیست بلکه بسیار است) / تهی شدن از خویش کنایه از : سختی کشیدن و خودسازی قلمرو فکری : معنی : یک چوب ، ظلم و ستم های بسیاری را دید تا توانست از خود تهی بشود و نام نی را بپذیرد. مفهوم : ریاضت و تحمل موجب کمال

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دیاش نام نهاند

قلمرو زبانی : دل گرمی : شادی و خوشی / دم سردی : ناراحتی /

قلمرو ادبی : تضاد : دل گرمی ، دم سردی (نهاد) / مرداد ماه ، دی ماه / کنایه : دل گرم بودن (تاثیر گذاری و امیدواری) ، دم سرد بودن (بی تاثیری سخن و ناامیدی) / مجاز : مرداد ماه ، دی ماه مجاز از تابستان و زمستان / حسن تعلیل : ماه مرداد ، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است - دی ماه ، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است.

قلمرو فکری : اگر ماه ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بودن که ماه مرداد ، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه سردی ، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پیاش نام نهاند

قلمرو زبانی :

آیین : روش / طریق : راه / نفس : سخن ، همراهی / مغان : موبدان زرتشتی ؛ در ادبیات عرفانی ، عارف کامل و مرشد را گویند. / خضر : نام پیامبری است ، تا روز قیامت زنده است و مسافران در خشکی را یاری می دهد. معروف است که خضر آب حیات (آب حیوان) را خورده است و همیشه زنده است. / فرخنده : مبارک / پی : اثر ، نشان ، اثر پا بر زمین ،

قلمرو ادبی: مجاز: «نفس» مجاز از سخن. / تلمیح: پیر مغان - حضرت خضر

قلمرو فکری: خضر پیامبر که او را خضر فرخنده نامیدند به مبارک قدمی شهرت دارد به واسطه دعای پیر مغان بوده است.

با راه آهن به پروکسل پایتخت بلژیک می رفتیم. تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

قلمرو زبانی: سپاه نازی: «نازی» نام حزب سیاسی که در آلمان فعالیت داشت. / ناپلئون: نخستین امپراتور فرانسه در قرن ۱۶

قلمرو ادبی: مجاز: دنیا (مردم دنیا) / خط درشت و بسیار روشن: وابسته وابسته / فراموشکار بودن دنیا: تشخیص و استعاره

علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی های دو گل.

قلمرو زبانی: پانوراما: معادل فارسی آن «سراسر نما» است. هرگونه دورنمای سراسری نام گرفت که نبرد در دشت و اتارلو در کشور

بلژیک امروزی رخ داد. / طبق: سینی / محوطه: هر جای محصور و محدود / فاتحه ای برای این نویسنده از یک فضا را پانوراما

گویند. / واترلو: نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود. بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف جنگ. بهاین علت واترلو بزرگ طلب کنم:

دعای خیر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده) / شارلمانی: کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری

مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است. / دوگل: ژنرال مارشال دوگل، رئیس جمهور فرانسه

بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت. / در پاریس بودم فعل غیراسنادی

قلمرو ادبی: قلم مجاز از نوشته، اثر / پاریز و پاریس: جناس ناهمسان

از پاریز تا پاریس، محمد ابراهیم باستانی پاریزی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) فرد متضاد «جفت، به معنی: یکتا و بی نظیر» (ب) عمارت، ایوان (پ) آنچه خمیده باشد از بناها مجازاً خمیدگی ابرو، کمان ابرو

۲- پنج گروه کلمه مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید. دولت مستعجل- سوء هاضمه - مارغاشیه - طاق ضربی - غایت القصوای مقصود

۳- از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته های وابسته» نمونه ای مناسب بیابید. ممیز: ده فرسنگ راه / مضاف الیه مضاف الیه: غایت القصوای مقصود خود / صفت مضاف الیه: اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر

قلمرو ادبی:

۱- عبارت و بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) مجاز: «دنیا» مجاز از مردم دنیا / کنایه: «چشم داشتن»: انتظار داشتن - «چشم می زد»: می ترسید

ب) تلمیح: پادشاهی کاووس. کنایه: کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند: کنایه از به سرعت سپری شدن ایام عمر / کی (پادشاه)

- کی (چه وقت) جناس تام / واج آرای صامت «ک-ن» / بود: تکرار / مراعات نظیر

(پ) تضاد: دل گرمی، دم سردی / مرداد ماه، دی ماه / کنایه: دل گرم بودن، دم سرد بودن / مراعات نظیر

حسن تعلیل: ماه مرداد، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است - دی ماه، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

از عقرب جرّار به مار غاشیه پناه بردن: ضرب المثل است. بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن. «از چنگ گرگ رها

شدن و در چنگ قصاب افتادن»؛ «از چاله به چاه افتادن»

قلمرو فکری:

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟ حرص و طمع زیاد (زیاده خواهی)

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

بیت	مفهوم کلی
با خاک عجب آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می اش نام نهادند	راحتی امروز بشر دستخوش سختی و رنج گذشتگان است.
آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند	باید از پیر طریقت، پیروی کرد تا سعادت مند شد

۳- با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

کنج حکمت سه مرکب زندگی

قلمرو زبانی : مرکب : هر آنچه بران سوار شوند ، اغلب منظور « اسب » است / ابراهیم ادهم : از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری / باز بسته (باز داشته) : رام شده ، فرمانبردار / اخلاص : پاک داشتن دل ، ارادت صادق /
قلمرو ادبی : تشبیه : مرکب زندگی - مرکب شکر- مرکب صبر/ مرکب اخلاص / بر مرکب صبر نشینم : کنایه از صبور باشم/ بر مرکب شکر نشینم : کنایه از شکرگزار باشم / بر مرکب اخلاص نشینم : کنایه از مخلص باشم عبادت کردن ، بی ریا بودن
قلمرو فکری : روایت کرده اند که از عارف بزرگ ، ابراهیم ادهم ، پرسیدند که چگونه زندگی می کنی ابراهیم می گوید : سه مرکب دارم ، فرمانبردار . اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می نشینم و جلو می روم ؛ یعنی قدردان و سپاسگزار نعمت های خدا هستم و این سپاسگزاری بدین گونه است که از آن نعمت ها درست و در جای خود بهره بگیرم .

بر مرکب صبر نشینم ؛ شکایت و ناله و زاری نمی کنم بلکه به خدا پناه می برم . در اصطلاح عرفانی « ترک شکایت کردن از بلاهاست و انتظار فرج و گشایش از حق داشتن.»

وقتی به نعمت و رفاه می رسم ، بر مرکب شکر، سوار می شوم (شکر گزاری می کنم) و این شکر مرا به درگاه خدا می رساند (به خدا نزدیک می کند) وقتی بلایی پیش می آید بر آن صبر می کنم و با صبر پیش می روم ؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می آید ، دل از هر چه غیر اوست پاک می کنم و تنها به حق می پردازم و به پیش می روم.

پیام: شکرگزاری بر نعمت ، صبر بر بلا و اخلاص در عبادت

کویر

درس نهم

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، ... هنوز بر همان مهر و نشان است که بود... .

قلمرو زبانی : تموز: ماه دهم از سال رومیان ، تقریباً مطابق با تیر ماه سال شمسی ؛ ماه گرم / ارگ : قلعه ای کوچکی که در میان قلعه ای بزرگ سازند، قلعه ، حصار / سر برداشتن : سر بلند کردن / انگاره : طرح ، نقشه / مزینان: روستایی است از توابع بخش مرکزی شهرستان داورزن در استان خراسان رضوی ایران / مشایعت : هم قدم شدن با کسی ، از پی مسافر رفتن ، همراهی با مهمان برای خداحافظی / هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند : اندازه یا نقشه ساختارش مانند عشق آباد است . / ضرب المثلی برگرفته از این بیت حافظ: گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود
قلمرو ادبی : تموز مجاز از گرما / کنایه : ازدل چیزی بیرون آمدن کنایه از « جوشیدن » / تضاد : سرد ، سوزان ، کویر / تشخیص : سینه کویر - درختان کهن سر بر شانه هم بگذارند / تشبیه: کویر به عشق آباد تشبیه شده است.
تلمیح : به بیت حافظ « گوهر مخزن اسرار همان است که بود / حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود »
تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

قلمرو زبانی : تاریخ بیهق: نام کتابی است که در قرن پنجم نوشته شد / بیهق : نام قدیم سبزوار / غرفه : اتاق، بالاخانه، هر یک از اتاق های کوچکی که بالای اطراف یالن یا یک محوطه می سازند که مشرف بر محوطه است / مدرس : جای تدریس /
قلمرو ادبی : استعاره : باب علم (علم مانند قلعه ای است که در دارد) / تاریخ بیهق مجاز از نویسنده تاریخ بیهق/ سرسپردن کنایه از پذیرفتن- نیروی اراده (ارده مانند موجودی است که نیرو دارد) کشش ایمان (ایمان مانند چیزی است که کشش دارد) / تشبیه: شاگرد هم چون تشنه ای می گشت. / تضاد : غنی و فقیر- روستایی و شهری - حاضر و غایب
صحبت مزینان بود. که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

قلمرو ادبی : کنایه : چشم ها به او بود ، کنایه از « منتظر بودن » / میوه دادن کنایه از نتیجه دادن/ چشم مجاز از نگاه/ جوانی مجاز از عمر و دوره/ بهار مجاز از زمان و آغاز/ درخت استعاره از علم و فلسفه/ حوزه : ناحیه ، طرف / گرم و روشن نگاه داشتن: کنایه از « رونق بخشیدن » تشبیه : چراغ علم / بهار حیات علمی/ استعاره : درخت (استعاره از علم و فلسفه و کلام) / تشخیص: ده منتظر کسی باشد./ جوانی را به پای چیزی ریختن کنایه از صرف کردن عمر

وی جد پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.

قلمرو زبانی : اسلاف : گذشتگان ، جمع سلف / اخلاف: جانشینان جمع خلف ، فرزند صالح که بعد از مرگ پدر خود به صلاحیت مانده باشد.

قلمرو ادبی : کنایه : خود را در او احساس می کردم ، کنایه از « مثل او می اندیشم » / بر شیوه کسی رفتن کنایه از پیروی کردن
قلمرو فکری : در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماتن، سخت دشوار : در دورانی که زندگی دنیایی سخت پایبند می کند، ترک آن و دل نبستن به آن بسیار دشوار است.

آن اوایل سال های کودکی، ... و دامن گسترمان، کویر می برد؛ نه، باز می گرداند.

قلمرو زبانی: پامان به ده باز بود : به ده رفت و آمد داشتیم / کنایه : دست و پا گیر شدن : ایجاد دردسر کردن / تابستان : یک واژه ساده است / غربت : دور از وطن ، تنهایی /

قلمرو ادبی: دست و پاگیر شدن کنایه از مزاحم و مانع / باز بودن پا کنایه از رفت و آمد / دامن گستر کنایه از وسیع / ایهام : « دم ۱- هنگام ۲- نفس » - « گرم ۱- صمیمی ۲- دارای دمای زیاد » تشبیه : تابستان وصال / غربت زندان شهر « شهر را به زندانی تشبیه کرده است » / کویر مانند میهن آزاد است تشخیص : تابستان گرم و مهربان و نوازشگر بیاید

در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم ... عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.

قلمرو زبانی: ماورا : فراسو ، آن سو ، ماسوا ، برتر / ماوراء الطبیعه : آن چه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد مانند خداوند ، روح و مانند آنها / در کویر خدا حضور دارد : در کویر معنویت وجود دارد / الهام : در دل انداختن ، افکندن خدا در دل کسی امری را که وی را به فعل یا ترک چیزی وادارد / استشمام : بویدن /

قلمرو ادبی: تشخیص: فلسفه از چیزی سخن بگوید / مذهب به چیزی بخواند / در کویر خدا حضور دارد : / درخت و غار و .. : چیزی را بر لب داشته باشد / حس آمیزی : اینکه بتوانیم ماوراء الطبیعه را ببینیم تشبیه : عطر الهام (الهام مانند عطری است) فلسفه مجاز از فیلسوفان / مذهب مجاز از اهل مذهب / آواز پر جبرئیل : ایهام ۱- اثری از سهروردی ۲- صدای بال فرشته وحی

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی ... در آن لحظه که یک مرد می گرید! ... چه فاجعه ای! ...

قلمرو زبانی: آن روح دردمند: حضرت علی (ع) / این شیعه گمنام : دکتر شریعتی / آن مدینه پلید : شهر کوفه /
قلمرو ادبی: تشبیه : آسمان کویر را به نخلستان تشبیه کرده است / قلب را به مشت تشبیه کرده است / باران های غیبی سکوت / ناله های گریه آلود آن امام را همچون این شیعه دانسته است / استعاره : قلب کویر / حلقوم چاه (چاه مانند موجودی است که حلقوم دارد) تشخیص : نگاه اسیر ، / تناقض : نخلستان خاموش و پرمهتابی / روح : مجاز از انسان (حضرت علی) / منظور از امام راستین: حضرت علی / شیعه گمنام : منظور دکتر علی شریعتی / مدینه پلید : منظور کوفه ، استعاره تشخیص

نیمه شب آرام تابستان بود و ... و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

قلمرو زبانی: نگه : اسم جمع / تماشا : معنای قدیم (با هم راه رفتن) خود را از دست داد و معنای جدید گرفت (نظاره کردن)
قلمرو ادبی: تشبیه : آسمان مانند تفرجگاه و گردشگاه مردم است

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم... در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.

قلمرو زبانی: آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم : آن شب من نیز از وجود مادی خود چشم پوشیدم و غرق در عالم معنویت شدم و به تماشای آسمانی نشستم که معنویت الهام می کرد / نظاره : تماشا کردن، نگاه ، نگرستن / گرم تماشا و غرق بودن : سخت مشغول نگاه کردن بودن / معلق : آویزان ، آویخته / دریای سبز معلق : آسمان / مرغان الماس پر : ستارگان / الماس پر : نور ستارگان / قندیل : مشعل ، چراغدان / سر می زدند : آشکار می شدند، می تابیدند / آن جاده روشن و خیال انگیز : کهکشان / تلالو : درخشندگی / گل های الماس : ستارگان / قندیل: چراغ ، چراغدان / کهکشان : وندی مرکب (کاه + کش + ان) / شگفتا : وندی / تلقی : دریافت ، نگرش ، تعبیر / لوکس : کالای تجملی و اشرافی

قلمرو ادبی: خود در جمله اول مجاز از جسم کنایه : من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم / استعاره : دریای سبز معلق (آسمان) / مرغان الماس پر: ستارگان مانند مرغان الماس پر هستند / گل های الماس پر (استعاره از ستارگان) (تشبیه درون واژه ای) / آن جاده روشن و خیال انگیز : استعاره از « کهکشان » / نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین: استعاره (نگاه مردم به کالایی لوکس تشبیه شده است) / واج آرای مصوت / تشبیه : پروین به قندیل تشبیه شده است / تشخیص : تلقی و تعبیر مانند انسانی است که روح دارد / تلمیح : قدما معتقد بودند که آسمان سبز رنگ است /

قلمرو فکری : کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید : نویسنده بین نگاه های تجملی مردم شهری و نگاه ساده مردم روستایی تفاوت قائل می شود و واژه ها را برای رساندن معنا کافی نمی داند و برای رسیدن به معنویات آنها را ناتوان می داند و معتقد است باز نمودن امور معنوی در عالم معانی صورت می گیرد.

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم .. پاک آن « اسرا » در بستر خویش به خواب رفتم.

علی شریعتی، کویر (با تلخیص)

قلمرو زبانی : همه چشم در زمین : نگاه مادی شد / نشنه : حالت سرخوشی و مستی / قدس : پاکی ، صفا ، قداست. / آن عالم پرشگفتی و راز : استعاره از آسمان / سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن / آن باغ : آسمان / عقل بی درد و بی دل : عقل بی احساس و بی عاطفه / . سرا : خانه / سموم : باد بسیار گرم و زیان رساننده / اهورایی : ایزدی ، خدایی ، منسوب به اهورا ، / اسرا : در شب راه رفتن / هفدهمین سوره قرآن کریم.

قلمرو ادبی: چهره هایی پر از ماورا : مجاز از مردم کویر / ماورا : مجاز از معنویت / سر به آسمان برنکردن و چشم به زمین داشتن : کنایه از نگاه مادی و علمی داشتن / چند حلقه چاه عمیق زدن و چغندر کاری کنایه از دید مادی داشتن / عالم پرشگفتی و راز استعاره از آسمان / تشخیص : سرا بی روح باشد / عقل بی درد (عقل مانند انسانی است که درد داشته باشد و بی دل باشد / علم عدد بین باشد و مصلحت اندیش / تشبیه : شعر مانند باغی پر از گل بود / گردشگاه آسمان / کویر به تماشاخانه تشبیه شده است / سموم سرد این عقل : اضافه تشبیهی/تناقض: سموم سرد

قلمرو فکری

مفهوم : علم زندگی و تغییر نگرش معنوی به مادی / سودجویی از طبیعت

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زیبایی

۱- از متن درس ، برای هر یک از معانی زیر ، واژه های معادل بیابید.

(الف) باد گرم مهلک (سموم) (ب) تماشا (نظاره) (ج) آویزان (معلق) (د) نگرش (تلقی)

۲- چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید. معلق ، اهورا ، تالو ، ماوراء طبیعت

۳- در کدام گروه های اسمی زیر، «وابسته وابسته» به کار رفته است ؟ نوع هر یک را بنویسید.

(۱) تموز سوزان کویر (۲) سه دست لباس ایرانی (مميز) (۳) قلب آن کویر (صفت مضاف الیه)

(۴) این معمار خوش ذوق (۵) هوای نسبتاً پاک (قید صفت) (۶) شاگرد حوزه ادبی (صفت مضاف الیه)

۴- عبارت زیر را با توجه به موارد « الف » و « ب » بررسی کنید:

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

(الف) گروه های اسمی

آن شب (گروه قیدی) نیز (قید) خود را (گروه مفعولی) بر روی بام خانه (گروه متممی) گذاشته بودم (گروه فعلی) نظاره آسمان (گروه متممی) آسمان (مضاف الیه متمم) رفته بودم (گروه فعلی)

(ب) نقش دستوری واژه های مشخص شده

نیز (قید) به نظاره آسمان (گروه متمم) آسمان (مضاف الیه)

قلمرو ادبی :

۱- آرایه های ادبی را در بند « نهم » درس مشخص کنید.

۲- دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.

سر در چاه کردن حضرت علی (ع) و گریه کردن او در میان چاه / اشاره به شعر حافظ «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو» در « این مزرع سبز آن دوست شاعرم » / اشاره به « بربل داشتن وحی در درخت ، غار، کوه، هر صخره سنگ و سنگریزه کویر تلمیح به تسبیح کائنات (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض)»

آواز پر جبرئیل همواره زیر غرغه بلند آسمانش به گوش می رسد :تلمیح دارد به ، جبرئیل که پیام وحی را به حضرت پیامبر (ص) می رساند

۳- متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید. حسب حال یا زندگی نامه است . زیرا

نویسنده با ثبت خاطرات و گزارشی از احوال خویش و دیگران و رخداد های روزگار، اطلاعاتی اثرگذار ارائه داده است .گرچه اشاره ای به سفرهای خود به کویر دارد اما چون هیچ اشاره ای به رخداد های طول سفر ندارد و مقصد همواره روستای مزینان است، سفرنامه محسوب نمی شود.

قلمرو فکری :

۱- در متن درس ، چه کسی به «جوینده ای تشنه» مانند شده است ؟ چرا؟ منظور شاگردان هستند که شدیداً به تحصیل علوم ، احساس نیاز می کردند و در طلب دانش و معرفت، آزادانه استاد خود را یافته، خود را تسلیم او می کردند . زیرا چیزی که آن ها را به سوی درس و استاد می کشاند، کشش ایمان و نیروی ارادت قلبی بود و نه چیز دیگر.

۲- نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت هایی اشاره دارد؟ نگرش مردم شهرنشین، نسبت به پدیده های هستی، لوکس و مادی و خالی از معنویت و حسابگرانه است. اما نگاه مردم روستایی، ساده و بی آرایش و آمیخته با معنویت است.

۳- مضمون کلی هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس، ارتباط دارد؟

الف) در کف ها کاسه زیبایی، / بر لب ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دیگر / ره می بر با پای دگر.

ب) من نمازم را وقتی می خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو / من نمازم را پی علف تکبیره الاحرام می خوانم / پی قدقامت موج سهراب سپهری

الف) مضمون: توجه قلبی و حضور قلب داشتن و با بصیرت و معنویت به پدیده های عالم نگرستن (مرتبط با بند آخر: درس چنین بود که هر سال که یک کلاس)

ب) مضمون: همهء پدیده های عالم خداوند را تسبیح می گویند. (مرتبط با بند هفت: در کویر گویی به مزرع دیگر نزدیکیم ...)

بوی جوی مولیان

بو: ایهام: الف) عطر و رایحه ب) امید و آرزو جناس: بو،

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیهه اسب آغاز کردم... به دست حضرات دولتی و ملتی به یغما رفت.

قلمرو زبانی: شیهه: صدا و آواز اسب / قاش: قاج، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین / تفنگ خفیف: تفنگ سبک / باد و باران خورده: کثیف / مزه زیر دندان داشتن: مزه را به یاد داشتن، مزه را احساس کردن / قند در دلم آب می شد: بسیار خوشحال بودم / تفنگ مشقی: تفنگ تمرینی / دار و ندار: همهء هستی / حضرات دولتی: مقامات دولتی، بزرگان دواتی (به طنز) / یغما: غارت، تاراج، به یغما رفتن: غارت شدن /

قلمرو ادبی: کنایه: به سرنبردن (نماندن) زیر دندان داشتن مزه (درخاطر داشتن) / قند در دل آب شدن (خوشحالی بسیار زیاد) / «گرفتن اسب و زین» و «گرفتن دتفنگ مشقی» (کنایه از محروم کردن از خوشی) / به یغما رفتن دار و ندار (غارت تمام دارایی) طنز سیاسی برای کسانی که در کنار گواراترین چشمه ها چادر می افراشتند شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد.

قلمرو زبانی: بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می روید، پسته وحشی. / خو: عادت / محصور: حصار شده / امیدوارمان: «مان» نقش مفعولی دارد (ما را) امیدوار می کرد / قلمرو ادبی: تشبیه: زغال منقل و نفت بخاری مثل آفت بودند. / کنایه: «زندگی پر زرق و برق کدخدایی و کلانتری» کنایه از زیبایی های ظاهری. / خوگرفتن با آتش سرخ بن و بلوط کنایه از انس گرفتن با طبیعت قلمرو فکری: برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود: یعنی آن گرما که حاصل سوختن چوب بن و بلوط است، گرمای طبیعی دارد و به جان می نشیند؛ حال آنکه گرمای حاصل از زغال منقل و نفت، گرمای مصنوعی دارد و در اصطلاح عوام نمی چسبد (خوش نمی افتد).

غصهء مادر و سرگردانی من و بچه ها حد و حصر نداشت. آشنایی در کوچه و محلهء نمائد که تصدیق مرا نبیند و

آفرین نگوید.

قلمرو زبانی: حد و حصر نداشت: بسیار زیاد بود / سر و کله اش پیدا شد: خودش آمد / اسم و رسم داشتند: مشهور بودند / بر سفره رنگینش می نشست: بخشنده بود / زبانزد ایل و قبیله بود: معروف بود / پیر و زمین گیر شده بود: ضعیف و ناتوان شده بود / یک دل خوشی برایش مانده بود: شادی کمی داشت / دو کلاس یکی می کردم: جهشی می خواندم / خیال ها می بافتند: مطالبی می گفتند. / تصدیق گرفتم: گواهی فارغ التحصیلی گرفتم /

قلمرو ادبی: کنایه: اسم و رسم داشتن (بالرزش بودن) / بر سفره رنگین نشستن (پذیرایی خوب با انواع غذاها) / گلهء های رنگارنگ و ریز و درشت داشت (کنایه از توانگری) / زبانزد بودن - اسم و رسم مجاز از شهرت /

پیرمرد دل خوشی دیگری نداشت ... و کوچه ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره ای محبوس و مدفون شوی تا

ترقی کنی.

قلمرو زبانی: زین و برگ : زین و یراق اسب/ گرده : میان دو کتف که سنگینی کوله بر روی آن افتد، میان دو شانه ، پایین گردن از پشت / کهر : اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است / کُرنه: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد / سر در گریبان بودن: در اندیشه بودن / مواهب: ج موهبت ، بخشش ها / بطالت : بیکاری ، بیهودگی /

قلمرو ادبی: روز و شب مجاز از همیشه / رضاخان بودن در قبل و بعد کنایه از ناپایداری قدرت و مقام/ بارسفر بستن کنایه از آماده سفر و مهاجرت شدن/ زندگی شیرین : حس آمیزی/ تشخیص : چشمه های زلال در انتظار کسی باشند/ کوه های مرتفع و دشت های بی کران در آغوششان کشید / دامن معطر چمن / سفره پر سخاوت / گرما را به گرمسیر سپردند / لیسانس نمی گذاشت که در ایل بمانم. / دو دل کنایه در شک و تردید / محبوس و مدفون شدن برای ترقی : پارادوکس/ ایهام : بی مهر الف) بی محبت (ب بدون خورشید از شدت آلودگی. /

چاره ای نبود . حتی پدرم که ... دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

قلمرو ادبی: کنایه : با بدنم به تهران آمدم (کنایه از آمدن اجباری و بدون علاقه) ولی روحم در ایل ماند (کنایه از دلبستگی به ایل) / اضافه تشبیهی : درخت بیداد / بر انداختن کنایه از نابودی

سری به ساوه زدم و درباره دزفول پرس وجو... زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.

قلمرو زبانی: عدلیه : دادگستری / طفیلی : منسوب به طفیل ، وابسته ، آن که وجودش یا حضورش در جایی ، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است ؛ میهان ناخوانده.

قلمرو ادبی: تشبیه : ساوه و دزفول را به ویرانه ای تشبیه کرده است. / من مانند شاهین تیز بال افق ها بودم . (من الان) زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم. / کنایه : دلم گرفت (اندوهگین شدم) / چشم پوشیدم : صرف نظر کردم / حلقه به در کوفتم (تلاش کردم) / سر در آوردن از جایی (رسیدن به جایی) / طفیلی بودن: کنایه از وابستگی/ تضاد : شاهین تیز پای افق با زنبور طفیل بیش از دو سال در بانک... غمخوار و اندوهگسار نداشتم.

قلمرو زبانی: بهار خواب : جایی که در فصل بهار می خوابند / بساط تهویه : وسایلی برای ایجاد هوای مطبوع در اتاق ها و سالن ها / اندوهگسار : غم گسار /

قلمرو ادبی: تشبیه : هوای بیلاق را به آب و هوای بهشتی تشبیه کرده است / کنایه : خوابش را می دیدم (آرزو داشتن) / قلمرو فکری: مفهوم طنز در مورد کارمندی بانک / سختی زندگی در شهر

نامه ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود.

قلمرو زبانی: کبک دری : کبکی که در دره و کوه می باشد. خوابش را می دیدم : آرزوی شان را می کردم / به آب چشمه نمی توان دست برد : بسیار سرد است / ماست را با چاقو می بریم : بسیار غلیظ است / پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است : گیاهان رشد کرده اند / شبدر دوچین : شبدری که دوبار پس از رویدن چیده شده باشد / جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند : جوجه کبک ها بزرگ شده اند / کبک دری: کبک های درّه ای ، کبک خوش آواز / کمانه : نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان / چشم به راه بودن : منتظر بودن / آب خوش از گلویش پایین نمی رود : بسیار ناراحت است/ پا به رکاب گذاشتن : آماده حرکت شدن /

قلمرو ادبی: کنایه : خوابش را می دیدم (آرزو داشتن) / به آب چشمه نمی توان دست برد کنایه از سردی و خنکی زیاد / ماست را با چاقو می بریم کنایه از سفت بودن زیاد ماست/ رنگین شدن پشم گوسفندان با گل و گیاه: کنایه از سرسبزی و پرپشتی گیاهان / جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند کنایه از بزرگ شدن/ چشم به راه بودن کنایه از منتظر بودن / آب خوش از گلویش پایین نمی رود کنایه از نداشتن آرامش / تلمیح : شعر رودکی/ پرنیان شدن ریگ آموی: متناقض نما(پارادوکس) تشبیه - کنایه از برطرف شدن سختی / پا به رکاب گذاشتن کنایه از اقدام برای حرکت یا کاری / بو : ایهام ۱- بو ۲- آرزو

بخارای من، ایل من، محمد بهمن بیگی

درک و دریافت :

۱- نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.

به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندام / از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی های دیگر به راه افتادم. / پدرم مرد مهمی نبود ، اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود ، او هم اشتباهاً تبعید شد.

۲- با توجه به جمله: «نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی»

الف) چرا نویسنده با خواندن نامه برادر ، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد آورد؟ زیرا امیر سامانی با شنیدن شعر و توصیف بسیار جالب از شهر بخارا بی اختیار و به سرعت به بخارا برگشت .

ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی ، بیانگر کدام ویژگی « شعر » است ؟ همراه بودن شعر و موسیقی با هم که باعث برانگیختن عواطف و احساسات در انسان می شود و باعث افزایش علاقمندی می شود. (تلمیح به ماجرای رودکی و امیر سامانی)

درس دهم

فصل شکوفایی

۱- دیروز اگر سوخت ای دوست غم ، برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ ، بوی بهار من و تو
قلمرو زبانی : دیروز: قبل از انقلاب / سوخت: به معنی « سوزاند » ، نابود کرد / دوست : منادا / ای دوست شبه جمله
بیت سه جمله
قلمرو ادبی : مجاز: دیروز، امروز، قید / تضاد: دیروز ، امروز/تشخیص: غم بسوزاند / استعاره: « باغ » استعاره از «جامعه»
بهار«استعاره از « پیروزی و انقلاب » - « برگ و بار » استعاره از « امید و آرزو» - « / مراعات نظیر : برگ ، بار ، باغ ، بهار /
حسن آمیزی: بوی می آید / جناس: بار ، بهار - باغ ، برگ و بار من و تو، بوی بهار من و تو: ترکیب اضافی
قلمرو فکری : ای دوست و هم وطن ، اگر در جامعه طاغوت، تمامی آرزوهای ما را به نابودی کشاند ؛ امروز در جامعه ، بوی آزادی و
رهایی از ظلم ستم به مشام ما می رسد.

۲- آن جا در آن برزخ سرد ، در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو زبانی: آن جا: جامعه طاغوت / برزخ: حد فاصل میان دو چیز ، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ ، فاصله بین دنیا و
آخرت در اینجا فاصل میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، دوران گذر/ کل بیت یک جمله است / آوردن دو واژه پرسشی در کنار هم
اشتباه است « آیا ، چه » / برزخ، شب، کوچه ها: متمم/ شیوه بلاغی: تقدم فعل بر نهاد/ چشمان تار من و تو: ترکیب وصفی و اضافی(تو
معطوف است)

قلمرو ادبی : استعاره : « برزخ سرد» استعاره از جامعه زمان شاهنشاهی / کوچه های غم و درد: زمان طاغوت / شب: ظلم و ستم /
کوچه های غم و درد: تشبیه / جناس: سرد ، درد/ سرد : ایهام (الف) سرد (چون فصل زمستان ، انقلاب پیروز شد) /سرد: مجاز از بی
روح و افسرده و پر از ظلم شاهنشاهی / مجاز: « چشم » مجاز از وجود و شخص./ مراعات نظیر: چشمان، تار/ آیا چه می دید غیر
شب: استفهام انکاری

قلمرو فکری : در جامعه پر از ظلم و ستم طاغوت ، آیا چیزی جز نابرابری و ستم وجود داشت؟

۳- دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت ، آینه دار من و تو

قلمرو زبانی : دیروز در غربت من بودم و یک چمن داغ بود (حذف به قرینه لفظی) / دیروز: زمان قبل از انقلاب اسلامی / غربت :
دوری / باغ: جامعه / یک چمن داغ: غم و اندوه بسیار زیاد ، شهدایی که برای آزادی تلاش کردند/ امروز : جامعه بعد از انقلاب /
خورشید : انقلاب ، آزادی/ دشت : جامعه ، وطن / آینه دار : آینه دارنده / امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو (است) حذف به
قرینه معنوی / بیت سه جمله/ آینه دار مسند/ غربت باغ آینه دار من و تو: ترکیب اضافی/ یک چمن: ترکیب وصفی/
قلمرو ادبی : مجاز: دیروز، امروز. استعاره: باغ / جناس: باغ ، داغ/ تناسب: باغ، چمن ، دشت / تشخیص: غربت باغ- خورشید،
آینه دار باشد/ تشبیه : خورشید مانند آینه دار است / آینه دار بودن کنایه از رهبر بودن/ واجه آرای: صامت غ/ مراعات نظیر: باغ،
چمن، دشت، خورشید

قلمرو فکری : دیروز، در غم غریب بودن جامعه پر از ظلم و ستم ، من بودم و مبارران راه آزادی که در راه به دست آوردن آزادی شهید
شدند. [تا این که] امروز آزادی در جامعه چون خورشیدی می درخشد.

۴- غرق غباریم و غربت ، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا ، در انتظار من و تو

قلمرو زبانی : غربت: دوری از وطن / سمت: سو ، جهت / باران: پاکی ، آزادی / بیت سه جمله/جویبار : نهاد/غرق: مسند/ من به
ترتیب متمم و مضاف الیه/ انتظار من و تو ترکیب اضافی/ صد جویبار ترکیب وصفی
قلمرو ادبی : استعاره : « غبار » ظلم و ستم/ « باران » مجاز از آزادی / جویبار: مجاز از رهایی، جویبار: نماد حرکت / تشخیص:
جویبار منتظر کسی باشد /واجه آرای در صامت غ/ غرق غبار و غربت بودن کنایه از گرفتاری و تنهایی
قلمرو فکری : ما در جامعه پر از ظلم و ستم زندگی می کردیم ؛ بیا با من به سمت آزادی برویم ، که خوبی ها و نیکی ها در انتظار من تو
است

۵- این فصل ، فصل من و توست ، فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو زبانی : فصل: فصل انقلاب / فصل شکوفایی ماست: زمان آزادی ما است / بهار : آزادی/بیت چهار جمله/ نقش فصل به ترتیب:
نهاد، مسند، تکرار/ اینک: نهاد/ فصل من و تو، فصل شکوفایی ما، بهار من و تو: ترکیب اضافی
قلمرو ادبی : استعاره : فصل: مجاز از دوره انقلاب، تکرار / مجاز: « من و تو » منظور همه « مردم » / تشخیص: گل آواز بخواند/
گل: نماد شهید/ مراعات نظیر: فصل، شکوفایی، گل، بهار
قلمرو فکری : این انقلاب ، انقلاب همه مردم است ، زمان آزادی است ، برخیز تا نوای آزادی را با هم بخوانیم.

۶- با این نسیم سحرخیز ، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست ، گل یادگار من و تو

قلمرو زیبایی : سحر خیز: سحر خیزنده (صفت فاعلی مرکب مرخم) / جان سپردیم : مُردیم / نسیم سحری : ندای آزادی / باغ: جامعه / گل : آزادی/ یادگار : واژه دوتلفظی / بیت دارای چهار جمله/ ای دوست: شبه جمله، ندا و منادا/گل: نهاد/ جان: مفعول/ یادگار من و تو: ترکیب اضافی/ نسیم سحرخیز: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : تشخیص: نسیم سحر خیز باشد/ استعاره : گل استعاره از « مبارزه ، آزادی » / تشبیه : گل مانند یک یادگاری است که می ماند/ جان سپردن کنایه از شهادت/ باغ: استعاره از کشور/

قلمرو فکری : ای دوست، با این نسیم سحری (ندای آزادی) تو هم برخیز برای به دست آوردن آزادی تلاش کن ؛ چرا که در نهایت، این آزادی برای همه به یادگاری می ماند.

۷- چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا ، جای قرار من و تو

قلمرو زیبایی : دریا: آزادی /بیت چهار جمله/ رود، سو: متمم/ امیدوار، بی تاب، بی قرار: مسند/ جای قرار من و تو: بدل

قلمرو ادبی : تشبیه : من مثل رود امیدوار هستم / تشخیص: رود امیدوار و بی تاب و بی قرار باشد. / ابهام : قرار الف (آرامش ب) محل وعده / دریا: استعاره از رهایی و آزادی/ رود، بی قرار، دریا: مراعات نظیر/ بی قراری، قرار: تضاد

قلمرو فکری : من مثل رود امیدوار هستم و بی تاب و ناآرام هستم ؛ من می روم به سوی جامعه پر از آزادی ، جای قرار من و تو در آن جاست (تو هم بیا)

دری به خانه خورشید ، سلمان هراتی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زیبایی :

۱- در متن درس، واژه ای بیابید که هم آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟ غربت : دوری، قریب: نزدیکی

۲- انواع «و» (ربط، عطف) را در متن درس مشخص کنید. برگ و بار (عطف) / دیروز در غربت باغ من بودم و یک

چمن داغ (حرف ربط)/ بی تابیم و بی قرار واو ربط/ فصل من و تو : واو عطف

۳- در متن درس، کدام گروه های اسمی ، در نقش « مفعول » به کار رفته اند؟

برگ و بار : دیروز سوخت اگر سوخت ، برگ بار من تو

« چه » در مصراع : غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

بهار من و تو: برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو ادبی :

۱- در متن درس، برای کاربرد هر یک از آرایه های « تشخیص » و « تشبیه » دو نمونه بیابید. در انتظار بودن جویبار تشخیص، خواندن گل/ تشبیه: چون رود، خورشید به آینه دار

۲- در بیت زیر ، « برزخ سرد » و « شب » نماد چه مفاهیمی هستند ؟ برزخ سرد: جامعه زمان ستم شاهی/ شب : ظلم و ستم

آن جا در آن برزخ سرد ، در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو فکری :

۱- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟ من به سوی آزادی می روم تا آن جا به هم پیوندیم

چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا ، جای قرار من و تو

۲- توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟

دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت ، آینه دار من و تو

در جامعه پر از ستم نظام شاهنشاهی ، همه در غربت و تنهایی بودیم اما امروز در آزادی هستیم.

۳- در باره ارتباط موضوعی هر یک از سروده های زیر با متن درس توضیح دهید:

الف) ز خورشید و از آب و از باد و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک فردوسی

مفهوم کلی بیت، جاوانگی سخن پاک در گذر زمان است

ب) ای منتظر ، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دست می دهم ، من آب و دانه ... / می کارمت در چشم ها گل نقش امید / می بارمت

بر دیده ها باران خورشید. سیاش کسرای

مضمون قطعه شعر: مرده دادن مرغ غمگین به شادی و نشاط

تیرانا

گنج حکمت

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور ... سپاسگزاری بس که بدین سعادت رهمنون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم.

تیرانا، مهرداد اوستا

قلمرو زبانی: تیرانا فرزند خیالی است که برخی نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می کنند و با او به گفت و گو می نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت و گو می ریزند. نظیر « امیل » ژان ژاک روسو و « احمد » عبدالرحیم طالبوف.

بارور : صاحب میوه / زبان گشودن : سخن گفتن / داعیه : ادعا / کرامت : بخشش / گشاده دستی : بخشش کردن / پالیز: باغ / زرافشانی : نور افشانی / گوهر : باران / چشم داشتن منتظر دریافت پاداش

قلمرو ادبی : تشخیص: از درختان بیاموز / مراعات نظیر: بوستان ، گل ، شکوفه و ... / پای تاسر : کنایه از همه وجود / استعاره : « مادر » استعاره از طبیعت / زر: استعاره از « نور » / گوهر استعاره از باران / کنایه : از خویشتن بت ساختن : کنایه از مغرور شدن

آن شب عزیز

درس یازدهم

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی شد آقا! نمی توانستیم، شما عصبانی شدید؛.....

قلمرو زبانی : مُصر : اصرار کننده ، پافشاری کننده / کلافه : بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده ؛ کلافه کردن : گیج کردن / ثلث سوم : نوبت سوم ، نوبت خرداد/ تل : تپه /

قلمرو ادبی: کنایه : کلافه کردن /

آفتاب، چشم‌هایتان را می زد؛ برای همین دستتان را بر چشم‌های درشتتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل

کرده بودید،

قلمرو زبانی : حمایل: نگه دارنده ، محافظ ؛ حمایل کردن : محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر / کز کردن : خود را جمع کرده نشستن / همان دم : همان لحظه /

قلمرو ادبی : حس آمیزی : گرم و پر شور حرف می زد /

وقتی حرف هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه ها فرونشست ...

قلمرو زبانی : تکبیر: الله اکبر گفتن / غریب : دور ، عجیب/

قلمرو ادبی : کنایه : دل گرم کردن « نیرو دادن » / بوی حمله می آید « نشانه های حمله پیدا است » /

استعاره : فکر دلم را گرم کرد (فکر مانند آتشی دلم را گرم کرد)

حس آمیزی: بوی حمله می آید (حمله دیدنی است نه بوییدنی)

گفتم: « پس در این حمله مرا هم با خود همراهی می کنید؟ ...

قلمرو زبانی : طفره می رفتن : خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن ، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. / متقاعد : مجاب شده ، مجاب ؛ متقاعد کردن : مجاب کردن ، وادار به قبول امری

کردن / شبیح : آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید ، سایه موهوم از کسی یا چیزی

قلمرو ادبی : حس آمیزی: بوی التماس (التماس شنیدنی است نه بوییدنی)

آن قدر مراقب پنهان کاری های خودم بودم که نفهمیدم ...

قلمرو زبانی : دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد / دید رس : دیدن ، دیده شدن / کنجکاوی گلوله توپ در خاک : فرو رفتن گلوله توپ در خاک

قلمرو ادبی : حس آمیزی : زمزمه لطیف (زمزمه را می شنویم و لطیفی را لمس می کنیم) / تشخیص : ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد.

قلمرو فکری : سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند: معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم اما معنی کنایی و ایهامی آن، این است که من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت

خالق، پست و کوچک می کردم برابر است با جمله ای که در فارسی دهم از شهید آوینی آمده است : « خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است »

صدایی که می آمد، حزین ترین و عاشقانه ترین لحنی ...

قلمرو زبانی : حزین : غم انگیز / پاییدم : با دقت نگاه کردم / برانداز کردن : سنجیدن /

ولی نپرسیدید. باهم به سوی موضع، راه افتادیم ...

قلمرو زبانی: موضع: مقر، قرارگاه / سنگر هارا آب برداشته بود: سنگرها پر از آب شده بود / سیر خواب نباید شد: زیاد نخوابید تا از خواب سیر بشوید/ خواب را مزمره کنید: کم بخوابید / مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم: به سرعت به سنگر آمدم / معرکه: میدان جنگ

قلمرو ادبی: کنایه: سنگر هارا آب برداشته بود / سیر خواب نباید شد / استعاره: خواب را مزمره کنید (خواب مثل چیزی است که مزمره می شود)

تشبیه: مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم

توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، ...

قلمرو زبانی: مهیب: ترسناک / کلاش: کلاشینکف، نوعی اسلحه / معبر: محل عبور، گذرگاه / بچه‌های بی‌حفاظ لحظه به لحظه کمتر می شد: شهید می شدند. / دوشکا: اسلحه ای قوی که که بزرگ تر و قوی تر از تیربار است.

قلمرو ادبی: تشخیص: تیربارها و دوشکاها و رگبارها، تلاش می کردند /

وقتی بچه‌هایی که می‌افتادند، ...

قلمرو زبانی: خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. / ذله: به تنگ آمدن / بال در آوردم: بسیار خوشحال شدم / انهدام: نابود کردن/

قلمرو ادبی: کنایه: بال در آوردم

استعاره: من مانند پرنده ای بال در آوردم

خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر

کردم که « اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می شد؟ چه معلّم عجیبی!»

قلمرو فکری (مفهوم: اشتیاق، همراهی / احساس مسئولیت در برابر همه)

درست در همان لحظه، شما «یامهدی» غریبانه‌ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی

اختیار پیش دویدم تا تفنگ را بردارم و به دستتان بدهم. مثل گاهی که در کلاس، قلمی، کاغذی از دستتان می‌افتاد و

ما بی اختیار، خم می شدیم تا آن را به شما بدهیم.

ایستاده بودید ولی تفنگ را نگرفتید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان خون می‌ریزد،

قلمرو زبانی: غریبانه، منسوب به غریب / قلمرو فکری: مفهوم: مجروح شدن / رعایت ادب / بی اختیار عاشق /

تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اولتان، انگار نه

انگار که یک دست از دست داده‌اید.

قلمرو ادبی: دست: تکرار / از دست دادن: کنایه از محرومیت از داشتن چیزی / قلمرو فکری: مفهوم: استواری و اشتیاق ادامه مبارزه

یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند ... قلبتان.

قلمرو زبانی: جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز / قلمرو ادبی: به خود پیچیدن: کنایه از درد کشیدن / جگرخراش: کنایه از دردناک

قلمرو فکری: مفهوم: آموختن صلابت از راهنما

از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، ... در دست بگیرد.»

قلمرو زبانی: تعلل: عذر آوردن / موظف: وظیفه دار کردن - قلمرو ادبی: در دست گرفتن: کنایه از فرماندهی کردن

قلمرو فکری: مفهوم: فرماندهی تا آخرین رمق

دوباره به من تشر زدید که بروم، ... کلامتان «یا مهدی» بود.

قلمرو زبانی: تشر: سخن همراه با خشم / شهادتین: رو شهادت - قلمرو ادبی: خاموش شدن: کنایه از شهید شدن - قلمرو فکری: مفهوم:

دل بستگی عاشق به معشوق/ بی اختیار عاشق/ شهادت عاشقانه

افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم ... به همین زنده‌ام آقا!

قلمرو زبانی: لنگ: شل / قلمرو ادبی: سنگ: مجاز از سنگ قبر / قلمرو فکری: مفهوم: افتخار به همراهی با معشوق تا آخرین لحظات

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- با توجه به متن درس، معنای واژه های زیر را بنویسید:

الف) مَعْبَر : (محل عبور رزمندگان در میدان مین)

ب) ذَلَّه شدن : (خسته شدن)

۲- شش واژه مهم املایی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب های وصفی یا اضافی بسازید.

جناق - چته - حمایل - دریغ - تل - شبخ

۳- در بند پنجم، زمان فعل ها را مشخص کنید.

شد : ماضی مطلق (فرو نشست (ماضی مطلق) آمدید (ماضی مطلق) شناخته باشید (ماضی التزامی) کرد (ماضی

مطلق) کنده شدم (ماضی مطلق) دویدم (ماضی مطلق) بگویم (مضارع التزامی) نبرده اید (ماضی التزامی)

۴- برای کاربرد هر یک از ضمائر زیر، جمله های مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

ضمیر پیوسته (متصل): وقتی حرفهایتان تمام شد (تان : مضاف الیه ، مرجع ، آقا معلم)

ضمیر گسسته (جدا) : از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست (شما : مضاف الیه ، مرجع : رزمندۀ دانش

آموز)

قلمرو ادبی :

۱- با توجه به متن درس:

الف) دو « کنایه » بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید. کز کردن: کنایه از تنها شدن، گوشه گیری / فرونشستن کنایه از تمام شدن

ب) یک نمونه « حس آمیزی » مشخص کنید. حرف زدن گرم

۲- فضاسازی، در کدام قسمت از متن، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟ به کار بردن برخی واژه ها و گفتگوها و زمینه سازی کلاس درس و معلم در بند اول . . . فضاسازی مناسبی دارد

قلمرو فکری :

۱- سروده های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید:

الف) کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت

با زخم نشان سرفرازی نگرفت

سید حسن حسینی

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت

حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!

توصیف رزمندگانی است که بدون ادعا به جبهه های حق علیه باطل رفتند؛ از مرگ نهراسیدند، مشتاقانه به استقبال مرگ رفتند.

ب) برای وصف میدان های پُر مین

برای وصف خال و زلف چین چین

علی سهامی

نه در شیراز و نه در شهر گنجه

«نظامی» می شوم در «قصر شیرین»

شاعر با ایهامی لطیف خودش را همیشه برای جنگ با متجاوزان آماده می داند

۲- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم

بیدار شود ز خواب نوشین

تا باز کند به روی عالم

دییچه خاطرات شیرین

از لاله دهد به سبزه زیور

ای دوست، مرا به خاطر آور!

ملک الشعرای بهار

حالا دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک

کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب

عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

شعر خوانی

شکوه چشمان تو

۱- آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه ! سر بریده خورشید شامگاه؟

قلمرو زبانی : آه : شبه جمله / پگاه : صبح زود /

قلمرو ادبی: سر ماه ، سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص / مراعات نظیر : ماه و خورشید

آیا این شهید سر بریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سربریدگی آن تعبیر می کند) یا

خورشید سربریده است در هنگام غروب (خورشید به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است چنان که شهید)

۲- خورشید ، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملا حظه افتاده بین راه؟

قلمرو زبانی: بی حفاظ : درست و بعینه

قلمرو ادبی: استعاره : « خورشید » استعاره از شهید حججی

قلمرو فکری: بی ملاحظه ؛ ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبا رو یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن. پیکر شهید ، گویی خورشید است که بعینه روی خاک قرار گرفته است یا ماه است که بی آن که ملاحظه زیبایی خود را بکند ، خود را آشکار ساخته است.

۳- ماه آمده به دیدن خورشید ، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

قلمرو زبانی: صبح زود : احتمالا اشاره دارد به زمان شهادت شهید که صبح زود بوده است/

قلمرو ادبی: تضاد : صبح زود ، سر شب / مراعات نظیر : ماه ، خورشید / استعاره : « خورشید » در مصراع اول و « ماه » در مصراع دوم ، استعاره از شهید حججی /

قلمرو فکری: ماه با تمام زیبایی اش صبح زود به دیدن شهید آمده است . خورشید (هنگام غروب سرخ رنگ است) با تمام عظمت خود به هنگام غروب به دیدار شهید رفته است.

۴- حُسن شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسن شهید من ، ای حُسن بی گناه

قلمرو زبانی: حُسن : زیبایی /

قلمرو ادبی: جناس : حُسن ، مُحسن

قلمرو فکری: زیبایی شهادت، از همه زیبایی ها فراتر و ارجمندتر است و تو ای محسن شهید، آن شهید زیبای من هستی.

۵- ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف ، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

قلمرو زبانی: یوسف : نهاد / هیچ : قید

قلمرو ادبی: تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف (ع) / می ترسم : ایهام دارد (الف) یقین دارم (ب) واهمه دارم.

قلمرو فکری: یوسف که خود در زیبایی مثل است، می ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمند شوی؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن

۶- شاهد ، نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق ، رگ گردنت گواه

قلمرو زبانی: شاهد: گواه / محضر : دادگاه /

قلمرو ادبی: دادگاه عشق : تشبیه / تشخیص : گواهی دادن رگ گردن

قلمرو فکری: نیازی به حضور شاهد و گواه نیست؛ زیرا در دادگاه عشق، رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده ای . شاعر به ویژگی های عاشق شهادت بودن، اسارت و شرافت شهید اشاره دارد

۷- دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟

قلمرو زبانی: چشمت کشیده راه : یعنی به راه چشم دوخته شده است؛ به راه می نگری و منتظر هستی.

قلمرو ادبی: کنایه : چشم کشیده راه / بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب (س)

قلمرو فکری: این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب (س) می اندازد؛ زینب محو تماشای سیر برادر شده بود، تو از اشتیاق چه کسی است که این گونه محو تماشا شده ای؟

۸- از دور دست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف ، به کجا می کنی نگاه؟

قلمرو زبانی: شهید حججی را همان مسلم بن عقیل می داند که به سوی کوفه انگار فرستاده شده است

قلمرو ادبی: تلمیح : ماجرای مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفه

قلمرو فکری: ای فرستاده امام حسین، از دور دست ها منتظر کدام پیک دیگری هستی ؟ (درحالی که خودت فرستاده هستی)

۹- لبریز زندگی است نفس های آخرت آورده مرگ ، گرم به آغوش تو پناه

قلمرو زبانی: لبریز: یک واژه مرکب است

قلمرو ادبی: متناقض نما (پارادوکس) : لبریز زندگی است نفس های آخرت / تشخیص : مرگ به آغوش کسی پناه بیاورد

قلمرو فکری: نفس های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد.

۱۰- یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

قلمرو زبانی: یک کربلا شکوه : « کربلا » ممیز / نهفته است : ماضی نقلی / روضه : روضه خوان /

قلمرو ادبی : تلمیح : به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که پیکر مطهر امام حسین (ع) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید نیز با توجه « روضه » اشاره ای دارد به روضه خوانی در سوگ حضرت.

قلمرو فکری : تو زنده کننده عظمت و شکوه حادثه کربلایی . تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین در آن قرار داشت . (پیکرت، گویی روضه خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می کشد).

مرتضی امیری

اسفندقه

درک و دریافت :

۱- برای خوانش مناسب شعر ، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟ با لحن تغزلی و حماسی

۲- با توجه به متن شعر خوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید:

الف) در بیت های ششم تا هشتم ، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حجی اشاره دارد؟ بیت ششم : سر بریده شهید / بیت

هفتم : چشم به راه بودن / بیت هشتم : در انتظار بودن

ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟ یاد و خاطره شهدا را باید در دلها و قلبها زنده نگه داشت.

گذر سیاوش از آتش

درس دوازدهم

سیاوش ، فرزند کاووس ، شاه خیره سر کیانی است که پس از تولد رستم او را به زابل برده ، رسم پهلوانی ، فرهیختگی و رزم و بزم به او می آموزد. در بازگشت ، سودابه ، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می بندد اما او که آرم و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است ، تن به گناه نمی سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می شود

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان

قلمرو زبانی : موبد : روحانی زرتشتی ، مشاور / سپهبد : سپه « سپا » + بد « بزرگ » پادشاه ، منظور کی کاووس است

قلمرو ادبی : جناس : جهان ، نهان / مراعات نظیر : شاه ، موبد ، سپهبد

قلمرو فکری : مشاور به کی کاووس گفت : « غم و غصه پادشاه پنهان نخواهد ماند(باید راهی برای آن پیدا کرد)

۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو زبانی : پیدا کنی : آشکار سازی / گفت و گوی : حقیقت موضوع / سبوی : کوزه ، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر

برای حمل یا نگه داشتن مایعات / بیاید زدن سنگ را بر سبوی : باید آزمایش و امتحان کنی

قلمرو ادبی : کنایه : سنگ بر سبوی زدن کنایه از آزمایش کردن / تضاد: سنگ ، سبوی

قلمرو فکری : اگر می خواهی حقیقت ماجرا آشکار شود باید آنها را مورد آزمایش قرار بدهی (تا حقیقت روشن بشود)

۳- که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

قلمرو زبانی : شاه : کی کاووس / اندیشه : بد گمانی ، اندوه ، ترس ، اضطراب ، فکر / گزند : آزرده /

قلمرو ادبی : مجاز : دل مجاز از وجود

قلمرو فکری : هر چند فرزند(سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد

۴- وزین دختر شاه هاماوران پر اندیشه گشتی به دیگر کران

قلمرو زبانی : هاماوران : هاماوران مخفف هامون و ران یعنی صاحبان دشت و صحرا . بلاد یمن را گویند. « ان » پسوند مکان است /

پراندیشه گشتن : نگران و مضطرب شدن / به دیگر کران : از طرف دیگر .

قلمرو فکری : از طرف دیگر ، نسبت به سودابه نیز بدگمان بود (کی کاووس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می دهد ، علاوه بر

گرفتن باج و خراج ، دخترش سودابه را نیز به همسری می گیرد).

۵- ز هر درسخن چو بدین گونه گشت بر آتش یکی را باید گذشت

قلمرو ادبی : تلمیح: به اعتقاد قدما برای تشخیص گناه کار از بی گناه ؛ یک راه ، گذشتن از میان آتش بود را : فک اضافه گذشتن یکی

قلمرو فکری : وقتی کار به این مرحله رسید ؛ یک نفر باید از میان آتش عبور بکند

۶- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو زبانی : سوگند: قسم، واژه تحول پیدا کرده ؛ در قدیم به معنی گوگرد بود و امروزه به معنی قسم است/ چرخ : آسمان / گزند : آسیب /

قلمرو ادبی : استعاره : چرخ بلند استعاره از آسمان / تشخیص : چرخ بلند سوگند بخورد

قلمرو فکری : آسمان چنین قسم یاد کرده است که هرگز بر بی گناهان آسیبی نمی رسد (اشاره به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است ، پس بی گناهان را نمی سوزاند)

همی با سیاوش به گفتن نشانند

۷- جهاندار ، سودابه را پیش خواند

قلمرو زبانی : جهاندار : کی کاووس / به گفتن نشانند: رو به رو کرد
قلمرو فکری : کی کاووس سودابه و سیاوش را رو به رو کرد.

نه گردد مرا دل ، نه روشن روان

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان

قلمرو زبانی : هر دوان : هر دو ؛ « ان » نشانه جمع است (سودابه و سیاوش) / مرا دل : دل من ؛ « را » فک اضافه /
قلمرو ادبی : کنایه : « ایمن نگردیدن دل » و « روشن نگشتن روان » کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است / حس آمیزی : روان روشن
قلمرو فکری : سرانجام کی کاووس گفت : دل و جانم از هر دو نفرتان آسوده نمی شود

۹- مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی : مگر : به جز ، جز اینکه / تیز : سوزان / پیدا کند : مشخص کند / گنه کرده : انسان گناه کار /
قلمرو ادبی : تلمیح : به اعتقاد قدما که آتش انسان گناه کار را تشخیص می دهد و نمی سوزاند. / تشخیص : آتش چیزی را مشخص کند
قلمرو فکری : به جز این که آتش سوزان ، انسان گناه کار را مشخص سازد و او را رسوا کند.

۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...

قلمرو زبانی : گفتار : گفت (بن ماضی + ار)
قلمرو ادبی : ایهام : راست گویم : الف) راست گو هستم ب) راست می گویم
قلمرو فکری : سودابه چنین پاسخ داد که من راست گو هستم « راست می گویم » (باید سیاوش مورد آزمایش قرار گیرد) نه من .

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین که « رایت چه بیند کنون اندرین؟ »

قلمرو زبانی : پور: پسر / شاه زمین : کی کاووس / رایت : نظر تو / اندرین : در این باره /
قلمرو ادبی : مجاز : « شاه زمین » مجاز از شاه ایران /
قلمرو فکری : کی کاووس به سیاوش گفت : « نظرت در این باره چیست؟ »

۱۲- سیاوش چنین گفت ک « ای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

قلمرو زبانی : شهریار: مرکب از « شهر + یار » / دوزخ : جهنم / خوار : حقیر و کوچک / حرف اضافه
قلمرو ادبی : مجاز : دوزخ مجاز از « آتش دوزخ »
قلمرو فکری : سیاوش چنین جواب داد که ای پادشاه ، آتش جهنم در برابر این تهمت برای من حقیر و ناچیز است.

۱۳- اگر کوه آتش بود بسم از این تنگ خوار است اگر بگذرم

قلمرو زبانی : سپردن : طی کردن ؛ پیمودن / تنگ : تنگه آتش / خوار : کوچک و حقیر /
قلمرو ادبی : اغراق : کوه آتش / تشبیه : آتش مانند کوهی باشد
قلمرو فکری : اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد برای من آسان است (نظر دکتر کزازی : « اگر کوه آتش در برابرم باشد ، آن را به پای در خواهم نوشت و از این کوه ، حتی حتی اگر در دشواری گذار مانند « تنگ خوار » باشد ، خواهم گذشت . »

۱۴- پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی : اندیشه : ترس / پر اندیشه : غمگین و ناراحت / نیک پی : خوش قدم ، نیک نژاد /
قلمرو فکری : کی کاووس از دست فرزند و همسر خود غمگین شد

۱۵- « کزین دو یکی گر شود نابه کار از آن پس که خواند مرا شهریار؟

قلمرو زبانی : کزین دو : از این دو نفر / نابه کار : گناهکار / شهریار : پادشاه
قلمرو فکری : اگر از این دو نفر یکی هم گناهکار باشد ، بعد از آن چه کسی مرا پادشاه خواهد خواند ؟ (سی مرا پادشاه نخواهد خواند)

۱۶- همان به کزین زشت کردار ، دل بشویم کنم چاره دل گسل

قلمرو زبانی : به : بهتر است / دل گسل : کار دل آزار ، صفت جانشین موصوف (چاره کار دل گسل)

قلمرو ادبی : کنایه : دل شستن کنایه از قطع امید کردن ، خود را رها ساختن

قلمرو فکری : و اینکه بهتر است که از این کار زشت (آنها) خیالم را راحت کنم ، چاره ای بجویم و غم اندوه دلم را از بین ببرم

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت ، صد کاروان

قلمرو زبانی : دستور: وزیر، مشاور / ساروان : شتر بان / هیون : شتر ، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام / صد کاروان : زیاد
قلمرو ادبی : جناس : ساروان ، کاروان / اغراق : صد کاروان
قلمرو فکری : به مشاور دستور داد تا به ساربان بگوید شتران زیادی را از دشت بیاورند.

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی : جهانی : مردم زیادی / نظاره شده : نگاه می کردند / هم گروه : جمع ، با همدیگر کوه : ممیز است (دو کوه هیزم)

قلمرو ادبی : اغراق : هیزم دو کوه/تناسب : دشت ، کوه (تضاد : دشت صاف است و کوه برآمدگی دارد) مجاز : « جهان » منظور مردم جهان است/ جناس : شاه ، راه

قلمرو فکری : در دشت هیزم های زیادی گذاشتند مردم همه برای دیدن جمع شدند

۱۹- بدان گاه سوگند پر مایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

قلمرو زبانی : سوگند : معنای قدیم خود را از دست داد و معنای جدید گرفت.

قلمرو ادبی : جناس : شاه ، راه

قلمرو فکری : در زمان کی کاووس راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست کار این بود (زیرا اعتقاد داشتند که آتش پاک و مقدس است و هرگز انسان های پاک را نمی سوزاند!)

۲۰- وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو زبانی : موبد : مشاور ، وزیر /

قلمرو فکری : شاه به مشاور دستور داد که بر روی چوب نفت سیاه بریزند

۲۱- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند ؛ گفتی شب آمد ، به روز

قلمرو زبانی : آتش فروز : آتش افروزنده / دو صد : بسیار / دمیدند : افروختند / دمیدن آتش ؛ افروختن آن . پدید آمدن آن

؛ با دهان دم دادن آتش را تا برافروزد. / گفتی : انگار ، مثل این که / آمد : شد

قلمرو ادبی : اغراق : دو صد / تضاد : شب ، روز / تشبیه : روز مثل شب شد کنایه : تاریک شدن

قلمرو فکری : مردان زیادی آمدند و آتش برافروختند و از دود سیاه آتش ، انگار روز روشن به شبی تیره و تاریک تبدیل شد.

۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه برآمد پس از دود ، زود

قلمرو زبانی : نخستین : در لحظه اول / زبانه : چیزی که مشابهت به زبان داشته باشد چون زبانه آتش .

قلمرو ادبی : جناس : دود ، زود / تناسب : دمیدن ، دود ، زبانه

قلمرو فکری : در همان لحظه اول ، از دمیدن ، دودی سیاه برخاست و بعد از آن دود ، زبانه آتش سر کشید.

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

قلمرو زبانی : سراسر : وندی مرکب (« ا » میانوند) / همه دشت : همه مردم / بریان شدند : غمگین شدند / - ش : مضاف الیه مرجع ، سیاهش است /

قلمرو ادبی : مجاز : دشت / تضاد : خندان ، گریان / جناس : بریان ، گریان

قلمرو فکری : همه مردم غمگین شدند و بر چهره خندان سیاهش ، گریه می کردند (سیاهش چهره ای خندان داشت و در حالیکه مردم گریه می کردند)

۲۴- سیاهش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی : خود : کلاه جنگی / زرین : طلایی ، صفت بیانی نسبی /

قلمرو ادبی : تناسب : خود ، سر

قلمرو فکری : سیاهش پیش پدر آمد در حالیکه کلاه خود طلایی بر سر داشت

۲۵- هشیوار و با جامه های سپید لبی پر ز خنده ، دلی پر امید

قلمرو زبانی : هشیوار : هوشیار ، هوشیارانه ، آگاهانه / جامه : لباس / سپید : سفید ؛ (پوشیدن جامه سپید ، به هنگام گذر از آتش هم می تواند نمادی از پاکی و بی گناهی سیاهش باشد ، هم نشانی از آن که سیاهش آماده مرگ است و آن را به جان می خرد: جامه سوگ ، در ایران کهن ، سپید است. « نامه باستان »)

قلمرو ادبی : تناسب : لب ، خنده - لب ، دل

قلمرو فکری : سیاهش هوشیارانه و با لباسی سپید ؛ در حالیکه لبانش پر از خنده بود در دل امیدوار (به لطف خدا)

۲۶- یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه

قلمرو زبانی : تازی : اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک ، تازنده ، اسب عربی/ برنشسته : سوار شده / سیاه : سیاهی

اسب سیاهش نشانه نژادگی و باارزشی او است، در روزگاران گذشته ، اسب سیاه ارج و ارزشی ویژه داشته است و آن را خجسته و

مبارک می دانسته اند. نام این اسب « بهزاد » بود/ نعل : آهنی که بر کف ستور میخ می کنند /

قلمرو ادبی : اغراق : خاک نعل به ماه برسد/ مجاز : ماه (آسمان)

قلمرو فکری : سیاهش ، سوار بر اسب سیاه رنگی شد که با شکوه و هیبت گام بر می داشت و خاک نعلش به آسمان می رسید

۲۷- پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بُود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی : کافور : ماده معطر جامدی که از برخی گیاهان مخصوصا نوعی درخت به دست می آید چون خاصیت ضد عفونی دارد ، به هنگام کفن و دفن ، بر اجساد مردگان می زنند / پراگندن کافور : نشانی از آمادگی سیاوش است برای مردن و بی بیمی او از مرگ .
قلمرو ادبی : کنایه : کافور پراگندن
قلمرو فکری : سیاوش ، آن گونه راه رسم قدیم بود ؛ خود را آماده مرگ کرده بود و از مرگ بیمی نداشت.

۲۸- بدان گه که شد پیش کاووس باز
فرود آمد از باره ، بردش نماز
قلمرو زبانی : باز شد : باز آمد / باره : اسب / نماز بردن : تعظیم کردن ، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم.
قلمرو ادبی : کنایه : نماز بردن
قلمرو فکری : سیاوش ، وقتی پیش کاووس شاه باز آمد ، از اسب فرود آمد و او را تعظیم کرد

۲۹- رخ شاه کاووس پر شرم دید
سخن گفتنش با پسر نرم دید
قلمرو زبانی : رخ : چهره / پرشرم : قید / ش: مضاف الیه « سخن گفتن با پسرش را نرم دید » / نرم : قید /
قلمرو ادبی : حسن آمیزی: سخن نرم ، شنیدنی است نه دیدنی / جناس : شرم ، نرم / نرم سخن گفتن : کنایه از مهربانی کردن /
قلمرو فکری : چهره کاووس را پراز شرم و حیا دید ، در حالیکه با پسرش ، سیاوش ، به نرمی سخن می گفت.

۳۰- سیاوش بدو گفت : « انده مدار
کزین سان بود گردش روزگار
قلمرو زبانی : روزگار : دو تلفظی
قلمرو فکری : سیاوش به کاووس گفت : « غمگین نباش ، گردش روزگار چنین است

۳۱- سر پر ز شرم و بهایی مراست
اگر بی گناهیم رهایی مراست
قلمرو زبانی : سر : وجود / شرم : حیا / بهایی: ارزشمند ، پربها / « و » همراهی : یعنی سری شرم زده اما والا و ارجمند / اگر :
حتما

قلمرو ادبی : مجاز : سر / جناس : بهایی ، رهایی
قلمرو فکری : وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم (که آن را با گناه آلوده نمی سازم) پس اگر بی گناه باشم (که حتما بی گناه هستم) بدون شک نجات خواهم یافت .

۳۲- ور ایدون که زین کار هستم گناه
جهان آفرینم ندارد نگاه
قلمرو زبانی : ور : و اگر / ایدون : چنان چه / زین : از این / -م : در « هستم » متمم است (بر من است) / جهان آفرین : خداوند
/ م : مرا « مفعول »

قلمرو ادبی : جناس : گناه ، نگاه (جناس ناقص اختلافی)
قلمرو فکری : و اگر از این کار ، بر من گناهی است (اگر گناهی بر عهده من باشد) / بدون شک ، خداوند مرا زنده نگاه نمی دارد.

۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش
کزین کوه آتش نیابم تپش
قلمرو زبانی : یزدان : خداوند / نیکی دهش : نیکی دهنده / تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت ، گرمی و حرارت /
قلمرو ادبی : اغراق : کوه آتش / تشبیه : آتش مانند کوهی است / کنایه : تپش یافتن کنایه از هراسیدن / تناسب : آتش ، تپش
قلمرو فکری : به لطف و رحمت خداوند نیکی دهنده ، از این کوه آتش هیچ گرمای آزاردهنده ای را احساس نخواهم کرد (هیچ آسیبی به من نخواهد رسید)

۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت
نشد تنگ دل ، جنگ آتش بساخت
قلمرو زبانی : سیه : اسب سیاه (صفت جانشین موصوف) / تنگ دل : غمگین / بساخت : آماده شد /
قلمرو ادبی : تشخیص : به جنگ آتش رفتن / کنایه : تنگ دل شدن کنایه از ناراحت شدن / جناس : تاخت ، ساخت / مراعات نظیر: سیه ، تاخت

قلمرو فکری : سیاوش به سرعت اسب سیه را تازاند ؛ ناراحت و غمگین نشد و به جنگ آتش رفت.

۳۵- زهر سو زبانه همی برکشید
کسی خود و اسب سیاوش ندید
قلمرو زبانی : زبانه : زبانه آتش بدون دود / همی برکشید : ماضی استمراری / خود : گلاهِ جنگی /
قلمرو ادبی : مجاز : خود (مجاز از سیاوش)
قلمرو فکری : از هر سو زبانه آتش شعله ور بود ؛ کسی سیاوش را در میان آتش نمی دید.

۳۶- یکی دشت با دیدگان پر ز خون
که تا او کی آید ز آتش برون
قلمرو زبانی : دشت : مردم دشت / دیدگان : چشمها / او : سیاوش

قلمرو ادبی : مجاز: دشت / دیدگان پر زخون : کنایه از غم و انوه بیش از اندازه
قلمرو فکری : مردمان با دیدگان گریان به آتش نگاه می کردند تا ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می آید

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو
که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی : غو: بانگ و خروش، فریاد / شاه نو : سیاوش /

قلمرو ادبی: جناس : نو ، غو

قلمرو فکری : مردم وقتی سیاوش را دیدند فریاد کشیدند (گفتند) که او از آتش ، به سلامتی بیرون آمده است

۳۸- چنان آمد اسپ و قبا ی سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی : قبا : نوعی لباس / سمن : یاسمن ، گلی سفید رنگ و خوشبو، در اینجا مطلق « گل » /

قلمرو ادبی : کنایه : سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن/ ویژگی خرق عادت حماسه /

قلمرو فکری : سیاوش ، بی هیچ گزند و آزار ، از آتش گذشت ؛ آنچنان که گویی به جای آتش سوزان ، گل یاسمن و زیبا را در کنار داشت.

۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان

بود

قلمرو زبانی : بخشایش: از جرم گناه کسی گذشتن (از مصدر « بخشودن ») / دم آتش : تأثیر گرمای آتش

قلمرو ادبی : تضاد : آتش ، آب /

قلمرو فکری : وقتی بخشایش و لطف خداوند شامل حال کسی بشود ؛ گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود.

۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو زبانی : هامون : دشت و صحرا و زمین هموار خالی از بلندی و پستی . /

قلمرو ادبی : تشبیه : کوه آتش/ مجاز : شهر و دشت مجاز از مردم در دشت و شهر / مراعات نظیر : هامون ، دشت و شهر

قلمرو فکری : وقتی سیاوش از میان کوه آتش بیرون آمد و به دشت رسید ؛ همه مردم ، شادمانه ، فریاد کشیدند.

۴۱- همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر

قلمرو زبانی : را : حرف اضافه / دگر : نهاد / بی گنه : شخص بی گناه / دادگر: خداوند دادگر

قلمرو فکری : مردم به هم مژده می دادند که « خداوند انسان بی گناه را « سیاوش » بخشیده است.

۴۲- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی : همی کند : می کند (ماضی استمراری) / موی کندن : شدت ناراحتی / آب : اشک (می تواند در معنی « عرق » هم باشد

/ خستن : زخمی کردن ، مجروح کردن / روی خستن : شدت ناراحتی /

قلمرو ادبی : کنایه : موی کندن / روی خستن / جناس: مو ، رو

قلمرو فکری : سودابه از شدت ناراحتی موهایش را می کند ؛ اشک می ریخت و صورتش را چنگ می گرفت (چون گناهایش داشت آشکار می شد)

۴۳- چو پیش پدر شد سیاووش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو زبانی : چو : وقتی / شد : رفت

قلمرو ادبی : تناسب: دود ، آتش - گرد ، خاک / جناس: پاک ، خاک/ ایهام : پاک (الف) تمیز (۲) بی گناه

قلمرو فکری : وقتی سیاوش پیش کاووس رفت ، برلباسش نه دودی و آتشی بود و نه گرد و خاکی (نشان بی گناهی)

۴۴- فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه

قلمرو زبانی : سپهبد : کی کاووس /

قلمرو ادبی : تناسب : اسب ، سپاه / تضاد : اسب ، پیاده / واج آرای /

قلمرو فکری : کی کاووس از اسب پیاده شد (با این کار او) همه سپاه از اسبان خود پیاده شدند.

۴۵- سیاووش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

قلمرو زبانی : تنگ : به سختی و گرمی ، قید است / در بر گرفت : در آغوش گرفت / اندر گرفت : شروع کرد

قلمرو فکری : کی کاووس سیاوش را به گرمی در آغوش گرفت و از کردار بدش نسبت به او ، عذر خواهی کرد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱ - همانطور که می دانیم به دو روش زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله

- توجه به روابط معنایی واژگان

* اکنون بنویسید با کدام یک از روش ها می توان به معنای واژه « اندیشه » در بیت های زیر پی برد ؟

الف (چو شب تیره گردد شبیخون کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم فردوسی

توجه به روابط معنایی واژگان : از کلمه « ترس » متوجه می شویم که اندیشه به معنی « اضطراب » است

ب (غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب دلان را پیشه این است نظامی

قرار دادن واژه در جمله : اندیشه « در این بیت به معنی « فکر » است

(پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت فردوسی

قرار گرفتن در جمله . با توجه به داستان ، در این بیت « اندیشه » به معنی « اندوه و اضطراب » است .

۲ - بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل ، نه روشن روان

سرانجام گفت : « از هر دوان نه دل من و نه روان روشنم ایمن نگرده »

۳ - به جمله های زیر توجه کنید:

(الف) او در مراغه رصدخانه ای بزرگ ساخت. (ب) آن نامدار ، لشکری عظیم ساخت.

(ج) استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت. (د) او با ناملایمات زندگی ساخت.

فعل « ساخت » در هر یک از جمله های بالا کاربرد خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است ، پس واژه « ساخت » در هر یک از کاربردهایش ، فعل دیگری است.

- فعل های « گذشت » و « گرفت » در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند . برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

گذشت : (۱) زمان به سرعت گذشت. (۲) بر دلم گذشت که خبر خوشی در راه است.

(۳) گذشت ، کار بزرگان است. (۴) خرس از پل گذشت . و ...

گرفت : (۱) من دست او را گرفتم. (۲) گرفتم که کارها را تمام کردی ؛ بعد چی ؟

(۳) هنگام غروب دل آدم می گیرد (۴) هنگام ورزش باید مواظب باشیم عضلات پا نگیرد. و ...

قلمرو ادبی :

۱ - کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید:

(الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی سنگ بر سبوزدن : آزمایش کردن

(ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل ، جنگ آتش بساخت تنگ دل شدن : ناراحت

۲ - دو نمونه « مجاز » در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند : « دشت » مجاز از « مردم »

چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت : « شهر و دشت » مجاز از « مردم »

۳ - برای هر یک از زمینه های حماسه ، بیت متناسب از متن درس بیابید.

(الف) قهرمانی : اگر کوه آتش بود بسپریم / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

(ب) خرق عادت : چو از کوه آهن به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

(ج) ملی : مگر کآتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند (معتقد بودند آتش گناهکار را از بی گناه تشخیص می دهد)

قلمرو فکری :

۱ - معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

وقتی مردم سیاوش را دیدند که سالم از میان آتش بازگشته است ؛ شادمانه فریاد کشیدند که شاه نو سالم آمده است

۲ - « گذر سیاوش از آتش » را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است گو می ترس از آن مولوی

هر دو به این نکته اشاره دارد که « آتش بی گناه هان را آسیب نمی رساند ؛ تنها ستمکاران و ظالمان هستند که باید از آزمون

آتش بترسند و وحشت کنند. »

۳ - نخست برای هر نمونه ، بیتی مرتبط در متن درس بیابید ؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست سنایی	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	روزگار همه آزاد مردان را ناراحت و غمگین می سازد
گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ	اگر کوه آهن بود بسپریم ازین تنگ خوار است	زندگی با تنگ تحمل ناپذیر است. مرگ بهتر از

سعدی	اگر بگذرم	زندگی با تنگ است.
------	-----------	-------------------

گنج حکمت

به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود ...

گلستان ، سعدی

قلمرو زبانی :

یکی را : از یکی / ملوک : ج ملک ، پادشاه / عجم : ایرانی / ملوک عجم : پادشاهان ایرانی / تطاول : دراز دستی ، تجاوز ، دست بیداد / رعیت : عامه مردم / جور : ستم / مکاید : ج مکیدت ، کیدها ، حيله ها / فعل : کار ، عمل / مکاید فعلش : کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود / به جهان برفتند : به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند / کُربت : غم ، اندوه ؛ کربت جور : اندوه حاصل از ظلم و ستم / ارتفاع : محصول زمین های زراعتی ؛ ارتفاع ولایت : عایدات کشور و درآمدهای مملکت. / نقصان پذیرفت : کاهش یافت / فریادرس : یاور ، دستگیر ، مددکار / حلقه به گوش : فرمانبردار و مطیع شده / بیگانه : اجنبی ، غریب / شعر بیت اول : هرکه می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند ، باید در روزهای خوشی و سلامت ، جوانمرد و بخشنده باشد.

حلقه به گوش : برده لطف کن لطف : تکرار

شعر بیت دوم : بنده حلقه به گوش تو هم که باشد ، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد ، بنده و یاریگر تو می شود.

باری : خلاصه / به مجلس او در : دوحرف اضافه برای یک متمم / زوال : نابودی / هیچ توان دانستن : آیا می توان دانست ؟ هیچ : قید پرسشی / حشم : چاکران / مملکت بر او مقرر شد : پادشاهی و فرمانروایی به دست او قرار گرفت / به تعصب : به حمایت ، جانبداری / سر پادشاهی نداری ؟ : اندیشه سلطنت نداری ؟ / گفت : « پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست . » : وزیر گفت : پادشاه باید بخشنده و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او ، در امان و آسوده دل باشند ، و تو هیچ کدام از این دو ویژگی را نداری. / و رحمت : و رحمت لازم است (حذف به قرینه لفظی) / ایمن : بی ترس و بیم / جورپیشه : ستمگر / طرح ظلم افکندن : ظلم را بنیان نهادن

قلمرو ادبی :

استعاره : دست تطاول

کنایه : حلقه به گوش کنایه از فرمانبردار

مجاز : سر پادشاهی « سر مجاز از اندیشه »

قلمرو فکری :

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد / گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بنده حلقه به گوش ار نوازی برود / لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قالب شعر « قطعه » است چون فقط مصراع های زوج دارای قافیه هستند (گوش - حلقه به گوش)

هرکه می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند ، باید در روزهای خوشی و سلامت ، جوانمرد و بخشنده باشد.

بنده حلقه به گوش تو هم که باشد ، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد ، بنده و یاریگر تو می شود.

نکند جورپیشه سلطانی / که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند / پای دیوار ملک خویش بکند

قالب شعر « مثنوی » است

ستمگر نمی تواند پادشاهی کند ، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند. / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است.)

پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

خوان هشتم

درس سیزدهم

خوان : مرحله

هان : شبه جمله

داشتم می گفتم : ماضی مستمر (جاری)

... یادم آمد ، هان ،

داشتم می گفتم ، آن شب نیز

سورت : تند ، تیزی ، حدّت و شدّت / ها در بیدادها : نشانه تکرر است یعنی «

بسیار بیداد می کرد » / دی : دی ماه ، مجازاً « زمستان » / تشخیص : سورت سرما ظلم بکند

و چه سرمایایی ، چه سرمایایی !

باد برف و سوز و حشتناک

باد برف : کولاک باد همراه با برف و سوز می وزید: اشاره به فضای خفقان جامعه دارد

لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی لیک : حرف ربط / خوشبختانه ، آخر : قید خوشبختانه سرانجام جایی را پیدا کردم

گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس تشبیه : (بیرون : مشبه ، همچون : ادات، ترس: مشبه به، تیره و سرد : وجه شبه

قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم... قهوه خانه : نماد فرهنگ جامعه ایرانی / تشبیه : (قهوه خانه»

مشبه « هم چون » ادات « شرم » مشبه به « گرم و روشن بود (وجه شبه) / جناس : گرم ، شرم حسن آمیزی : شرم گرم و روشن بود / تضاد : گرم ، سرد - تیره ، روشن. / ایهام : سرد : الف) مقابل گرم ب) صمیمی نبود - گرم : الف) مقابل سرد ب) با مهر و صمیمی بود.

همگنان را خون گرمی بود. همگنان : همگی / را : حرف اضافه / کنایه : همه شاداب بودند

قهوه خانه گرم و روشن ، مرد نقال آتشین پیغام، پیغام : سخن / حسن آمیزی : آتشین پیغام / آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام راستی کانون گرمی بود.

راستی: قید/ کانون: محفل ، انجمن / ایهام : گرم الف) پر مهر ب) مقابل سرد / کانون و گرمی هم می تواند ایهام تناسب باشد: الف) محفل ب) آتشدان

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم حس آمیزی : صدایش گرم ، نایش گرم / نای : گلو و مجاز از « صدا » / آن سکوتش ساکت و گیرا سکوت نقال، ساکت و گیرا بود . سکوت نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وا می داشت. و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم- دم : صدا ، مجاز / حدیث آشنا: شاهنامه ، داستان مرگ رستم

راه می رفت و سخن می گفت.

چوب دستی منتشا مانند در دستش،

منتشا : نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می شود و معمولا درویشان و قلندران به دست می گیرند؛ برگرفته از نام « منتشا » (شهری در آسیای صغیر) چوب دستی : مشبه مانند : ادات منتشا : مشبه به وجه شبه : گره دار بودن

مست شور و گرم گفتن بود. با هیجان حرف می زد.

صحنه میدانک خود را ک : تصغیر یا کوچکی است

تند و گاه آرام می پیمود.

همگنان خاموش،

گرد بر گردش ، به کردار صدف بر گرد مروارید، همگنان گرد بر گردش « مشبه » به کردار «ادات» صدف بر گرد مروارید

پای تا سرگوش

« مشبه به » مشبه به « خاموش و پای تا سرگوش « وجه شبه » / مراعات نظیر : صدف ، مروارید - پا، سر، گوش / پا تا سر گوش: مجاز از کل وجود ، و کنایه از « دقت بسیار » / مردم همه ساکت بودند، هم چون صدفی که مروارید را در میان همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می دادند.

هفت خوان را زاد سرو مرو، آزاد سرو: از راویان شاهنامه

یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد ماخ سالار: از راویان شاهنامه

آن هریوه خوب و پاک آیین - روایت کرد؛ هریوه : هروی ، منسوب به هرات ، اهل هرات (شهری در افغانستان)

خوان هشتم را خوان هشتم : همان خوان حيله و غدر است

من روایت می کنم اکنون، ...

من که نامم « ماث » ماث: سرواژه « علایم اختصاری » ؛ مهدی اخوان ثالث

همچنان می رفت و می آمد. تضاد : می رفت و می آمد.

همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد

«قصه است این، قصه، آری قصه درد است قصه من تنها شعر نیست که با آراستن و به اصطلاح با آب و تاب دادن بدان، شنیدنی شود.

شعر نیست ،

این عیار مهر و کین مرد و نامرد است عیار : ابزار و مبنای سنجش ، معیار. / تضاد: مهر و کین / لف و نشر مرتب : مهر مرد کینه نامرد / این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بیان می کند و افشاکننده خیانت نامردان است. بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست شعر من شعری بی عیار و خالی از معنا و ژرفا و تنها برای آرایش و هنری ساختن نیست بلکه هدفمند و با محتوا و دارای تعهد اجتماعی است.

هیچ - هم چون پوچ - عالی نیست جناس: عالی، خالی / شعر: مشبه، همچون: ادات، پوچ : مشبه به ، وجه شبه : « عالی نیست شعری که هیچ باشد مانند پوچ خالی، البته که عالی نیست و اعتباری ندارد.

این گلیم تیره بختی هاست این شعر « قصه » بیان کننده بدبختی های سرزمین ما است خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها ، خیس خون داغ : خونی که هنوز هم گرم و تازه است/ ها : به معنی « مثل و مانند » است / تلمیح به داستان سیاوش و سهراب / ایهام : داغ : الف) درد و غصه ب) خون داغ و گرم / این شعر من، بیانگر نامردی های مردم زمانه است و روایت مرگ مظلومانه پهلوانانی چون سهراب و سیاوش است. شعر من حماسه ملی است.

روکش تابوت تختی هاست... تشبیه : این قصه : مشبه روکش تابوت : مشبه به / تختی ها : افرادی مانند تختی / با توجه به قرینه « تیره بختی » سهراب و سیاوش ، تختی را باید نماد مردانی دانست که به ناروایی و ناجوانمردی کشته شده اند که نشانه ای از تیره بختی تاریخ این سرزمین است . شاعر با اشاره به زندگی این پهلوانان، زمینه را برای بیان تراژدی رستم فراهم می کند که وی نیز چون آنها به ناجوانمردی، به دست برادر خود کشته می شود.

اندکی استاد و خامش ماند استاد: مخفف « ایستاد » / پس هماوای خروش خشم،

با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و درد آلود، مرتعش : دارای ارتعاش ، لرزان / رجز : شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می خوانند / درد الود: درد الوده « صفت مفعولی » / لحن رجز مانند : لحن دشمن کوب و با شکوه

خواند:

آه،

دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایران شهر، عماد : تکیه گاه ، نگاه دارنده ؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد ایرانشهر : سرزمین ایران

شیر مرد عرصه ناوردهای هول، شیر مرد: کنایه از رستم / ناورد : نبرد / هول : وحشت انگیز ، ترسناک

پور زال زر ، جهان پهلو، پور : پسر / زال زر : پیر سفید موی ، پدر رستم / پهلو : پهلوان آن خداوند و سوار رخس بی مانند، خداوند : صاحب / سوار رخس بی مانند : وابسته و وابسته

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -

هرگز لبخند از لب رستم مانند کلید گنج مروارید گم نمی شد، (همچنان که با کلید

گم نمی شد از لبش لبخند، در گنجینه مروارید باز می شود و مرواریدها نمایان می گردند، دهان رستم نیز چون گنجینه ای است که با لبخند زدن وی باز می شود و دندا نهایش که چون مرواریدند، آشکار می گردند)

خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان، خواه : حرف ربط / را : فک اضافه (پیمان مهر بسته) /

خواه روز جنگ و خورده بهرکین سوگند خواه روز صلح که برای مهر پیمان بسته، خواه روز جنگ که برای کین (انتقام) سوگند خورده.

آری اکنون شیر ایران شهر شیر : استعاره از رستم

تهمتن ، گرد سجستانی تهمتن : لقب رستم / گرد : پهلوان / سجستانی : سیستانی

کوه کوهان ، مرد مردستان

رستم دستان،

رستم دستان : رستم پسر زال دستان

در تگ تاریک ژرف چاه پهناور، تگ : عمق / ترتیب اجزای مصراع بدین گونه است : در تگ تاریک چاه ژرف

پهناور، آوردن سه صفت برای چاه/

کشته هر سو برکف و دیواره هایش نیزه و خنجر، کشته: کاشته / نیزه و خنجر : گروه مفعولی /

شغاد بر کف و دیواره های چاهی که در راه رستم کنده بود، نیزه و خنجر کاشته بود

چاه غدر ناجوان مردان غدر: حيله و نیرنگ

چاه پستان ، چاه بی دردان پستان : افراد پست و فرومایه

چاه چونان ژرفی و پهنایش ، بی شرمیش ناباور تشبیه : بی شرمی چاه چونان ژرفی اش ناباور بود / چاهی که بی شرمی آن، مانند عمق و پهنایش، باور نکردنی بود.

و غم انگیز و شگفت آور،

آری اکنون تهمتن با رخس غیرت مند، آری اکنون رستم تنومند همراه اسب غیرت مند خود (رخس) در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان ، گم بود سنان : سرنیزه / در بن چاهی که آب آن، زهر شمشیر و سنان بود، گم شده بود.

پهلوان هفت خوان ، اکنون اکنون رستم

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود طعمه بودن : کنایه از در اختیار هود نبودن و گرفتار بودن / مراعات نظیر : دام ، طعمه - شمشیر، سنان - چاه ، آب / جناس : هفت ، هشت / استعاره و تشخیص : دهان خوان هشتم / خوان هشتم : منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می شود (چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است و می اندیشید

که نبایستی بگوید، هیچ هیچ : ضمیر مبهم

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر.

چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...

رستم چون در چاه افتاد / و فهمید که به نیرنگ در چاه افتاده است / با خود اندیشید که دیگر در اینجا نباید چیزی بگوید چرا که این نیرنگ، کاری بس پست و ب یشرمانه است؛ / پس پاسخ این نیرنگ برادر را باید به گون های دیگر دهد /

بعد چندی که گشودش چشم ش: مضاف الیه ، جهش ضمیر « چشمش را گشود» رخس خود را دید

بس که خونس رفته بود از تن، بس که خون از بدنش رفته بود

بس که زهر زخم ها کاریش ش: مضاف الیه ؛ جهش ضمیر « زخم هایش کاری » زخم کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می شود.

گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید داشت می خوابید : می مُرد ؛ ماضی مستمر او

از تن خود - بس بتر از رخس -

بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. توجهی به خودش نمی کرد.

رخس را می دید و می پایید.

رخس ، آن طاق عزیز ، آن تایی بی همتا طاق: فرد ، یکتا ، بی همتا
رخس رخشنده رخشنده : نورانی

با هزاران یادهای روشن و زنده.. حسن آمیزی: یادهای روشن / یادهای روشن و زنده : بادهای تازه و فراموش نشدنی

گفت در دل : « رخش! طفلک رخش!

آه !»

شبه جمله

این نخستین بار شاید بود شاید این اولین بار بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد. که رستم لبخند نمی زد (بسیار غمگین بود) استعاره : کلید گنج مروارید

ناگهان انگار

بر لب آن چاه

سایه ای را دید

او شغاد ، آن نابراذر بود

که درون چه نگی می کرد و می خندید

و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسارگوش می پیچید... تشبیه : گوش مانند چاهی بود که صدا در آن می پیچید

باز چشم او به رخس افتاد - اما ... وای! مجاز: چشم مجاز از نگاه / وای : شبه جمله

دید،

رخس زیبا، رخس غیرتمند تشخیص: رخس غیرتمند باشد

رخس بی مانند،

با هزارش یاد بود خوب ، خوابیده است اغراق : هزار / با هزار یاد بود خویش / ش مضاف الیه خوب

آن چنان که راستی گویی راستی: به راستی ، قید

آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می دیده است...

بعد از آن تا مدتی ، تا دیر، تادیر: تا زمانی دیر / « تا » حرف اضافه است

یال و رویش را

هی نوازش کرد ، هی بویید ، هی بوسید جناس: بویید ، بوسید

رو به یال و چشم او مالید... مراعات نظیر: رو ، چشم

مرد نقال از صدایش ضجه می بارید ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون/ در صدای مرد داستان

گویی غمی پنهان بود (بیانی غمگین داشت) اغراق / استعاره (ضجه مانند بارانی است که می بارد)

و نگاهش مثل خنجر بود: تند و تیز نگاه می کرد / تشبیه: وجه شبه حذف شده است.

« و نشست آرام ، یال رخس در دستش، یال: موی گردن اسب و شیر

باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم

خاطرات رخس را در ذهن داشت

جنگ بود این یا شکار ؟ آیا

میزبانی بود یا تزویر ؟ تزویر: ریا ، دورویی / آیا این جنگ بود یا شکار بود؟ یعنی نه جنگ بود و نه شکار ! بلکه

تزویر بود / میزبانی: اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه با نیرنگ و

فریبکاری او را در دام انداخت.

قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست تشخیص: قصه مطلبی را بگوید

که شغاد نابراذر را بدوزد - - همچنان که دوخت -

با کمان و تیر

بر درختی که به زیرش ایستاده بود،

و بر آن بر تکیه داده بود آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم

و درون چه نگه می کرد

قصه می گوید:

این برایش سخت آسان بود و ساده بود

همچنان که می توانست او ، اگر می خواست،

کان کمند شصت خم خویش بگشاید کمند شصت خم: کنایه از بلند بودن کمند

و بیندازد به بالا ، بر درختی ، گیره ای ، سنگی

و فراز آید

فراز آید: بالا بیايد

ور بپرسی راست ، گویم راست

قصه بی شک راست می گوید.

می توانست او ، اگر می خواست.

لیک ...»

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱ - متضاد واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

الف) باید به داور بنشینیم/ شوق رقابتی است/ در بین واژه ها و عبارت ها/ و هر کدام می خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند .

طاهره صفارزاده

ب) با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد / بیدل دهلوی
تزویر ، غدر

۲ - این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید:

الف) استفاده از واژه ها، ترکیب ها و ساختارهای نحوی زبان کهن.

همگنان : واژه ای کهن / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان : « را » ی فک اضافه امروزه به کار نمی رود /

بهر کین سوگند / می دیده است / و بر آن بر تکیه داده

ب) کاربرد واژه ها و ترکیب های نوساخته.

چاهسار گوش/ یادهای روشن / رخس غیرتمند / چاه پستان / گیلیم تیره بختی ها /

۳- در متن زیر ، گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید:

الف) رخس زیبا ، رخس غیرتمند / رخس بی مانند ، با هزاران یادبود خوب خوابیده است.

رخس زیبا : رخس (هسته) زیبا (صفت بیانی فاعلی) / رخس غیرتمند : رخس (هسته) غیرتمند (صفت بیانی مطلق) رخس بی

مانند: رخس (هسته) بی مانند (صفت بیانی مطلق) هزاران یاد بود خوب : هزاران (صفت شمارشی عدد اصلی) یاد بود (هسته)

خوب (صفت بیانی مطلق)

قلمرو ادبی :

۱ - کدام نوع لحن برای خوانش متن درس ، مناسب است؟ دلیل خود را بنویسید. لحن حماسی و روایی

۲ - در این سروده ، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟ رستم : انسان های والا / شغاد : ناجوانمردان

۳ - قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد کنایه : ناراحت بودن / استعاره : « کلید گنج مروارید » استعاره از « لبخند »

ب) همگنان خاموش،

گرد بر گردش، به کردار صدف برگرد مروارید

تشبیه: مردم مانند صدف دور مرد نقال بودند. / تناسب: صدف ، مروارید

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

تشبیه : پهلوان مانند طعمه بود / استعاره : «خوان هشتم» استعاره از « حيله و نیرنگ » / تشخیص : خوان

هشتم دهان داشته باشد.

قلمرو فکری :

۱ - مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

قصه ای که درد های جامعه ما را بیان می کند / یا قصه کشتن شدن برادر (رستم) به دست برادر (شغاد)

۲ - درباره مناسبیت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند این بار می برند که زندانی ات کنند / فاضل نظری

به ظاهر نباید دل بست ؛ شاید در پس این ظاهر خوب ؛ زشتی و پلشتی باشد

۳ - شاعر در این سروده ، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

رواج ناجوانمردی در جامعه / رواج ظلم و ستم در جامعه زمان شاعر / علاقه مردم به شنیدن داستان های قدیم در قهوه

خانه ها / از بین بردن بزرگان جامعه توسط حکومت ها سفاک

۴ - اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می رسانید؟ چرا؟

شعر خوانی

ای میهن !

تنیده یاد تو در تار و پودم ، میهن ای میهن ! بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن !

تنیده : با فته /

ای میهن، نام تو در تار و پودم تنیده و وجودم لبریز از عشق توست.

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن !

تضاد: بود و نبود / مجاز : بود و نبود مجاز از « همه وجود » /

ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهانیدی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد.

به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن!
مجلس و زندان ، شادی ، ماتم : تضاد و مجاز از همه حال

اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن!
مست ، هوشیار - خواب ، بیدار : تضاد /

به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!
تشبیه: دشت دل - گل رو / زیبا زمین : استعاره از وطن .
ای میهن، در دل من تنها زیبایی تو جای گرفته است.

دیوان اشعار ، ابوالقاسم لاهوتی

درک و دریافت :

۱ - یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکتب ها و درنگ ها بخوانید .

۲ - وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید .

فصل هفتم

درس چهاردهم

سی مرغ و سیمرغ

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو زبانی :

مجمعی کردند: در جایی جمع شدند / مرغان پرندگان / آشکارا: شناخته / نهان : ناشناخته

قلمرو ادبی :

تضاد: آشکارا ، نهان / جناس : جهان ، نهان

قلمرو فکری :

همه مرغان جهان در جایی گرد آمدند .

جمله گفتند: این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو زبانی :

جمله : همه / روزگار: واژه دو تلفظی / شهریار : پادشاه / شهریار : یک واژه مرکب است « شهر + یار » / شهر : سرزمین

قلمرو فکری :

همه مرغان گفتند که : « این در زمان و در این روزگار، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست .»

چون بود کاکلیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو زبانی :

چون : چگونه / اقلیم : سرزمین / راه نیست : درست نیست / اقلیم ما را : برای اقلیم ما /

قلمرو ادبی :

کنایه : « راه نیست» کنایه از « درست نبودن» . / جناس : راه ، شاه / راه ، را

قلمرو فکری :

چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟/ درست و طبق رسم قاعده نیست که بیشتر از این بدون پادشاه بمانیم .

دهد که پرندۀ دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: « ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته ام و از اطراف و اکناف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست؛ از هر چه گمان توان کرد زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند ذره ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سال ها پیش نیم شبی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش بر آن سرزمین افتاد. آن پر چنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک پرتوی از آن پر است! شما که

خواستار شهریاری هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست»

دهد: «شانه به سر. در اینجا نماد راهبر و راهنماست؛ به مناسبت اینکه این پرنده در قوت بینایی و تیز بینی نظر مثل است. / افسر: تاج / اکناف: ج کُف؛ اطراف، کناره ها / گیتی: دنیا /

شیر مردی باید این ره را شگرف زن که ره دور است و دریا ژرف ژرف

قلمرو زبانی:

باید: لازم است / شگرف: قوی، نیرومند، صفت شیر است «شیرمردی شگرف» / ژرف ژرف: بسیار عمیق.

قلمرو ادبی:

استعاره: ره و دریا (جست و جوی سیمرغ)

قلمرو فکری:

برای پیمودن این راه، فردی شجاع و با اراده و شگفت آور لازم است / زیرا این راه، راهی طولانی و پر از خطر است. پرندهگان چون سخنان دهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده ایم؛ ما از خطرات راه نمی هراسیم؛ ما خواستار سیمرغیم!

دهد گفت: «آری آن که او را شناسد دوری او را تحمل نتواند کرد و آنکه بدو رو آرد، بدو نتواند رسید»

اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل

گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می توانم در جست و جوی سیمرغ این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟»

دهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

بلبل: نماد انسان های عاشق پیشه مجازی و جمال پرست

گل اگر چه، هست بس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال

قلمرو زبانی:

جمال: زیبایی / در هفته ای: خیلی زود. / زوال: نابودی

قلمرو ادبی:

کنایه: «هفته ای» کنایه از «خیلی زود»

قلمرو فکری:

اگر چه گل بسیار زیبا و صاحب جمال است / اما حسن و زیبایی او چند روزی بیش نیست و زود از بین می رود (اشاره به کوتاهی عمر گل).

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی ام، روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام. مار با من آشنا

شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن

خرم باز گردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.

طاووس: نمونه ای از اهل ظاهر که تکالیف مذهبی را به امید مزد؛ یعنی، آرزوی بهشت انجام می دهند.

دهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در

برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.»

هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟

قلمرو زبانی:

داند: تواند / خورشید: خداوند، سیمرغ / یک ذره: عشق های مجازی /

قلمرو ادبی:

استعاره: خداوند، معشوق بی همتا / تشخیص: با خورشید راز گفتن / جناس: راز، باز

قلمرو فکری:

هرکه بتواند با خداوند ارتباط برقرار کند دیگر به عشق های مجازی توجهی ندارد.

آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می نشانند و با خویشتن به شکار می بردند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده ام تا روی دست شاهان جا گرفته ام. پیوسته با آنان بوده ام و برای آنان شکار کرده ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان های بی آب و علف در جست وجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

دست شاهان : نماد مقام و منصب است

باز: نماد مردمان دریاری و اهل قلم که به علت نزدیکی به شاه همیشه فخر و مباهات می نمایند.

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مشتی بی خبر

بعد از آن : سپس / سربه سر : یکی یکی. قید است/ مشتی : تعدادی ، بدل از از مرغان /

بعد از آن پرنده های دیگر هرکدام پیاپی عذرهایی برای نرفتن به سوی سیمرغ آوردند، چون بی خبر و غافل بودند.

اما دهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دلباخته گشتند؛ بهانه ها یک سو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن گاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام دهد افتاد. پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال دهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود، هرچه می رفتند پایان راه پیدا نبود.

دهد به مهربانی به همه جرئت می داد اما دشواری های راه را پنهان نمی ساخت.

گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی ، درگاه است

قلمرو زبانی :

وادی: سرزمین مجازاً به معنی « بیابان » / درگاه : بارگاه / را فک اضافه « هفت وادی در راه ما است »

قلمرو فکری :

هد هد گفت : در راه ما هفت بیابان (هفت مرحله) وجود دارد / وقتی از این هفت مرحله گذشتیم، به درگاه سیمرغ خواهیم رسید .

و انیامد در جهان زین راه ، کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

قلمرو زبانی :

و انیامد: بازنگشت/ زین راه : از این راه ، هفت وادی/ فرسنگ : معادل شش کیلومتر.

قلمرو ادبی :

مجاز: « فرسنگ » مجاز از فاصله زیاد

قلمرو فکری :

در جهان هیچ کس از این راه باز نگشت / و کسی از مسافت این راه آگاه نیست ...

وادی اول

چون فرو آیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

قلمرو زبانی :

تعب: رنج و سختی

قلمرو ادبی :

تشبیه : طلب مانند وادی است

قلمرو فکری :

وقتی که به مرحله طلب برسی/ هر لحظه با رنج و سختی های فراوانی رو برو می شوی .

ملک اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت در باختن

قلمرو زبانی :

ملک انداختن: پادشاهی را رها کردن / ملک در باختن : رها کردن آنچه داریم /

قلمرو ادبی :

جناس: مُلک ، مُلک / کنایه : ملک انداختن / ملک در باختن

قلمرو فکری :

در وادی طلب ، باید از قدرت و پادشاهی بگذری و نیز باید هرچه را در تصرف توست ، همگی رها کنی.

وادی دوم

بعد از این ، وادی عشق آید پدید
غرق آتش شد کسی کانجا رسید

قلمرو زبانی :

این : سرزمین طلب / آنجا : وادی عشق

قلمرو ادبی :

استعاره : « آتش » استعاره از « شوق و اشتیاق » / کنایه : « غرق شدن » تمام وجود را در بر گرفتن / تشبیه : وادی عشق /

قلمرو فکری :

پس از مرحله طلب ، وادی عشق آشکار می شود / و هر کسی که به آن جا راه یافت غرق آتش می گردد .

عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم رو ، سوزنده و سرکش بود

قلمرو زبانی :

گرم رو : مشتاق ، به شتاب رونده و چالاک ، کوشا ، صفت فاعلی مرکب مرخم / سرکش : سرکشنده

قلمرو ادبی :

تشبیه : عاشق مانند آتش باشد / مراعات نظیر : آتش ، گرم رو ، سوزنده ، سرکش

قلمرو فکری :

عاشق واقعی آن کسی است که همانند آتش ، تند رو و سوزنده و عصبانگر (جز از معشوق از کسی فرمان نبرد) باشد .

وادی سوم

بعد از آن بنماید پیش نظر
معرفت را وادی ای بی پا و سر

قلمرو زبانی :

ت : مضاف الیه ، جهش ضمیر « پیش نظر تو » / بی پا و سر : بی آغاز و بی انتها ، امروزه می گویند اول و آخر آن ناپیدا است

قلمرو ادبی :

کنایه : بی پا و سر /

قلمرو فکری :

پس از وادی عشق ، وادی معرفت در نظر تو بی آغاز و بی انتها جلوه می کند .

چون بتابد آفتاب معرفت
از سپهر این ره عالی صفت

قلمرو زبانی :

معرفت : حق / سپهر : آسمان / ره عالی صفت : راه ارزشمند سیر و سلوک منظور همان وادی « معرفت » است

قلمرو ادبی :

تشبیه : آفتاب معرفت

قلمرو فکری :

آنگاه که معرفت در وجود پیدا شود ،

هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش...

قلمرو زبانی :

بینا : (بین + ا) / صدر : جایگاه /

قلمرو ادبی :

جناس: قدر ، صدر ،

قلمرو فکری :

در این زمان است که هرکسی به قدر و ارزش واقعی خود آگاه می شود و به آن مقام والای خود پی می برد.

وادی چهارم

بعد از این وادی استغنا بود
نه درو دعوی و نه معنا بود

قلمرو زبانی :

استغنا : بی نیازی ؛ در اصطلاح بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا

قلمرو ادبی :

تشبیه : وادی استغنا

قلمرو فکری :

پس از وادی معرفت ، وادی استغنا و بی نیازی است/ مرحله ای که در آن هیچ ادعا و مقصودی وجود ندارد .

هشت جنت نیز اینجا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است
قلمرو زبانی :

جنت : بهشت / دوزخ : جهنم / هفت دوزخ / افسرده : منجمد ، یخ زده

قلمرو ادبی :

تضاد : جنت ، دوزخ / تناسب : هشت ، هفت

قلمرو فکری :

آنکه به مرحله استغنا و بی نیازی برسد دیگر برای او هم بهشت و هم جهنم مرده است و او به آنها توجهی ندارد و تنها به معشوق توجه دارد.

وادی ینجم

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت
قلمرو زبانی :

توحید : در اصطلاح اهل حقیقت ، تجرید ذات الهی است از آن چه فهم و گمان آدمی تصوّر کند / تفرید : فرد شمردن و یگانه دانستن خدا ؛ کناره گرفتن از خلق و تنها شدن ؛ در اصطلاح صوفیه ، تحقق بنده است به حق ؛ به طوری که حق ، عین قوای بنده باشد. / تجرید : در لغت به معنای تنهایی گزیدن ؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند ، در اصطلاح تصوّف ، خالی شده قلب سالک از آنچه جز خداست

قلمرو ادبی :

تشبیه : وادی توحید / منزل تفرید

قلمرو فکری :

پس از وادی استغنا ، وادی توحید است در این مرحله است که تو خود را از آنچه غیرحق است پاک می کنی و در حق گم می شوی و لحظه به لحظه بیشتر در وجود حق فرو می روی و با او یکی می شوی.

روی ها چون زین بیابان درکنند جمله سر از یک گریبان برکنند
قلمرو زبانی :

روی در کنند : بیرون آورند / جمله : همه / سر بر کنند : سر بر آرند ، به یک جا می رسند

قلمرو ادبی :

کنایه : روی در کردن – سر بر کردن / روی : مجاز از وجود / تناسب : روی ، سر

قلمرو فکری :

اگر سالکان از این بیابان (توحید) بگذرند / همگی به وحدت و یگانگی می رسند .

وادی ششم

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت
قلمرو زبانی :

بعد از این : وادی توحید / حیرت : در لغت به معنی سرگردانی و در اصطلاح صوفیه امری است که هنگام تأمل و حضور و تفکر بر قلب عارفان وارد می شود. / آید : می شود ، « ت » در مصراع اول متمم است « برای تو » / « ت » در مصراع دوم مضاف الیه است . « کار تو ... » اگر چه می توان به نوعی متمم هم باشد . « کار برای تو ... »

قلمرو فکری :

پس از وادی توحید ، وادی حیرت شروع می شود که در این مرحله (وادی) وجودت را سراسر درد و حسرت فرا می گیرد.

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
قلمرو زبانی :

تحیر : سرگردانی / گم کرده راه : اوج حیرت و سرگردانی

قلمرو فکری :

وقتی سالک حیران به مرحله حیرت می رسد / در سرگردانی و سرگشتگی می ماند و راه را گم می کند .

وادی هفتم

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا
قلمرو زبانی :

فقر : درویشی و در اصطلاح سالکان فنای فی الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است. / فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف مذمومه است/ روا : شایسته ؛ (رو» بن مضارع رفتن« + ا) / کی روا بود : روا نیست /

قلمرو ادبی :

تشبیه : وادی فقر

قلمرو فکری :

پس از وادی حیرت مرحله فقر و فنا است ؛ یعنی ، نیستی سالک در خداوند و بیرون آمدن از صفات خود(و انی نهایت سیر و مرتبه کاملان است) در این مرحله سخن گفتن از خود روا و شایسته نیست .

صد هزاران سایه جاوید ، تو گم شده بینی ز یک خورشید ، تو
قلمرو زبانی :

صد هزاران : بسیار زیاد / سایه جاوید : خواسته های مادی / یک خورشید : خداوند/

قلمرو ادبی :

اغراق : صد هزاران / استعاره : سایه جاوید / یک خورشید

قلمرو فکری :

در این مرحله صد هزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و گم شده اند.

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا در آمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، پیشتر می رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد. به زاری زار : به سخت ترین حالت

این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود. مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب سروش غیبی به آنها گفت : « در خویشتن بنگرید ؛ سیمرغ حقیقی همان شما هستید.» ناگهان از خواب پریدند. سختی ها و رنج ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگریستند.»

قلمرو زبانی :

قلیل : اندک / خستگی : خست + ه + ی « گ : واج میانجی است » / سروش : پیام آور ، فرشته پیام آور ، پیامی که از عالم غیب می رسد.

قلمرو ادبی :

تشخیص : خواب کسی را برباید

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
قلمرو ادبی :

جناس تام : سی مرغ « سی تا پرنده » ، سیمرغ « پرنده افسانه ای .

قلمرو فکری :

وقتی آن سی مرغ از خود باخبر شدند، دیدند که به صورت سیمرغ نمود یافته اند (به حضرت حق رسیده اند و وجودی خدایی یافته اند؛ چون قطره، آنگاه که به دریا می پیوندد دیگر قطره نیست، دریاست).

خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ ، سی مرغ تمام
قلمرو زبانی :

سیمرغ تمام : گروه مسندی /

قلمرو ادبی :

قافیه : سیمرغ ، مرغ

قلمرو فکری :

پرنندگان خودشان را سی مرغ کامل دیدند ؛ یعنی ، کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمرغ ، در حقیقت ، همان سی مرغی گه به حق پیوسته بودند (بیانگر وحدت در کثرت است)

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام
قلمرو زبانی :

او : خداوند / محو : فانی بنده در ذات حق

قلمرو ادبی :

تضاد : سایه ، خورشید / استعاره : سایه (مرغان) ، سیمرغ (خداوند ، حقیقت)

قلمرو فکری :

سی مرغ در وجود ذات حق محو شدند مانند سایه ای که در مقابل خورشید گم و ناپدید شود.

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر، عطار نیشابوری

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱ - معنای واژه های «قبا»، «تعب» و «تجريد» را با توجه به بیت های زیر بنویسید.

- سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی فرخی سیستانی

قبا : نوعی لباس

- در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید سنایی

تعب: رنج و سختی

- اولاً تجريد شو از هرچه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست اسیری لاهیجی

تنهایی گزیدن

۲ - اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دانم درد و حسرت آیدت

بعد از این وادی حیرت برای تو آغاز می شود / کارتو دانم درد و حسرت می شود.

۳ - متن زیر را با توجه به «نقش های تبعی» بررسی کنید.

« ما پرنندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان

دارد. » پرنندگان : (بدل) شهریار (معطوف) بلندترین کوه روی زمین (بدل)

قلمرو ادبی:

۱ - با توجه به متن درس، هر یک از پرنندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

بلبل (انسان های عاشق پیشه و جمال پرست)

باز (نماد مردمان درباری و اهل قلم که به علت نزدیکی به شاه همیشه فخر و مباهات می نمایند)

۲ - «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه ادبی دیگر بهره گرفته است؟

توضیح دهید. گرم رو ، سوزنده ، سرکش . تناسب ، تشبیه ، تشخیص

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود

۳ - در باره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید:

طاووس باغ قدسم ، نی بوم این خرابه آن جاست جلوه گاهم ، این جا چه کار دارم؟ سلمان ساوجی

طاووس پرنده ای بود که شیطان را کمک کرد برای رفتن به بهشت تا آدم را فریب بدهد و در نهایت زشت ترین پای دنیا را

گرفت.

قلمرو فکری :

۱ - معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست پس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال عطار

معنی: اگرچه گل بسیار زیباست اما در مدت بسیار کوتاه می پژمرد و از بین میرود.

۲ - بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیرمردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف عطار

بیت: هر که جز ماهی ز آیش سیر شد / هر که بی روزی است ، روزش دیر شد

۳ - هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی عشق است؟

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه ای است عطار

ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟ سنایی

پ) چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار هاتف اصفهانی

۴ - با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

و فِي الارضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ : « و در روی زمین برای اهل یقین ، نشانه هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه هایی است . پس چرا نمی بینید؟ »

(الذاریات / آیات ۲۰ و ۲۱)

ای نسخه نامه الهی ، که تویی وی آینه جمال شاهی ، که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی ، که تویی نجم رازی
گنج حکمت کلان تر و اولی تر!

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گرده ای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر.

گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای - تعالی - این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیشتر مادرم بزاد!»

روباه گفت: «راست می گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرامی داشتم و مادرت را اعانت می کردم!»

اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت:

«هر که مرا ببند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان ترم و جهان از شما زیادت دیده ام و بار بیشتر کشیده ام!»

سندبادنامه، ظهیری سمرقندی

قلمرو زبانی :

مصاحبت : هم نشینی / زاد: توشه ، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می بَرند.
از وجه زاد و توشه : از برای خوردنی و آشامیدنی / گرده : قرص نان ؛ نوعی نان
مخاصمت : دشمنی ، خصومت / آخر الامر: سرانجام / به زاد : از نظر سن ؛ زاد : سن و سال
اولی : شایسته ؛ اولی تر : شایسته تر (با آنکه « اولی تر» خود صفت تفضیلی است ؛ در گذشته به آن « تر » افزوده اند) / موضع : جایگاه / فرا می داشتم: نگه می داشتم / اعانت : یاری ، یاری دادن
مقالات : گفتارها ، سخنان / کلان تر : دارای سن بیشتر، بزرگ تر

قلمرو ادبی :

جناس: زاد «توشه»، زاد «سن و سال»

کنایه : جهان از شما زیاد دیده ام :کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام (جهان دیده به معنی با تجربه نیز هست).

کباب غاز

درس شانزدهم

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هرکس، اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزتتش دعا کنند.

زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفتم: «تو شیرینی عروسی هم به دوستانت نداده ای و باید در این موقع درست جلوشان درآیی، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

قلمرو زبانی :

ترفیع : ارتقا یافتن ، رتبه گرفتن / هم قطار: همکار / قرار و مدار : قول و قرار ، مرکب «اتباعی» / ولیمه : طعامی که در میهمانی و عروسی می دهند. / صحیحی : درست و حسابی / زد : از قضا ، اتفاقاً / عیال: همسر / در میان گذاشتم : مطرح کردم ، گفتم.

باید در این موقع درست جلوشان درآیی : خوب از این ها پذیرایی کنی.

گفتم: «خودت بهتر می دانی که در این شب عیدی مالیّه از چه قرار است و بودجه ابدأ اجازه خریدن و پرت تازه نمی دهد و دوستان هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی شوند. گفت: «تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند». گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی آید. این بدبخت ها سال آژگار یک

بار برایشان چنین پایی می افتد و شکم ها را مدتی است صابون زده اند که کباب غاز بخورند و ساعت شماری می کنند. چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟»

با اوقات تلخ گفت: « این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی دانی که شکوم ندارد و بچه اول می میرد؟» گفتم: «پس چاره ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته ای دیگر». عیالم با این ترتیب موافقت کرد. و بنا شد روز دوم عید نوروز دسته اول و روز سوم دسته دوم بیایند.

قلمرو زبانی:

مالیه: دارایی / خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش. / تنها رتبه های بالا را وعده بگیر: فقط رده های بالا را دعوت کن / نقداً خط بکش: نادیده بگیر، دعوت نکن / بگذار سماع بمکند: بیهوده انتظار بکشند / آژگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل / چنین پایی می افتد: چنین اتفاقی خوبی می افتد. / شکم صابون زدن: آماده خوردن شدن، به خود وعده داده اند / عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. / اوقات تلخ: ناراحتی «حس آمیزی» / شکوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن. /

قلمرو ادبی:

تشخیص: مالیه اجازه نمی دهد/ اوقات تلخ: حس آمیزی

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود، آش جو اعلا و کباب برّه ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است. در تختخواب گرم و نرم تازه ای لم داده بودم و مشغول خواندن حکایت های بی نظیر بودم. درست کیفور شده بودم که عیالم وارد شد و گفت: «جوان دیلاقی مصطفی نام آمده، می گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرف یاب شده است.» مصطفی پسرعموی دختردایی خاله مادرم می شد. جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ لات و لوت و آسمان جل و بی دست و پا و پخمه تا بخواهی بدریخت و بدقواره. «دالحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی شدم.

قلمرو زبانی:

معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول. در اینجا وعده داده شده / مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد. / رو به راه شدن: کنایه از آماده شدن/ دیلاق: دراز قد / شرفیاب شدن: مؤذباته «آمدن» / جل: پالان، پوشش چهارپایان / آسمان جل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان / بی دست و پا: ناتوان و بی عرضه / بدقواره: بد قیافه /

به زخم گفتم: «تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن.» گفت: «به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بزن.» دیدم چاره ای نیست و خدا را هم خوش نمی آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم: «چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟» لهذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، چشم بد دور آقا و اترقیده اند؛ قدش درازتر و تک و پوزش کریه تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود؛ از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود. چنان باد کرده بود که راستی راستی تصوّر کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آنجا مخفی کرده است. مشغول تماشای و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجاب بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت: «خاک به سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان های امروز بیاوریم، برای میهمان های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیاورده ای و به همه دوستانیت هم وعده کباب غاز داده ای!» دیدم حرف حسابی است و بد غفلتی شده؛ گفتم: «آیا نمی شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟»

قلمرو زبانی:

این غول بی شاخ و دم: استعاره از مصطفی. معنی کنایی نیز دارد؛ یعنی کسی که ظاهرش مانند غول است اما شاخ و دم غول را ندارد و نمی تواند آزار برساند/ از سر ما بکن: از ما دور کن، ما را نجات بده / به من دخلی ندارد: به من ربطی ندارد / هفت قرآن به

میان : چشم بد دور، بلا به دور / هر گلی هست به سر خودت بزن: هر کاری کردی برای خودت کردی. / صله ارحام : به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن. / لهذا : بنابراین / تک و پوز : دک و پوز ؛ به طنز ، ظاهر شخص به ویژه سر و صورت. / کریه : زشت / مادر مرده : کنایه از بدبخت / شیء عجب : اشاره به آیه « اِنَّ هَذَا لَشِئْءٌ عَجَبٌ » (سوره ص / آیه ۵) معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می رود / خاک بر سرم : بدبخت شدم . /

گفت: «مگر می خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام حُسن کباب غاز به این است که دست نخورده و سر به مُهر روی میز بیاید». حَقّاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت. پس از مدتی اندیشه و استشاره چاره منحصر به فرد را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم. به خود گفتم: « این مصطفی گرچه زیاد کودن و بی نهایت چلمن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است». به او خطاب کرده گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت شده ای مطلب از چه قرار است. می خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی». مصطفی به عادت معهود، ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می فرماید: «در این روز عید، قید غاز را باید به کَلّی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دگان باز نیست.»

قلمرو زبانی :

حُسن : خوبی / سر به مُهر : دست نخورده ، کامل /بی برو برگرد: قطعی و حتمی بودن/ در دم : سریع ، زود / ملتفت شد : فهمید / وخامت : خطرناک بودن ، بد فرجامی / استشاره : مشورت کردن / منحصر به فرد : ویژه ، مخصوص/ چلمن : آن که زود فریب می خورد ؛ هالو ، بی عرضه ، دست و پا چلفتی / دست و پا کنیم : تهیه کنیم / کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست : کاری غیر ممکن که نیست ، کار بسیار سخت و دشوار / چند مرده حلاجی : چقدر توانایی دارید / از زیر سنگ هم شده : به هر شکلی ، به هر طریقی / مبلغی سرخ و سیاه شد : خجالت کشید / نی پیچ : نی و شلنگ قلیان / قید چیزی را زدن : صرف نظر کردن /

قلمرو ادبی :

تشبیه : حلقوم را به نی پیچ تشبیه کرده است

با حال استیصال پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟» با همان صدا، آب دهن را فرو برده گفت: «والله چه عرض کنم، مختارید؛ ولی خوب بود میهمانی را پس می خواندید». گفتم: «خدا عقلت بدهد یک ساعت دیگر مهمان ها وارد می شوند؛ چطور پس بخوانم؟» گفت: «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده؛ از تختخواب پایین نیایید». گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده ام، چطور بگویم ناخوشم؟» گفت: «بگویید غاز خریده بودم ، سگ برد.» گفتم: «تو رفقای مرا نمی شناسی . بچه قنداقی که نیستند که هر چه بگویم آنها هم مثل بچه آدم باورکنند . خواهند گفت می خواستی یک غاز دیگر بخری .» گفت: «بسپارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته اند.»

دیدم زیاد پرت و پلا می گوید، گفتم: «مصطفی می دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده ام. این اسکناس را می گیری و زود می روی که می خواهم هرچه زودتر از قول من و خانم به زن عموجانم سلام برسانی و بگویی ان شاء الله این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال ها برسید.» ولی معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرف های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه ای سوار کرد که امروز مهمان ها دست به غاز نزنند، می شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.»

قلمرو زبانی :

استیصال : درماندگی / چه خاکی بر سرم بریزم : چه کار کنم / مختارید : اختیار دارید / پس می خواندید : لغو می کردید. / قدغن : ممنوع / بچه قنداقی : کنایه از ساده لوح و زود باور / پرت و پلا : بیهوده ، بی معنی ؛ به این نوع ترکیب ها که در آنها لفظ دوم ، اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می آید « مرکب اتباعی » یا «اتباع» می گویند. / هزار سال به این سال ها : کنایه از آرزوی عمر طولانی کردن / شیوه ای سوار کرد : تدبیر و راه حلی اندیشید /

این حرف که در بادی امر زیاد بی پا و بی معنی به نظر می آمد ، کم کم وقتی درست آن را در زوایا و خفایای خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست و نباید زیاد سرسری گرفت. هر چه بیشتر دی این باب دقیق شدم ، یک نوع امیدواری در خود حس نمودم و ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن

گرفت. رفته رفته سر دماغ آدم و خندان شادمان رو به مصطفی نموده گفتیم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت مهارت به خرج بدهی که احدی از مهمانان درصدد دست زدن به این غاز برنیایند.»

مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و مهار شتر را به کدام جانب می بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. بر تعارف و خوش زبانی افزود، گفتیم: «چرا نمی آیی بنشین؟ نزدیک تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو ببینم حال و احوالت چطور است؟ چه کار می کنی؟ می خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟ چرا گز نمی خوری؟ از این باقلا (باقلا) نوش جان کن که سوغات یزد است ...»

قلمرو زبانی:

نامعقول: بی ربط / بادی: آغاز، در اصل به معنی «آغاز کننده» است / خفایا: خفیه، مخفیگاه، در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن / / نشخوار کردم: مرور کردم / ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت: امید واری اندکی به دست آوردم / سر دماغ آدم: سر حال شدم / حرف حسابی حرف درست / گره: مشکل / احد: یک، یگانه؛ احدی: کسی / جانی گرفت: شادمان شد / هنوز دستگیرش نشده بود: کاملاً متوجه منظورم نشده بود. / مهار شتر را به کدام جانب می کشم: هدف نهایی من چیست / وجنات: وجنه، چهره، رخسار / خوش زبانی: سخنان خوب

قلمرو ادبی:

استعاره: گره استعاره از «مشکل»

حسن آمیزی: خوش زبانی (کلام را می شنویم و زیبایی را می بینیم)

مصطفی قد دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز محبت و دل بستگی غیرمترقبه هرگز ندیده و نشنیده سپاسگزاری کند ولی مهلتش نداده گفتیم: «استغفرالله، این حرف ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی گذارم از اینجا بروی. الا و الله که امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الان هم به خانم می سپارم یک دست از لباس های شیک خودم هم بدهد پیوشی و نو نوار که شدی، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آورند، می گویی «ای بابا، دستم به دامنات، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده ایم که نزدیک است بترکیم. کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است. از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین جا بستری شده وبال جانست می گردیم؛ مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می کنم، تو بیشتر امتناع می ورزی و به هر شیوه ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می کنی.»

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف های مرا گوش می داد، پوزخند نمکینی زد و گفت: «خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از عهده بر خواهم آمد.»

قلمرو زبانی:

معوج: ناراست / جویده جویده: نامفهوم / غیرمترقبه: ناگهانی، غیرمنتظره / استغفرالله: شبه جمله یعنی از خدا آمرزش می خواهم. / نونوار: تازه پوش، شیک پوش / دستم به دامنات: کمک کنید، به فریاد ما برسید / کاهدان: انبار که / کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است: در خوردن اندازه باید نگاه داشت نباید از اندازه گذشت / دوری: بشقاب گرد و بزرگ معمولاً با لبه کوتاه / اندرون: خانه ای که پشت خانه دیگر واقع باشد و مخصوص زنان و فرزندان و خدمتگزاران بود / دلی از عزا در آوردن: غذا خوردن، جبران کردن / وبال: عذاب، سختی. وبال جانست می شویم: کنایه از اینکه مایه دردسر و عذاب می شویم / امتناع: خود داری کردن / دست گیرم شد: کاملاً متوجه شدم /

قلمرو ادبی:

اغراق: نزدیک است بترکیم

چندین بار درسش را تکرار کردم تا از بر شد بعد برای تبدیل لباس و آراستن سر و وضع او را به اتاق دیگر فرستادم.

دو ساعت بعد مهمان ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده در صرف کردن صیغه «بَلَعْتُ» اهتمام تام داشتند که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر برآق، خرامان مانند طاووس

مست وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقه ای به کار برده که لباس من این طور قالب بدنش درآمده است. گویی جامه ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است.

آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هرچه تمام تر، بر سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقرر خود برمی آید، قلباً مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرم داشت به کلی آسوده می شد.

محتاج به تذکار نیست که ایشان در خوراک هم سر سوزنی قصور را جایز نمی شمردند. حالا دیگر چانه اش هم گرم شده و در خوش زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس آرای بلا معارض شده است. این آدم بی چشم رو که از امامزاده داوود و حضرت عبدالعظیم قدم آن طرف تر نگذاشته بود از سرگذشت های خود در شیکاگو و منچستر و پاریس و شهرهای دیگری از اروپا و آمریکا چیزها حکایت می کرد که چیزی نمانده بود خود من هم بر منکرش لعنت بفرستم. همه گوش شده بودند و ایشان زبان، عجب در این است که فرورفتن لقمه های پی در پی ابداً جلوی صدایش را نمی گرفت. گویی حنجره اش دو تنبوشه داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیروندن دادن حرف های قلنبه.

قلمرو زبانی :

جیر : نوعی پوست دباغی شده نرم / قالب بدن در آمدن : اندازه و مناسب بودن / متانت : وقار ، سنگینی / مسرور : شادمان / معهود : عهد شده ، شناخته شده ، معمول / چانه اش گرم شده : زیاد حرف می زد / بذله : شوخی / لطیفه : گفتار نغز ، مطلب نیکو ، نکته ای باریک / نوک جمع را چیده : به کسی اجازه حرف زدن نمی دهد / متکلم وحده : آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید / بلا معارض : بدون رقیب / تنبوشه : لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند. /

قلمرو ادبی :

تشبیه : (او) خرامان مانند طاووس مست وارد شد

به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده ای که می گفت همین دیروز ساخته. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای فضل و کمال شان می شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حضار که کبدۀ شعر و ادبی می کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسیده گفت: «ای والله، حقیقتاً استادی» و از تخلص او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار مرحوم ادیب پیشاوری که خیلی به من لطف داشتند و در اواخر عمر با بنده مألوف بودند کاسه و کوزه یکی شده بودیم، کلمه «استاد» را بر حسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم». همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست و واقعاً سزاوار حضرت ایشان است.

قلمرو زبانی :

بنا کرد : شروع کرد / کبدۀ : وسیله ای کماتی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدد قرار دارد ؛ کبدۀ چیزی را کشیدن : ادعای چیزی داشتن ، خواستار چیزی بودن . / محظوظ : بهره مند / جبهه : پیشانی / چین به صورت انداختن : ناراحت شدن ، ناراحت نشان دادن خود / زواید : اضافی ، بی فایده / متروک : ترک شده /

در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. آقای استاد رو به نوکر نموده فرمودند: «هم قطار احتمال می دهم وزیر داخله باشد و مرا بخواند. بگویند فلانی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد». ولی معلوم شد نمره غلطی بوده است. اگر چشمم احیاناً تو چشمش می افتاد ، با همان زبان بی زبانی نگاه ، حقش را کف دستش می گذاشتم . ولی شستش خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سربریده مدام روی میز از این بشقاب به آن بشقاب می دوید و به کاینات اعتنا نداشت... حالا آش جو و کباب برّه و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه و برشته که در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

قلمرو زبانی :

در این اثنا : در این میان / سرسرا : محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند. / مخلفات : چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد. / فربه : چاق / ناپدید شد : به سرعت رفت /

شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود، ولی خیر، الحمدلله هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است. به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصاً تا خرخره خورده ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه هم دیگر نمی توانم بخورم ولو مانده آسمانی باشد. ما که خیال نداریم از اینجا یک راست به مریض خانه دولتی برویم.» آنگاه نوکر را صدا زده گفت: «بیا هم قطار، آقایان خواهش دارند این غاز را برداری و بی برو برگرد یک سر ببری به اندرون.»

قلمرو زبانی:

شش دانگ : کامل / دامن از دست رفتن : اختیار از دست دادن / سرش توی حساب است : حواسش جمع است / خوش نخواند : خوب انجام نداد، کار خوبی نکرد / خرخره : گلو، حلقوم / اگر سرم را از تنم جدا کنید : اگر مرا بکشید / بی برو برگرد : بی چون و چرا /

قلمرو ادبی:

استعاره : بوی غاز مانند شرابی مست کننده است. /

مهمان ها سخت در محذور گیر کرده و تکلیف خود را نمی دانند. از یک طرف بوی کباب تازه به دماغشان رسیده است و ابداً بی میل نیستند ولو به عنوان مقایسه باشد لقمه ای از آن چشیده طعم و مزه غاز را با برّه بسنجند ولی در مقابل تظاهرات شخص شخیصی چون آقای استاد، دو دل مانده بودند و گرچه چشم هایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرف های مصطفی و بله و البته گفتن چاره ای نداشتند. دیدم توطئه ما دارد می ماسد. دلم می خواست می توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی پیدا کنم، ولی محض حفظ ظاهر، کارد پهن و درازی شبیه به ساطور قصابی به دست گرفته بودم و مدام به غاز حمله آورده و چنان وانمود می کردم که می خواهم این حیوان بی یار و یاور را از هم بدرم و ضمناً یک ریز تعارف و اصرار بود که به شکم آقای استادی می بستم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود و دماغش نسوزد!

قلمرو زبانی:

محذور: رودر بایستی / تظاهرات : نمایش ها / شخیص: بزرگ و ارجمند / توطئه ما دارد می ماسد : نقشه ما دارد می گیرد. / ماسیدن : به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن / زیر بغل را گرفتن : کمک کردن

قلمرو ادبی:

تشخیص : غاز بی یار و یاور باشد

خوشبختانه قصاب زبان غاز را با کله اش بریده بود و الا چه چیزها که با آن زبان به من بی حیای دو رو نمی گفت. خلاصه آنکه از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار و عاقبت کار به آنجایی کشید که مهمان ها هم با او هم صدا شدند و دسته جمعی خواستار بردن غاز گردیدند. کار داشت به دلخواه انجام می یافت که ناگهان از دهنم در رفت که «آخر آقایان، حیف نیست که از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی برغان پرکرده اند؛ هنوز این کلام از دهن خرد شده ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد، بی اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می فرمایید با آلوی برغان پر شده، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می چشیم.»

قلمرو زبانی:

هم صدا شدن : موافق شدن / از دهن در رفتن : ناگهان و بی اختیار چیزی گفتن / برغان : نام روستایی در استان البرز ، از سوغات معروف روستای برغان می‌توان به آلوی برغان، عسل، توت و لبنیات محلی اشاره کرد / دهن خُرد شده : ای کاش دهانم خرد می‌شد و این حرف را نمی‌زدم/ جستن : بن مضارع اش « جَه » است / غفلتاً فَنر در رفتن : طاقت از دست دادن / روی زمین انداختن : تقاضا را قبول نکردن /

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی زدگان به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن گوشت و استخوان غاز مادر مرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی در کمر کش داوزده حلقوم و کتل و گردنه یک دوجین شکم و روده مراحل مضغ و یلع و هضم و تحلیل را پیموده ؛ یعنی به زبان خودمانی رندان چنان کلکش را کردند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود ننهاده بود! می‌گویند انسان حیوانی است گوشت خوار ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان خور خلق شده بودند . واقعاً مثل این بود که هر کدام یک معده یدکی هم همراه آورده باشند . هیچ باور کردنی نبود که سر همین میز آقایان دو ساعت تمام کارد و چنگال به دست با یک خروار گوشت و پوست و بقولات و حبوبات در کشمکش و تلاش بوده اند و ته بشقاب ها را هم لیسیده اند ، هر دوازده تن تمام و کمال و راست و حسابی از سر نو مشغول خوردن شدند و به چشم خود دیدم که غاز گلگونم لخت لخت و قِطَه بعدا خری طعمه این جماعت کرکس صفت شده و کان لم یکن شیئاً مذکوراً در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید.

قلمرو ها :

به جان کسی افتادن : کنایه از حمله کردن به کسی / در یک چشم به هم زدن : کنایه از زمان بسیار اندک / مادر مرده : بدبخت و بیچاره / حلقوم : حلق و گلو / کتل : پشته ، تپه / دوجین : مضغ: جویدن / بلع: بلعیدن / کلکش را کندن : کنایه : از بین بردن و در متن یعنی « خوردن» / به عالم وجود ننهاده بود : کنایه از اینکه آفریده نشده بود. / خروار : بار یک خر ؛ حدوداً سیصد کیلو / بقولات : انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس ، حبوبات / لخت لخت : تکه تکه / قِطَه بعدا خری : تکه ای بعد از تکه دیگر / کان لم یکن شیئاً مذکوراً: بخشی از آیه اول سوره « دهر » است به معنی « چیزی قابل ذکر نبود» در این داستان یعنی « تمام خوراکی ها سر به نیست شد.» / مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده های زورکی و خوشامدگویی های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

در همان بحبوحه بخوربخور، که منظره فنا و زوال غاز خدا بیامرز ، مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته رو به آقای استادی نموده گفتم: «آقای مصطفی خان، وزیر داخله شخصاً پای تلفن است و اصرار دارد دو کلمه با خود شما صحبت بدارد.»

یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه سر سوزنی خود را از تک و تا بیندازد، دل به دریا زده و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده ای، طنین انداز گردید و پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما یَتَعَلَّقُ به بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه خراب، تا حلقوم بلعیده بودی، باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچه سر خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی و نارو زدی؟ دِ بَگیر که این ناز شستت باشد.» و باز کشیده دیگری ، نثارش کردم.

قلمرو زبانی :

بحبوحه : میان ، وسط / زوال : نابودی / بوقلمون : رنگارنگ / شقاوت : بدبختی / پتیاره : زشت ، ترسناک / وقاحت : بی شرمی / یارو : برای تحقیر می‌آورند . « و » در آن برای تحقیر است / حساب خود را کرد : دانست ، آگاه شد / سر سوزن : اندکی / اندکی ، خود را از تک و تا انداختن : خونسردی خود را از دست دادن / دل به دریا زدن : خطر کردن ، ریسک کردن / به مجرد اینکه : به محض اینکه / آب نکشیده : محکم / خانه خراب : کنایه از بدبخت و بیچاره / تا حلقوم بلعیده بودی : کنایه از بیش از اندازه خورده بودی / دین و ایمان را باختن : فراموش کردن قول و قرار / ناز شستت باشد : مزد کار تو باشد

قلمرو ادبی:

تشخیص : پنج انگشت دعا گو / تشبیه : تو مثل صندوقچه راز بودی . /

با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن هویدا نبود، نفس زنان و هق هق کنان گفت: «پسرعمو جان، من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی روغن فرنگی سرخ شده و توی شکمش آلوی برغان گذاشته اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.»

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی دید. از این بهانه تراشی هایش داشتم شاخ درمی آوردم. بی اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک نشناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم و قدری برای به جا آمدن احوال و تسکین غلیان درونی در حیاط قدم زده، آن گاه با صورتی که گویی قشری از خنده تصنعی روی آن کشیده باشند، وارد اتاق مهمان ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان ها دراز کشیده اند. گفتم:

«آقای مصطفی خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیرداخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم، همه را غلط دادم.

فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس های نودوز خود را با کلیه متفرعات به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استادی مصطفی خان، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته ام، ولی چون تیری که از شست رفته باز نمی گردد، یکبار دیگر به کلام بلندپایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگرדם.

قلمرو زبانی:

اطوار: رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار / شاخ در آوردن: بسیار تعجب کردن / تصنعی: ساختگی، ظاهری / خوش مشربی: خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی / خم به ابرو آوردن: کنایه از خونسردی خود را از دست دادن / انضمام: ضمیمه کردن؛ به انضمام: به ضمیمه، به همراه / مایحتوی: آنچه درون چیزی است / چلاق شده: ناقص / چون تیری که از شست رفته باشد: مثل و کنایه از کاری که از دست خارج شده و دیگر قابل جبران نباشد. برابر با: آب رفته به جوی بازمی گردد. / پشت دست را داغ کردن: توبه کردن /

قلمرو ادبی:

تشبیه: جوان نمک ناشناس را به موشی تشبیه کرده است. / او چون تیری از شست رفته، باز نمی گردد
کباب غاز، محمدعلی جمالزاده

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱ - مترادف واژه های زیر را بنویسید.
معهود (عهد شده، شناخته شده، معمول) / بحبوحه (میان، وسط) / وجنات (چهره ها)
- ۲ - در هریک از بندهای پنجم و دوازدهم، سه واژه مهم املایی بیابید و بنویسید.
- ۳ - در عبارت زیر، «مفعول» و «مسند» را مشخص کنید:
«آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.» گفتم: «چرا نمی آیی بنشین؟»
مفعول: چرا نمی آیی بنشین؟ / مسند: نمودار
- ۴ - حرف ربط یا پیوند دو گونه است:
الف) پیوندهای وابسته ساز: همراه با جمله های وابسته به کار می روند؛ نمونه:
- همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلص پس به جاست.
جمله پایه یا هسته: همه حضار یک صدا تصدیق کردند.

جمله پیرو یا وابسته : (که : حرف ربط وابسته ساز) تخلصی بس به جاست.
پیوند های وابسته ساز کاربرد عبارت اند از : « که ، چون ، تا ، اگر ، زیرا ، همین که ، گرچه ، با این که ... »
(ب) پیوند های هم پایه ساز: بین دو جمله هم پایه به کار می روند؛ نمونه :
- رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش.
پیوندهای هم پایه ساز کاربرد عبارت اند از : « و ، اما ، ولی ، یا »
توجه : پیوندهای هم پایه ساز ، جمله مرکب نمی سازند. این نوع حروف ربط ، جمله های هم پایه را به هم پیوند می دهند.
- از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط یا پیوند (وابسته ساز - هم پایه ساز) نمونه های مناسب بیابید.

قلمرو ادبی :

۱ - مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.
الف) پشت دست داغ کردن: توبه کردن از کاری
ب) سماق مکیدن: بیهوده منتظر ماندن
ج) چند مرده حلاج بودن: چقدر توانایی داشتن
۲ - کدام ویژگی نثر نویسنده، بر تأثیرگذاری داستان او افزوده است؟ سادگی و استفاده از کنایه های فراوان
قلمرو فکری :

۱ - نویسنده، در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟
هر بلایی که بر سر ما می آید از خود ما است
۲ - از متن درس، مثل متناسب با هریک از این سروده های سعدی بیابید و مقصود اصلی آنها را بیان کنید.
الف) گلّه ما را گلّه از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می کند از ماست که پر ماست
ب) سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اوّل اندیشه کند مرد که عاقل باشد. چون تیری که از شست رفته باز نمی گردد

ارمیا

روان خوانی

چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات داردها. اللهم صلّی علی
ارمیا و سهراب می خندیدند. صدای تانک دیگری از دور می آمد. به صدا توجهی نمی کردند. هر سه روحیه گرفته بودند. ارمیا از نشانه گیری دقیق سهراب تعریف می کرد. مصطفی که تا آن موقع ساکت نشسته بود، آرام گفت: « و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی. »
- آقا مصطفی چی چی فرمودید؟ یک دفعه زدی کانال دو. ارمیا جان، ترجمه کن ببینم.
ارمیا خنده اش را خورد. آرام سری تکان داد.

قلمرو ها :

و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی. : ای رسول ! و تو، تیر نینداختی آنگاه که تیر انداختی، بلکه خدا تیر افکند. / کنایه : « خنده اش را خورد» کنایه از « جدی شد ، حالت جدی به خود گرفت :

- حق با مصطفی است. و ما رمیت اذ رمیت. یعنی وقتی تو تیر می زنی این تو نیستی که تیر می زنی، بلکه خود خداست.
- بابا اینجا همه علامه اند. یک کلاس آشنایی می گذاشتید برای ما. چه جوری این قدر خوب معنی قرآن را می فهمید؟
جان من! معنی این را چه جوری می فهمید؟
- باز هم ما را گرفتگی ها، کاری ندارد که؛ کافی است ریشه ها را بشناسی؛ مثلاً رمی می شود پرتاب کردن؛ رمیت می شود مخاطب. تو یک مرد تیر می زنی. کاری ندارد. ساده است.

قلمرو ها:

ما را گرفتگی ها : سر کار گذاشتی ، مزاح می کنی .

مصطفی ساکت شد و بعد انگار چیزی کشف کرده باشد به ارمیا گفت:
- ارمیا ! اگر گفتی فعل امر رمی چی می شود؟
- می شود ... می شود ارمی.

مصطفی و ارمیا با هم خندیدند. ارمیا منظور مصطفی را فهمیده بود. خیلی دوست داشت به او بگوید مادرش در خانه او را «ارمی» صدا می زند اما هیچ نگفت.

- خوب درست گفتی. وقتی می خواهیم بگوییم «تو یک مرد تیر بزن» می گوییم: «ارمی» حالا اگر به دو مرد عرب، بخواهیم بگوییم که «تیر بزنید»، چه باید بگوییم؟

سهراب که با دقت به حرفهای مصطفی گوش می داد، گفت:

- می گوییم: «ارمی، ارمی.» اول، اولی تیر می زند، بعد دومی.

هر سه با هم خندیدند. سهراب مطمئن نبود که حرفش اشتباه است.

- د بابا، ماشاء الله! ما عمری عربی حرف زدیم: «الدخیل. الموت للصدام. الله اکبر.»

مصطفی در حالی که می خندید، گفت: «البته اسم آقا سهراب صلوات دارد ولی آقا سهراب! به عربی اگر بخواهیم بگوییم «شما دو نفر تیر بزنید»، یعنی مثنی، می شود ... می شود ارمیا. همین ارمیا که اینجا نشسته.»

- سهراب با تعجب نگاهی به ارمیا کرد. انگار برای اولین بار است که ارمیا را می بیند.

- جلّ الخالق! یعنی ما هر بار آقا ارمیا را صدا می زنیم داریم می گوییم شما دو تا مرد تیر بزنید! بی خود نیست با کلاشینکف می خواست برود تانک بزند.

جلّ الخالق: بزرگ و باشکوه است خداوند. شبه جمله است در مقام تعجب / آقا ارمیا: «آقا» شاخص است / کلاشینکف: نوعی سلاح سبک /

ارمیا سرش را پایین انداخته بود و می خندید. با اینکه صدای تانک هر لحظه نزدیک تر می شد اما احساس آرامش عجیبی داشت. از مصاحبت با مصطفی و سهراب جداً لذت می برد.

صدای غرش تانک دوم از نزدیک به گوش می رسید. هر سه نفر ساکت شدند. ارمیا و مصطفی دوباره مبهوت به سهراب نگاه می کردند. دوباره اسلحه را برداشت. موشک دوم را جا انداخت. آن را روی شانه محکم کرد، اما قبل از اینکه بلند شود، انگار چیزی یادش آمده باشد، پرسید:

- آن آیه که خواندید چی بود؟

- و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

برخاست. آیه را زیر لب تکرار کرد و فریادی کشید و شلیک کرد. صدای غرش تانک نزدیک تر می شد. موشک به شنی تانک نخورد. اطراف تانک خاک غلیظی به هوا می رفت. سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ارمیا را با دست سر جایش نشاند و بلند شد. هر سه، نفس راحتی کشیدند. مصطفی و ارمیا با مسلسل به سمت آتش تیراندازی کردند.

- بس است دیگر، آنچنان زدم که اگر کسی زنده از آن تو بیرون بیاید، با تیر کلاش دیگر نمی میرد.

قلمرو:

شنی: چرخ و زنجیر های متحرک تانک / کلاش: مخفف «کلاشینکف»

عده ای از افراد گردان با صدای انفجار تانک ها به طرف این گروه سه نفری آمدند. دور و بر آنها را گرفتند.

- سهراب گل کاشتی، ای والله!

- پیرمرد هیکلی خیلی به درد می خورد. مرده فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن!

- دود هنوز هم از کُنده بلند می شود.

گل کاشتی: کار را با موفقیت انجام دادی، کار بزرگی کردی / مرده فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن: انسان های بزرگ و مهم همیشه مهم هستند و دارای عزت و احترام (این مثل از آن رو پیدا شده است که فیل تا زنده است قیمتی است، وقتی هم بمیرد عجبایش به بهای گران فروش می رود)

دود از کُنده بلند می شود: انسان های سالمند از جوانان کارآمدتر هستند.

سهراب دستی به پیشانی اش کشید. قیافه اش کودکانه شده بود.

- ما را گرفتید. اون ها تانک هستند. دود از تانک بلند می شود. کُنده دیگر چیست؟

در دل از تعریف کردن دیگران می رنجید. به نظرش می آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است. صدای موتور دیزلی چند تانک همه را به خود آورد. دوباره صورت سهراب جدی شد. دستور داد که همه، سنگر بگیرند. با دست یکی از تانک ها را نشان داد و به مصطفی گفت: «مصطفی، این روی برجکش تیربار دارد. حواستان باشد، احتمالاً پیاده از پشت دنبالش می آیند.»

برجک : سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.

- باشد آقا سهراب! حواسم هست.

- ارمیا، شما هم بدو برو طرف چپ. آنجا به مهندس بگو «هم نفر بفرستند، هم آرپی جی.»

آن قدر جدی صحبت کرد که ارمیا بدون هیچ درنگی اسلحه اش را برداشت و دوید.

- حالا آن قدر تند ندو. توی راه اسیر نگیری ها؛ بگذار چندتاشان هم به ما برسد.

با تمام نیرویی که داشت می دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می آورد. اگر چه نمی ترسید اما او را وهم گرفته بود. ایستاد. چشم هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می کرد هیچ کس دیده نمی شد.

وهم گرفت : خیالاتی شد، ترسید

نفس گرفت و دوباره با تمام سرعت دوید. هنوز چند قدمی بیشتر ندویده بود که عربی می شنید. نمی دانست در خیال است یا واقعیت. به دور و برش نگاهی کرد؛ اشتباه نمی کرد. صد قدم جلوتر چند عراقی با لباس های پلنگی و کلاه های کج روی خاک ریز ایستاده بودند. به آنها نگاه کرد. نمی دانست که آنها هم او را دیده اند یا نه. درنگ کرد. بند تفنگش را از روی شانه برداشت. آن را به دست گرفت. به طرف عراقی ها نگاه کرد. پشیمان شد. تعدادشان بیشتر از آن بود که به تنهایی بتواند با آنها مقابله کند. صدای عراقی ها که با دست نشانش می دادند، او را به خود آورد. برگشت. از همان راهی که آمده بود. به سرعت می دوید. دو سه بار سکندری خورد و به زمین افتاد. دستش می سوخت.

سکندی: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندی خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن. / دستش سوخت: دستش زخمی شد

سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد. دو نفر از عراقی ها به او نزدیک شده بودند. هر لحظه انتظار داشت سوزشی در کمرش احساس کند و به زمین بیفتد. منتظر صدای گلوله بود. به خود آمد. همان طور که می دوید بند اسلحه را از روی شانه اش برداشت. آن را مسلح کرد و خود را به زمین انداخت. دو عراقی که فکر می کردند ارمیا به زمین افتاده است با سرعتی بیشتر به سمتش می دویدند. ناگهان ایستادند و خود را به زمین انداختند. صدای رگباری شنیده شد. تیر به آنها نخورد. ارمیا متوجه شد که تیر به آنها نخورده است. از جا بلند شد. بدون اینکه به پشت سرش نگاهی کند، به سمت بچه ها دوید. کم کم دود ناشی از سوختن تانک ها را می دید. سرش گیج می رفت. به پشت سرش نگاه کرد. هیچ کس او را تعقیب نمی کرد. در خیال می دید که صداها نفر با لباس های پلنگی و کلاه های کج او را دنبال می کنند. یکی از آنها از او جلو افتاد. ارمیا همین طور که می دوید و به پشت سر نگاه می کرد، محکم به یکی از آنها خورد که راهش را سد کرده بود. سعی می کرد خود را نجات دهد.

ارمیا همین طور که می دوید و به پشت سر نگاه می کرد، در آغوش او افتاد. سعی می کرد خود را نجات دهد اما دستان مصطفی او را محکم گرفته بود. به چهره مصطفی دقیق شد. مصطفی گریه می کرد.

- بُرجکش را زد. گفت یا علی. بلند شد. بعد یک دفعه دیدیم سرش چرخید؛ بعد زد؛ برجکش را زد. ببینش! هنوز جان دارد، نگاهش کن!

ارمیا سرش گیج می رفت؛ همه چیز را تیره و تار می دید.

- من را می خواستند اسیر بگیرند. دستور از بالا بوده؛ من برای آینده ام برنامه ریزی کرده بودم. برای همین شهید نمی شوم دیگر.

نمی فهمید چه می گوید. خاطرات به صورت مبهم از جلو چشمانش می گذشتند. سهراب را روی زمین گذاشته بودند. یک طرف صورت گوشت آلودش گم شده بود. هر چند لحظه یک بار زانوی چپش مرتعش می شد. ارمیا سرش را روی سینه سهراب گذاشته بود. به زانوی چپ او نگاه می کرد.

- می بینی ارمیا. رو به قبله خوابانیدمش. بعد گفت به راست بچرخانیمش؛ سمت کربلا.

- آره می بینم. آرام دارد حسین حسین می کند؛ چرا دیگر زانوش تکان نمی خورد؛ چقدر آرام شده ... آقا سهراب، شلوغ نکنی ها ...

- حالا چطوری ببریمش تا سر جاده؟ خوب شد تو شهید نشدی مصطفی، من چه جوری شما دو تا را می بردم تا سر جاده... آقا سهراب خیلی سنگین است؛ البته اسمش صلوات دارد. اللهم صلی علی ... چرا صلوات نمی فرستی مصطفی؟ بفرست دیگر! اللهم صلی علی ... خیلی سنگین است. وقتی داریم می بریمش، شاید توی خاک های جنوب فرو برویم

ارمیا، امیرخانی (با تلخیص)

درک و دریافت :

۱ - شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید؟ ارمیا ؛ آرام و متین .

۲ - با توجه به آیه شریفه و بیت زیر ، متن روان خوانی را تحلیل کنید:

- وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. (انفال / ۱۷)

- ز یزدان دان نه از ارکان ، که کوتاه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد ، تو آن را از بنان بینی. سنایی

خنده تو

درس هفدهم

نرودا در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می نگرد . او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می دهد . حیاتی که ما را از وابستگی های خویش می رهاند و به هستی دل نشینی پیوند می دهد که پاسخ رنج و شادی ، عشق و هجران ، وصال و حرمان انسان هاست . شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی ، عشق و شادمانه زیستن است .
نان را از من بگیر ، اگر می خواهی ، نان ، مجاز از خوردنی / هوا ، مجاز از تنفس ؛ و مجموعاً مجاز از زندگی نماد زندگی مادی .

هوا را از من بگیر ، اما

خنده ات را نه.

خنده : نماد عشق

گل سرخ را از من بگیر

گل سرخ : نماد عشق /

سوسنی را که می کاری...

گل سوسن : نماد عشق زندگی بدون عشق معنایی ندارد.

از پس نبردی سخت باز می گردم

با چشمانی خسته

چشمانی که با خستگی

که دنیا را دیده است

تمام ظاهر و باطن دنیا را دیده است (که بی ارزش هستند)

بی هیچ دگرگونی،
اما خنده ات که رها می شود
وقتی می خندی / تشخیص: خنده کسی را بجوید
و پرواز کنان در آسمان مرا می جوید
خنده ات در آسمان ها به دنبال من هست (من موجودی آسمانی هستم)
تمامی درهای زندگی را / من زندگی تازه ای را آغاز می کنم / درهای زندگی : استعاره (زندگی مانند خانه ای است که در دارد.

به رویم می گشاید.

عشق من ، خنده تو
در تاریک ترین لحظه ها می شکفت
در لحظه هایی که بسیار ناامید هستم / استعاره : خنده تو مانند گلی است که می شکفت.

و اگر دیدی ، به ناگاه
خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است ،
دیدي مرگ من فرا رسیده است

بخند؛ زیرا خنده تو

برای دستان من ،

شمشیری است آخته ،

آخته : برکشیده ، از غلاف در آمده / تشبیه : خنده تو شمشیری آخته است. خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری ها غلبه می کنم .

خنده تو ، در پاییز

در کناره دریا

موج کف آلوده اش را

تشبیه : خنده تو مانند دریا باید کف آلوده اش را برافرازد.

خنده تو باید مانند موج و توفانی باشد (به جنبش و قدرت خند در زندگی اشاره

دارد

باید برافرازد

و در بهاران، عشق من،

بهاران : هنگام بهار ، « ان » زمان

خنده ات را می خواهم

چون گلی که در انتظارش بودم،

تشبیه: خنده تو مانند گلی است /

گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند. گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل

گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است. رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون های ریخته شده برای استقلال کشور. شاعر خود در پی گل سرخ است و آنگاه مطلوب خود را با مطلوب کشورش که در پرچم آن آمده، درمی آمیزد تا بگوید من و کشورم در پی یک مطلوبیم/ بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می کند؛ من نیز به هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، خنده تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ (دو نوار آبی و سرخ) نقش بسته است(وجود من با کشورم معنا می یابد).

بخند بر شب تناسب : شب ، روز ، ماه (بر همه پدیده ها)

بر روز ، بر ماه،

بخند بر پیچا پیچ خیابان های جزیره ،

اما آنگاه که چشم می‌گشایم و می‌بندم، خندیدن بر شب و ماه و خیابان : تشخیص تضاد : می‌گشایم و می‌بندم
آنگاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند، تضاد: می‌روند و باز می‌گردند
نان را ، هوا را، نان ، هوا : نماد زندگی مادی
روشنی را ، بهار را، روشنی و بهار : نماد زندگی معنوی
از من بگیر نان، هوا، روشنی، بهار : عناصر حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده» قرار می‌دهد تا بگوید که حیات بی‌خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گو اینکه بی‌آنها می‌توان زیست اما بی‌عشق نمی‌توان.
اما خنده ات را هرگز

تا چشم از دنیا نبندم. هوا را از من بگیر، خنده ات را ! پابلو نرودا

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

- ۱ - برای واژه «آخته» دو معادل معنایی بنویسید . بیرون کشیده ، برکشیده
- ۲ - در زبان فارسی، «ان» یکی از نشانه های جمع است؛ مانند کاربرد «ان» در کلمه « یاران »؛ اما کلماتی که با «ان» همراه اند، گاه بر مفهوم «جمع» دلالت نمی‌کند؛ به نمونه های زیر توجه کنید :
- ۱- سحرگاهان (هنگام سحر) بامدادان ، پاییزان ، شامگاهان
- ۲- دیلمان (مکان دیلم ها ، مکان زندگی مردم دیلم) گیلان ، باختران ، خاوران
- ۳- کوهان (کوهان شتر : مانند کوه) ماهان
- ۴- کاویان : (منسوب به « کاوه ») روان (آب روان)
- ۵- خواهان (صفت فاعلی)

* مفهوم نشانه «ان» را در واژه های زیر بنویسید .

بهاران (هنگام بهار) خاوران « مشرق » (مکان) بابکان (نسبی) خندان (فاعلی ، حالت)
قلمرو ادبی :

- ۱ - این بخش از سروده «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.
نان را از من بگیر اگر می‌خواهی، هوا را از من بگیر، اما/ خنده ات را نه/ گل سرخ را از من بگیر.
نان، هوا : نماد زندگی مادی / گل سرخ : نماد عشق
- ۲ - در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه های ادبی بهره گرفته است؟
« ... اما خنده ات که رها می‌شود/ و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید/ تمامی درهای زندگی را/ به رویم می‌گشاید »
تشخیص : خنده کسی را بجوید / تناسب : رها ، پرواز ، آسمان

قلمرو فکری :

- ۱ - درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید .
« و اگر دیدی، به ناگاه/ خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است/ بخند، زیرا خنده تو/ برای دستان من/، شمشیری است آخته »
خنده معشوق زندگی بخش است

- ۲ - متن درس را با مفهوم سروده زیر مقایسه کنید.

چه خوش فرمود آن پیر خردمند	وزین خوشتر نباشد در جهان پند
اگر خونین دلی از جور ایام	« لب خندان بیاور چون لب جام »
به پیش اهل دل گنجی است شادی	که دستاورد بی رنجی است شادی
به آن کس می‌رسد زین گنج بسیار	که باشد شادمانی را سزاوار
چو گل هر جا که لبخند آفرینی	به هر سو رو کنی لبخند بینی
مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم	به هر حالت تبسم کن، تبسم

فریدون مشیری

مسافر

گنج حکمت

دلم می‌خواهد بر بال های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی کران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم.

از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می پیمایند تا به سرمنزله غایی سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی کنم و همچنان بالاتر می روم. بدانجا می روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست. در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می شود؛ می پرسد: «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می روی؟» می گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می کنم. می خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی حیاتی نفس نمی کشد.» می گوید: «اوه، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی دانی که داری به عالمی بی پایان و بی حد و کران قدم می گذاری؟»

ای فکر دور پرواز من، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریدریش شیلر

قلمرو زبانی:

زیر پا بگذارم: طی بکنم / سرحد: مرز، کرانه / افلاک: ج فلک، آسمان ها / غایی: منسوب به غایت، نهایی / ذی حیات: دارای حیات، جاندار /

قلمرو ادبی:

استعاره: باد مانند پرنده ای است که بال دارد. / دریای بیکران: دنیا مانند دریایی است. /

تشخیص: دل افلاک: افلاک مانند انسانی است که دل دارد. / ای فکر (هر موجودی غیر از انسان مورد خطاب گیرد؛ تشخیص است) / ای خیال / تشبیه: بال ها مانند عقاب هستند / خیال مانند کشتی تندرو است /

عشق جاودانی

درس هجدهم

آیا چیزی در مخیله آدمی می گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،
مخیله: خیال، قوه تخیل، ذهن. / مجاز: «قلم» منظور انسان است

اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ مجاز: «جان» منظور شخص است/جان صادق منظور وجود لبریز از عشق راستین است هرآنچه در قوه خیال آدمی در مورد عشق است و قلم توانسته آن را بنویسد، من شاعر، همه را در حق تو (ای عشق) گفته ام.

چه حرف تازه ای برای گفتن مانده است؟ یا چه چیز تازه ای برای نوشتن؟

مجاز: «حرف» منظور سخن است

که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟
سجایا: ج سبجیه، خواها و عادت ها.

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم،

و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»،

تناقض: قدیمی را قدیمی ندانم / با گفتن این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو:» من، عشق را از قدیم بودن خارج

می کنم (عشق را در قالب «تو» و «من» می آورم و من و تو قدیم نیستیم).

درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

استعاره: نام تو مانند کتابی است که تلاوت می شود

این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می بیند،

تشخیص: عشق کسی را ببیند

و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد،

تشبیه: پیری مانند جراحی است/ گرد و غبار: مجاز از سفیدی موی و گذشت عمر و پیری است.

و نه اهمیتی به چین و شکن های ناگزیر سالخوردگی می دهد،

بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می گرداند،

صحیفه: دفتر، کتاب شعر / عشق اساس مایه شعر و هستی است

داشته باشد

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده‌است، همان جا که شاید اینک دست‌زمان و صورت‌ظاهرش، مرده‌نشانش بدهند. استعاره: دست‌زمان / اگرچه سن تقویمی و ظاهرش نشان از پیری می‌دهد اما او جوان است و در طلب عشق قدیمی. غزلواره‌ها، شکسپیر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱ - واژه «صحیفه» از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید. کتاب شعر، نوشته، رساله چه جای شکر و شکایت ز نقش بیش و کم است که بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند.

۲ - متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید. چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ (مانده است) لفظی که تو از آن منی، و من از آن تو (هستم) لفظی قلمرو ادبی:

۱ - دو نمونه آرایه «تشخیص» در متن درس بیابید.

تشخیص: عشق کسی را ببیند

۲ - در متن، نمونه‌ای از استفاده انکاری مشخص کنید.

آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

قلمرو فکری:

۱ - شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟

عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند، / نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد، / و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناکزیر سالخوردگی می‌دهد، / بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.

۲ - شعر زیر بر چه نکته‌ای تأکید شده است؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟ حرف عشق با وجود قدیمی بودن همیشه تازه است.

۳ - مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکزر است حافظ

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟ / هر روز باید ذکر واحد را مکرر بخوانم

آخرین درس

روان خوانی

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم. علی‌الخصوص که معلّم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطر گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم. هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

قلمروها:

مدرسه: مجازاز «زمان مدرسه» / عتاب: سرزنش / درس و بحث مدرسه را بگذارم: درس و بحث مدرسه را رها کنم / راه صحرا پیش گیرم: به دشت و صحرا بروم

وقتی از پیش‌خانه کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال انگیز (ی) که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو من - بی آنکه در آنجا توقفی کنم - با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟» آنگاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

قلمروها:

اعلان : آگهی / برای ما چه خوابی دیده اند؟: چه نقشه شومی برای ما کشیده اند. / سرخویش گرفتن : دنبال کار خویش رفتن

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می کردند که غلغله آنها به کوی و برزن می رفت. با آواز بلند درس را تکرار می کردند و بانگ و فریاد برمی آوردند و معلم چوبی را همواره در دست داشت. بر میز می کوبید و می گفت: «ساکت شوید!» آن روز هم به گمان آنکه وضع همان خواهد بود، انتظار داشتم که در میان بانگ و همهمه شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد، بر سر جای خود بنشینم اما برخلاف آنچه من چشم می داشتم آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می رفت از شاگردان هیچ کس در مدرسه نیست. از پنجره به درون اتاق نظر افکندم شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلم با همان چوب رعب انگیز که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می زد. لازم بود که در را بگشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتم و تا چه اندازه از آن شرم می بردم اما دل به دریا زدم و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلم، بی آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: «زود سرجایت بنشین؛ نزدیک بود درس را بی حضور تو شروع کنیم».

قلمرو زبانی :

بیشه : زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت رویده باشد ، جنگل / رعب انگیز : ترسناک / بیم : ترس / شرم : حیا ، خجب / دل به دریا زدم : خطر کردن ، ریسک کردن / با لطف و نرمی گفت : با مهربانی گفت

قلمرو ادبی:

تشخیص: مرغان در بیشه زمزمه بکنند /

کنایه : « چشم داشتن » کنایه از انتظار داشتن / حس آمیزی : به نرمی گفت

از کنار نیمکت ها گذشتم و بی درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطرم تسکین یافت، تازه متوجه شدم که معلم لباس ژنده معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرس به مدرسه می آمد نمی پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را ابهت و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود اما آنچه بیشتر مایه شگفتی من گشت ، آن بود که در انتهای اتاق بر روی نیمکت هایی که در مواقع عادی خالی بود ، جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل مرده به نظر می آمدند ، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر به حروف و خطوط آن می نگریست.

هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلم را دیدم که بر کرسی خویش نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت، که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: « فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می دهم، دشمنان حکم کرده اند که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آنها تدریس نشود. معلم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبان ملی شماست که امروز می خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقت کنید».

این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد که آنچه بر دیوار خانه کدخدا اعلان کرده بودند، همین بود که: «از این پس به کودکان ده آموختن زبان ملی ممنوع است».

قلمرو زبانی :

فرو نشست : از بین رفت / تسکین یافت : آرام شد / ژنده : کهنه / ابهت : بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می شود. / دل مرده : بسیار ناراحت / ستبر : گنده ، ضخیم ، کلفت / احوال : حالت ها / دشمنان حکم کرده اند : آلمانی ها دستور داده اند / اعلان : آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن /

قلمرو ادبی:

استعاره : حیرت مانند دریایی است که در آن غرق می شوند /

آری این آخرین درس زبان ملی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه ای که داشتم قناعت کنم. چقدر تأسف خوردم که پیش از آن ساعت های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به

مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم. کتاب هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال انگیز می نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از آنها به سختی ناراحت و متأثر می کرد. درباره معلم نیز همین گونه می اندیشیدم. اندیشه آنکه وی فردا ما را ترک می کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحه ضمیرم یکباره محو کرد. معلوم شد که به خاطر همین آخرین روز درس بود که وی لباس های نو خود را بر تن کرده بود و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم در انتهای اتاق نشسته بودند. گویی تأسف داشتند که پیش از این نتوانسته بودند لحظه ای چند به مدرسه بیایند و نیز گمان می رفت که این جماعت به درس معلم ما آمده بودند تا از او به سبب چهل سال رنج شبانه روزی و مدرسه داری و خدمت گزاری قدردانی کنند.

در این اندیشه ها مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم اما در همان لحظه اول درماندم و نتوانستم جوابی بدهم و حتی جرئت نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم.

قلمرو زبانی :

ملال انگیز : دل تنگ کننده ، اندوهبار / محو : نابود / مستغرق : غرق شده /

قلمرو ادبی :

تشبیه : کتاب ها ... در حکم دوستان کهن بودند / حس آمیزی : خاطرات تلخ

در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی می گفت: « فرزند، تو را سرزنش نمی کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت متنبه شده ای. می بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می گوید، وقت باقی است، درس را یاد می گیرم اما می بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. افسوس؛ بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر وا می گذاریم. اکنون این مردم که به زور بر ما چیره گشته اند، حق دارند که ما را ملامت کنند و بگویند: « شما چگونه ادعا دارید که قومی آزاد و مستقل هستید و حال آنکه زبان خود را نمی توانید بنویسید و بخوانید؟ » با این همه، فرزند، تنها تو در این کار مقصّر نیستی. همه ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده اند و خوشتر آن دانسته اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشای به سرم می افتاد، شما را رخصت نمی دادم تا در پی کار خویش بروید؟ »

آنگاه معلم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان ملی کشانید و گفت: « زبان ما در شمار شیرین ترین و رساترین زبان های عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد. آنگاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس را می فهمیدم. هر چه می گفت به نظرم آسان می نمود. گمان دارم که پیش از آن هرگز بدان حد با علاقه به درس دستور گوش نداده بودم و او نیز هرگز پیش از آن، با چنان دقت و حوصله ای درس نگفته بود. گفתי که این مرد نازنین می خواست پیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همه معلومات خود را در مغز ما فرو کند.

قلمرو زبانی :

متنبه شدن : به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن / اهتمام : کوشش ، سعی ، همت گماشتن ؛ اهتمام ورزیدن در کاری : همت گماشتن به انجام دادن آن / در خور : شایسته ، لایق / رسا : کامل ، آشکار (رس « بن مضارع » + ا « فاعلی » / رخصت : اجازه ، دستور / مقهور : چیره شده ، شکست خورده /

قلمرو ادبی :

حس آمیزی : با مهر و نرمی می گفت ... / زبان ما در شمار شیرین ترین زبانها است / تشبیه : زبان مانند کلید است

چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت رسید. معلّم برای ما سرمشق هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آنها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی» به چشم می خورد. این سرمشق ها که به گوشه میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می نمود که گویی در چهارگوشه اتاق، درفش ملی ما را به اهتزاز درآورده باشند، نمی توان مجسم کرد که چطور همه شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کبوتران آهسته می خواندند و من در حالی که گوش به ترنم آنها می دادم، پیش خود اندیشه می کردم که «آیا اینها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟»

گاه گاه که نظر از روی صفحه مشق خود برمی گرفتم، معلّم را می دیدم که بی حرکت بر جای خویش ایستاده است و با نگاه های خیره و ثابت، پیرامون خود را می نگرد؛ تو گفתי می خواست تصویر تمام اشیای مدرسه را که در واقع خانه و مسکن او نیز بود، در دل خویش نگاه دارد. فکرش را بکنید! چهل سال تمام بود، که وی در این حیاط زندگی کرده بود و در این مدرسه درس داده بود. تنها تفاوتی که در این مدت در اوضاع پدید آمده بود، این بود که میزها و نیمکت ها بر اثر مرور زمان فرسوده و بی رنگ گشته بود و نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جانکاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیاط مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید.

با این همه، قوت قلب و خونسردی وی چندان بود که آخرین ساعت درس را به پایان آورد. پس از تحریر مشق، درس تاریخ خواندیم. آنگاه کودکان با صدای بلند به تکرار درس خویش پرداختند. در آخر اتاق، یکی از مردان مُعَمَّر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می نگریست، با کودکان هم آواز گشته بود و با آنها درس را با صدای بلند تکرار می کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می داد و هوس می کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم. دریغ! خاطره این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند.

در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین باز می گشتند، در کوچه طنین افکند. معلّم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان پرمهابت و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت:

«دوستان، فرزندان، من ... من..»

اما بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست. نتوانست سخن خود را تمام کند.

سپس روی برگردانید و پاره ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می لرزید، بر تخته سیاه این کلمات را با خطی جلی نوشت: «زنده باد میهن!»

آنگاه همان جا ایستاد؛ سر را به دیوار تکیه داد و بدون آنکه دیگر سخنی بگوید، با دست به ما اشاره کرد که «تمام شد. بروید، خدا نگهدارتان باد!»

قلمرو زبانی:

کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی / تحریر: نوشتن / درفش: پرچم، علم / غرس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه / تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی / معمر: سالخورده، پیر / غریب: شگفت انگیز، عجیب / مهابت: بزرگی و شکوه / صدا در گلویش شکست: بغض کرد و نتوانست حرف بزند / جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود /

قلمرو ادبی:

تشخیص: پیش خود اندیشه می کردم که «آیا اینها (کبوتران) را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟»
تناقض: در عین خنده گریه سر کنیم

قصه های دوشنبه، آلفونس دوده

درک و دریافت:

۱ - این متن را با توجه به زاویه دید و شخصیت پردازی بررسی کنید. زاویه دید: اول شخص،

۲ - با توجه به این که زبان فارسی، رمز هویت ملی است، برای پاسداشت آن چه راهکارهایی را پیشنهاد می دهید؟

سوالات نهایی

- ۱- سکوتی ربع آور همه جا را فرا گرفته بود.
- ۲- در عبارت « زبان ما در شمار شیرین ترین و رساترین زبان های عالم است.» چه آرایه ی ادبی دیده می شود؟
- ۳- در عبارت « تا وقتی معلم سخن نگفته بود، کلاس آرام بود.» یک آرایه ی ادبی مشخص کنید.
- ۴- نام نویسنده « قصه های دوشنبه» را بنویسید.
- ۵- با توجه به داستانتک « آخرین درس» معلم چه چیزی را تضمین کننده ی آزادی ملت ها می داند؟
- ۶- وقتی قومی به اسارت دشمن در آید و مقهور بیگانه گردد.
- ۷- در چه زمانی زبان ملی برای یک ملت ارزش و اهمیت بیش تری می یابد؟
- ۸- معلم را دیدم بر کرسی خود نشست.
- ۹- با توجه به عبارت زیر انسان چگونه می تواند کلید زندان خویش را در دست داشته باشد؟
- « وقتی قومی به اسارت دشمن در آید و مغلوب بیگانه گردد ، تا وقتی که زبان خویش را هم چنان حفظ کند هم چون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.»
- ۱۰- در عبارت زیر کدام آرایه به کار رفته است؟
- « معلم با همان صدای گرم اما سخت گفت : فرزندان ، این بار آخر است که من به شما درس می دهم»

الف) استعاره ب) حس آمیزی ج) کنایه د) تضاد

جواب ها:

۱. سکوتی ترسناک همه جا را فرا گرفته بود. ۲. حس آمیزی. ۳. مجاز (کلاس: منظور دانش آموزان و افراد حاضر در کلاس است)
۴. آلفونس دوده. ۵. حفظ زبان ملی. ۶. مغلوب (شکست خورده) ۷. هنگامی که زبان ملی در معرض هجوم بیگانگان واقع شود.
- ۸- معلم را دیدم که بر صندلی (جایگاه ، موضع) خود نشست. ۹- در صورتی که زبان ملی خود حفظ کند ۱۰- حس آمیزی

نیایش

۱- الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

قلمرو زبانی:

الهی ک خدایا، (منادا) / آتش افروز: آتش افروزنده « صفت فاعلی مرکب مرخم » / فعل (باشد) از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی:

تناسب: سینه ، دل / مجاز: « سینه» مجاز از « وجود»

قلمرو فکری:

خدایا ، وجودم را از آتش عشق شعله ور ساز ؛ و در سینه ام « وجودم » دلی بده که سوزان باشد از آتش اشتیاق به تو .

۲- هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

قلمرو زبانی:

را : حرف اضافه / سوز : شوق و اشتیاق / دل افسرده : دل بی بهره از معنویت ، بی ذوق و حال /

قلمرو ادبی:

تشخیص: دل افسرده (دل مانند انسانی افسرده است) / ایهام : افسرده : الف) بی حال ب) یخ زده و منجمد (با توجه به « سوز ») / آب و گل: مجاز از وجود دل / جناس: دل ، گل

قلمرو فکری:

دلی که شور و اشتیاق به معبود نداشته باشد ؛ دل نیست ، مُرده است؛ دل بی بهره از معنویت ، فقط شکل و ظاهری را از دل دارد.

۳- کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد

قلمرو زبانی:

کرامت کن : ببخش / درد پرورد : درد پرورده شده ؛ درد آشنا ، به وجود آورنده درد / مجاز: « دل » مجاز از وجود

قلمرو ادبی:

تشخیص: درون درد آشنا باشد

قلمرو فکری:

خدایا ، وجود عاشقی به من عنایت کن ، که هر لحظه درد عشق مرا زیاده تر کند و مرا عاشق تر سازد.

۴- به سوزی ده کلام را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی

قلمرو زبانی:

روایی : شایستگی ، رونق /

قلمرو ادبی:

تشخیص: آتش گدایی کند / مجاز: « کلام » مجاز از « شعر » / اغراق در مصراع دوم /

قلمرو فکری :

با سوز عشق سخنم را چنان گرم و پر اعتبار بساز که آتش در مقابل گرمای آن بسیار سرد به نظر آید

۵- دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده

قلمرو زبانی :

جبین : پیشانی / داغ نهادن : نشان دار کردن ، عاشق کردن / نه : بگذار / دلم را بر جبین : بر جبین دلم (« را » فک اضافه است)

قلمرو ادبی :

تشبیه : داغ عشق / تشخیص : اینکه « دل جبین داشته باشد » / تناسب : داغ ، آتشین / جناس : نه ، ده / حس آمیزی و کنایه : « بیانی آتشین » کنایه از سخن گرم و جذاب /

قلمرو فکری :

خدایا ، مرا فقط عاشق خودت گردان ؛ و به سخنانم گرمی و گیرایی ببخش.

۶- ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

قلمرو زبانی :

پرتو : روشنایی

قلمرو ادبی :

تشبیه : راه فکر / استعاره : لطف و رحمت تو مانند آتشی است که روشنایی می بخشد /

قلمرو فکری :

خدایا ، فکرم تاریک و بدون نور است ؛ من از لطف و رحمت تو انتظار نور و روشنایی دارم تا مرا کمک کند. (اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد ، راه به جایی نمی برد)

۷- اگر لطف تو نبود پرتو انداز کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

قلمرو زبانی :

پرتو انداز : روشنایی بخش / و : مابینت (بسیار از هم دور هستند « فکر هیچ گاه نمی تواند به راز پی ببرد)

قلمرو ادبی :

استعاره : لطف تو مانند آتش روشنی بخش است .

قلمرو فکری :

اگر لطف و رحمت تو به فکر و اندیشه روشنی و نور نبخشد ؛ فکر و اندیشه هیچگاه نمی تواند به رازهای خلقت پی ببرد.

۸- به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می باید ، دگر هیچ

قلمرو زبانی :

به : در / راه : راه عشق / پیچ در پیچ : سخت و دشوار / می باید : لازم است

قلمرو ادبی :

استعاره : راه / کنایه : پیچ در پیچ /

قلمرو فکری :

خدایا در این راه عشق پر از رنج و سختی ؛ من فقط به لطف و رحمت تو امید دارم .

وحشی بافقی